

عربی. زبان قرآن (۲)

رشته ادبیات و علوم انسانی

پایه یازدهم

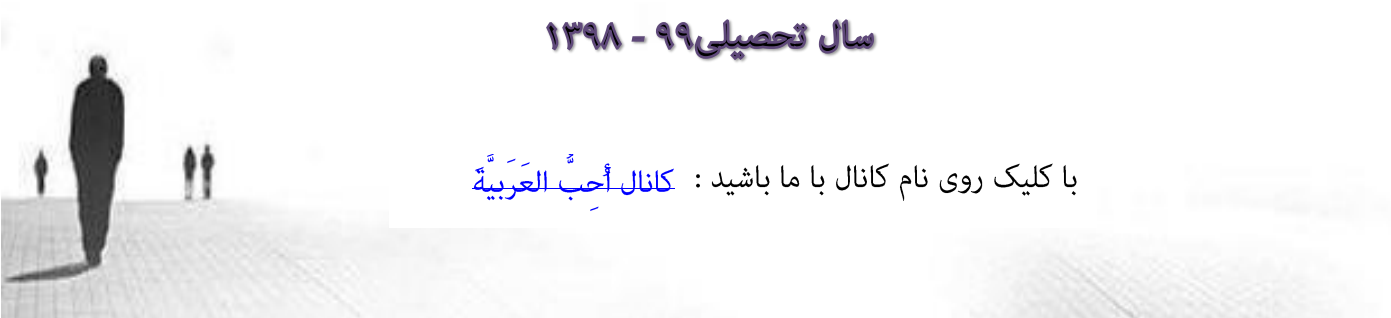
دوره دوم متوسطه

کاری از:

منصوره خوشخو

سال تحصیلی ۹۹ - ۱۳۹۸

با کلیک روی نام کانال با ما باشید: [کانال اُحِبُّ الْعَرَبِيَّةَ](#)





الفہرس

۴	مَوَاعِظُ قِيَمَةٌ	الدَّرْسُ الْأَوَّلُ
۶	الْمُعْجَمُ	
۶	حَوَلَةُ النَّصِّ	
۷	إِعْلَمُوا - اسْمٌ تَفْضِيلٌ وَ اسْمٌ الْمَكَانِ	
۱۰	جَوَادٌ - فِي سَوْقِ مَشْهَدٍ	
۱۱	الْتِمَارِينُ	
۱۵	الْتَهْتُ الْعِلْمِي	
۱۷	صِنَاعَةُ التَّلْمِيعِ فِي الْأَدَبِ الْفَارِسِيِّ	الدَّرْسُ الثَّانِي
۱۹	الْمُعْجَمُ	
۱۹	حَوَلَةُ النَّصِّ	
۲۰	إِعْلَمُوا - اسْمُ الْفَاعِلِ وَ اسْمُ الْمَفْعُولِ وَ اسْمُ الْمُبَالَغَةِ	
۲۲	الْتِمَارِينُ	
۲۷	الْتَهْتُ الْعِلْمِي	
۲۸	عَجَائِبُ الْمَخْلُوقَاتِ	الدَّرْسُ الثَّلَاثُ
۳۰	الْمُعْجَمُ	
۳۰	حَوَلَةُ النَّصِّ	
۳۱	إِعْلَمُوا - أُسْلُوبُ الشَّرْطِ وَأَدَوَاتِهِ	
۳۲	جَوَادٌ - فِي مَلْعَبِ الرِّيَاضِيِّ	
۳۳	الْتِمَارِينُ	
۳۷	تَأْثِيرُ اللُّغَةِ الْفَارْسِيَّةِ عَلَى اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ	الدَّرْسُ الرَّابِعُ
۳۹	الْمُعْجَمُ	
۳۹	حَوَلَةُ النَّصِّ	
۴۰	إِعْلَمُوا - الْمَعْرِفَةُ وَ النِّكَرَةُ - تَرْجَمَةُ الْفِعْلِ الْمَضَارِعِ (۱)	
۳۸	الْتِمَارِينُ	
۴۶	لِلْمُطَالَعَةِ	
۴۳	الْتَهْتُ الْعِلْمِي	

الفهرس

شماره صفحه	موضوع	شماره درس
۴۸	الْصُّدُقُ	الدَّرْسُ الْخَامِسُ
۵۰	الْمُعْجَمُ	
۵۰	حَوْلَ النَّصِّ	
۵۱	إِعْلَمُوا - الْجُمْلَةُ بَعْدَ النُّكْرَةِ	
۵۲	جَوَادٌ - شِرَاءٌ شَرِيحَةُ الْهَاتِفِ الْجَوَالِ	
۵۳	الْتِمَازِينُ	
۵۵	الْبَحْثُ الْعِلْمِي	
۵۶	إِنْزَمُوا ثَلَاثًا	الدَّرْسُ السَّادِسُ
۵۸	الْمُعْجَمُ	
۵۸	حَوْلَ النَّصِّ	
۵۹	إِعْلَمُوا - تَرْجَمَةُ الْفِعْلِ الْمَضَارِعِ (۲)	
۶۱	الْتِمَازِينُ	
۶۵	الْبَحْثُ الْعِلْمِي	
۶۶	لَا تَيْأَسُوا	الدَّرْسُ السَّابِعُ
۶۸	الْمُعْجَمُ	
۶۸	حَوْلَ النَّصِّ	
۶۹	إِعْلَمُوا - مَعَانِي الْأَفْعَالِ النَّاقِصَةِ	
۷۱	الْتِمَازِينُ	
۷۳	الْبَحْثُ الْعِلْمِي	

الدُّرُسُ الْأُولَى بِرُكُود

مَوَاعِظُ قِيَمَةٌ

پندهای ارزشمند

﴿ أَحَبُّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِبَادِهِ ﴾ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

محبوب‌ترین بندگانی خدا نزد خداوند، سودمندترین آنها برای بندگانش است.

يُحِبُّ الْأَبَاءَ وَالْأُمَّهَاتُ رُؤْيَةَ أَوْلَادِهِمْ فِي أَحْسَنِ حَالٍ، وَ لَذَلِكَ يُرْشِدُونَهُمْ دَائِمًا إِلَى الصِّفَاتِ الطَّيِّبَةِ وَالْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ، وَ پدران و مادران دوست دارند فرزندان‌شان را در بهترین حالت ببینند، و برای همین همیشه آنها را به صفت‌های خوب و کارهای شایسته (درست) راهنمایی می‌کنند،

كَالْأَخْلَاقِ الْحَسَنَةِ، وَ تَعَلَّمَ الْعُلُومَ وَ الْمَهَارَاتِ وَ الْفُنُونِ النَّافِعَةَ، وَ الْإِبْتِعَادِ عَنِ الْأُرَاذِلِ وَ التَّقَرُّبِ إِلَى الْأَفْضَلِ، وَ الْاهْتِمَامِ بِالرِّيَاضَةِ، وَ مَطَالَعَةِ الْكُتُبِ، وَ احْتِرَامِ الْقَانُونِ، وَ الْاِقْتِصَادِ فِي اسْتِهْلَاكِ الْمَاءِ وَ الْكَهْرَبَاءِ، وَ حَسَنِ التَّغْذِيَةِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الصِّفَاتِ وَ الْأَعْمَالِ ...

مانند اخلاق خوب، و یادگیری دانش‌ها و مهارت‌ها و فنون سودمند، و دوری از فرومایگان و نزدیک شدن به شایستگان، و توجه (اهمیت دادن) به ورزش، و مطالعه کتاب‌ها، و احترام نهادن به قانون، و صرفه‌جویی در مصرف آب و برق، و خوب غذا خوردن و صفت‌ها و کارهای دیگر

وَ فِي الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ نَرَى «لُقْمَانَ الْحَكِيمِ» يَقْدِمُ لِابْنِهِ مَوَاعِظَ قِيَمَةٌ، وَ هَذَا مَوْجِجٌ تَرْبَوِيٌّ لِيَهْتَدِيَ بِهِ كُلُّ الشَّبَابِ. فَقَدْ جَاءَ فِي الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ:

و در قرآن کریم، لقمان حکیم را می‌بینیم که پندهایی ارزشمند به پسرش تقدیم می‌کند، و این نمونه‌ای تربیتی است تا همه جوانان به وسیله آن، هدایت شوند. در قرآن کریم آمده است:

﴿ يَا بَنِيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ أَمْرًا بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ * وَ لَا تَصْعَرَ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ * وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ ﴾ لُقْمَان: ۱۷-۱۹

پسرکم، نماز را برپای دار و به کار پسندیده فرمان بده و از کار زشت بازدار، و بر آنچه که از مصیبت به تو رسیده، شکیباش (بر آسیبی که بر تو وارد شده، صبر کن) زیرا آن از کارهای مهم است* و از مردم به غرور روی برنگردان (رخ بر متاب) و در زمین با خودپسندی و شادمانه راه مرو، زیرا خداوند هیچ متکبر (خودپسند) و فخر فروشی را دوست نمی‌دارد* و در راه رفتن خود، میانه روی کن و صدایت را پایین بیاور، زیرا بدترین صداها بی‌گمان، صدای خران است .

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَنْ يُحَافِظُ عَلَى الصَّلَاةِ فِي وَقْتِهَا، فَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: -{ إِنَّ عَمُودَ الدِّينِ الصَّلَاةُ }-

قطعاً خداوند کسی را که مراقب نماز اول وقتش باشد، دوست دارد، و پیامبر (ص) فرموده است :

" قطعاً ستون دین نماز است "

وَ عَلَيْنَا أَنْ نَكُونَ مُشْتَاqِينَ إِلَى الْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ، وَ نَاهِينَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ صَابِرِينَ عَلَى الْمَشَاكِلِ وَ الشَّدَائِدِ؛ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنَ الْأُمُورِ الْمُهْمَةِ، وَ عَلَيْنَا أَنْ نَتَوَاضَعَ أَمَامَ أَسَاتِدَتِنَا وَ أصدقَائِنَا وَ زَمَلَانِنَا وَ جِيرَانِنَا وَ أَقْرَبَائِنَا وَ كُلِّ مَنْ حَوْلِنَا؛ ما باید مشتاق کارهای درست، بازدارنده از زشتی و بردبار بر دشواریها و سختیها باشیم. زیرا این از کارهای مهم می باشد.

وَ عَلَيْنَا أَنْ نَتَوَاضَعَ أَمَامَ أَسَاتِدَتِنَا وَ أصدقَائِنَا وَ زَمَلَانِنَا وَ جِيرَانِنَا وَ أَقْرَبَائِنَا وَ كُلِّ مَنْ حَوْلِنَا؛ و بر ما لازم است در برابر استادانمان و دوستان و هم کلاسیها و همسایگان و خویشاوندان و هر که پیرامون ماست، فروتنی کنیم.

فَقَدْ قَالَ الْإِمَامُ الْكَاظِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
الْحِكْمَةُ تُعْمَرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ، وَ لَا تُعْمَرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُعْجَبٍ بِنَفْسِهِ.
امام کاظم (ع) فرموده است: "پند و حکمت در قلب [انسان] فروتن ماندگار می شود و در دل [انسان] مغرور (خود بزرگ بین) ستمگر ماندگار نمی شود.
بی گمان خداوند هیچ خودپسندی را دوست ندارد.

إِذَنْ عَلَيْنَا أَنْ لَا نَتَكَبَّرَ عَلَى الْآخَرِينَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُتَكَبِّرِينَ.
بنابراین ما باید خود را از دیگران بزرگتر ندانیم (نباید به دیگران تکبر بورزیم)؛ زیرا خداوند خودبزرگبینان را دوست نمی دارد.

عَلَيْنَا أَنْ لَا نَرْفَعَ أَصَوَاتِنَا فَوْقَ صَوْتِ الْمُخَاطَبِ، فَقَدْ شَبَّهَ اللَّهُ كَلَامَ مَنْ يَرْفَعُ صَوْتَهُ دُونَ دَلِيلِ مَنْطِقِي بِصَوْتِ الْحِمَارِ.
ما باید صداهایمان را از صدای مخاطب بالاتر نبریم؛ و خداوند لحن سخن کسی را که صدایش را بدون دلیل منطقی بالا می برد، به صدای خر تشبیه کرده است.

☆ المَعْجَم ☆ برگرد

لِيَهْتَدِيَ: تا راهنمایی شود (ماضی): اِهْتَدَى (اهتدی)	جَبَّارٌ: ستمکار زورمند «صفت خدا به معنای توانمند»	إِدْنٌ: بنابراین اسْتَهْلَاكَ: مصرف کردن (استهْلَاكَ، يَسْتَهْلِكُ)
مُخْتَالٌ: خودپسند = مَعْجَبٌ بِنَفْسِهِ مَرَحًا: شادمانه و با ناز و خودپسندی مَشَى: راه رفتن	حَمِيرٌ: خرها «مفرد: حمار» خَدٌّ: گونه شَبَهٌ: تشبیه کرد (مضارع: يَشْبَهُه)	أَغْضُضُ مِنْ صَوْتِكَ: صدایت را پایین بیاور (عَضُّ، يَعْضُّ)
مَعْجَبٌ بِنَفْسِهِ: خودپسند - إعجابٌ بِالنَّفْسِ: خودپسندی مَنْكَرٌ: کار زشت ناهی، ناه: بازدارنده «جمع: ناهون، ناهین و نُهاةٌ»	عَزَمُ الْأُمُورِ: کارهای مهم فَخُورٌ: فخر فروش # متواضع فُنُونٌ: هنرها «مفرد: فَنٌّ» قَيْمٌ: ارزشمند لَ: بی گمان (حرف تأکید)	إِقْصِدْ: میانه روی کن (قَصَدَ، يَقْصِدُ) أَقِمْ: برپای دار «أَقِمِ الصَّلَاةَ»: نماز را برپای دار. «(أَقَامَ، يَقِيمُ) اقتصاد: صرفه جویی (اِقْتَصَدَ، يَقْتَصِدُ) أَنْكَرَ: زشت تر، زشت ترین = أَقْبَحَ
مَوْذَجٌ: نمونه «جمع: مَآذِج» يَقْدِمُ: تقدیم می کند، پیش می فرستد (ماضی قَدَّمَ)	لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ: با تکبر رویت را برنگردان (مضارع: يَصَعِّرُ) لَا تَمَشِ: راه نرو (ماضی: مَشَى / مضارع: يَمْشِي)	إِنَّهُ: باز دار (نَهَى، يَنْهَى) أَوْمَرٌ: دستور بده «و + أَوْمَرُ + وَ أَمْرٌ» تَرْبُؤِي: پرورشی تَعَمَّرَ: عمر می کند، در اینجا یعنی ماندگار می شود (عَمَّرَ، يَعْمَرُ)

📖 حَوْلَ النَّصِّ برگرد

👉 عَيْنَ الصَّحِيحِ وَ الْخَطَأِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. درست و غلط را طبق متن درس مشخص کنید.

۱. يَجِبُ أَنْ لَا تَرْفَعَ أَصْوَاتَنَا فَوْقَ صَوْتِ مَنْ تَتَكَلَّمُ مَعَهُ.
باید صداهایمان را بالاتر از صدای کسی که با او سخن می گوئیم نبریم.
۲. عَلَيْنَا أَنْ نَحَافِظَ عَلَى آدَاءِ الصَّلَاةِ فِي وَقْتِهَا.
ما باید مراقب نماز در وقت خودش (نماز اول وقت) باشیم.
۳. قَدَّمَ لِقْمَانُ الْحَكِيمَ لِابْنِهِ مَوَاعِظَ قَيْمَةً.
لقمان حکیم به پسرش پندهایی ارزشمند تقدیم کرد.
۴. لَا تَعْمَرِ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ.
پند و حکمت در قلب انسان فروتن ماندگار نمی شود.
۵. الْأِعْجَابُ بِالنَّفْسِ عَمَلٌ مَقْبُولٌ.
خودپسندی، کاری پسندیده است.

تعلموا ۱ برگرد

اسم التفضیل و اسم المکان

اسم تفضیل مفهوم برتری دارد و بر وزن «أفعل» است؛

اسم تفضیل معادل «صفت برتر» و «صفت برترین» در زبان فارسی است؛ مثال:

گیر: بزرگ أكبر: بزرگ‌تر، بزرگ‌ترین حسن: خوب أحسن: خوب‌تر، خوب‌ترین

آسیا أكبر من أوروبا .
آسیا أكبر قارات العالم.
آسیا أكبر قارة في العالم.

جبل دماوند أعلى من جبل دنا.
جبل دماوند أعلى جبال إيران.
جبل دماوند أعلى جبل في إيران.

أفضل الناس أنفعهم للناس . بهترین مردم سودمندترینشان برای مردم است .

گاهی وزن اسم تفضیل به این شکل‌ها می‌آید:

أعلى: بلندتر، بلندترین أعلى: گران‌تر، گران‌ترین
أحب: محبوب‌تر، محبوب‌ترین أقل: کمتر، کمترین

مؤنث اسم تفضیل بر وزن «فعلی» می‌آید؛ مثال:

فاطمة الكبرى : فاطمه بزرگ‌تر زینب الصغرى: زینب کوچک‌تر

«اسم تفضیل» در حالت مقایسه بین دو اسم مؤنث معمولاً بر همان وزن «أفعل» می‌آید؛ مثال:

فاطمة أكبر من زینب.

غالباً جمع اسم تفضیل بر وزن «أفاعل» است؛ مثال:

إذا ملك الأراذل هلك الأفاضل. (أراذل، جمع أراذل و أفاضل، جمع أفاضل است).

هرگاه بعد از اسم تفضیل همراه حرف جرّ "من" بیاید، (أفعل من)، معنای "برتر" دارد؛ مثال:
هذا أكبر من ذاك. این از آن بزرگ‌تر است.

و هرگاه اسم تفضیل مضاف واقع شود، معنای "برترین" دارد؛ مثال:

سورة البقرة أكبر سورة في القرآن . سوره بقره بزرگ‌ترین سوره در قرآن است.

تعلموا ۲ خیر و شر تفضیلی

دو کلمه «خیر» و «شر» علاوه بر اینکه به معنای «خوبی» و «بدی» هستند، می‌توانند به معنای اسم تفضیل نیز بیایند؛ در این صورت، معمولاً بعد از آن حرف جرّ «من» است، یا به صورت «مضاف» می‌آید؛ مثال:

تفكر ساعة خیر من عبادة سبعين سنة. رسول الله ﷺ

ساعتی اندیشیدن بهتر از عبادت هفتاد سال است.

❖ شَرَّ النَّاسِ مَنْ لَا يَعْتَقِدُ الْأَمَانَةَ وَلَا يَجْتَنِبُ الْخِيَانَةَ. أمير المؤمنين عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
بدترین مردم کسی است که پایبند به امانت نباشد و از خیانت دوری نکند.

❖ خَيْرَ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا. أمير المؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ
بهترین کارها میانه‌ترین آنهاست.

❖ حَيٌّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ. به سوی بهترین کار بشتاب.

اعلموا (۳) اسم مکان

اسم مکان بر مکان دلالت دارد و بیشتر بر وزن مَفْعَل و گاهی بر وزن مَفْعَل و مَفْعَلَة است؛ مثال:

مَلْعَب: ورزشگاه مَطْعَم: رستوران مَصْنَع: کارخانه مَطْبَخ: آشپزخانه
مَوْقِف: ایستگاه مَنْزِل: خانه مَكْتَبَة: کتابخانه مَطْبَعَة: چاپخانه

جمع اسم مکان بر وزن «مفاعل» است؛ مانند مَدَارِس، مَلَاعِب، مَطَاعِم و مَنَازِل.

که اختر نفسك (۱): ترجمه الأحادیث التالية، ثم ضع خطاً تحت اسم التفضيل.

۱. أَعْلَمُ النَّاسِ، مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
داناترین مردم، کسی است که دانش مردم را به دانش خود بیفزاید. ❖ أَعْلَمُ

۲. أَحَبُّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِبَادِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
محبوب‌ترین بندگان خدا نزد خداوند، سودمندترین آنها به بندگانش است ❖ أَحَبُّ، أَنْفَعُ

۳. أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْكَسْبُ مِنَ الْحَلَالِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
برترین کارها، کسب حلال است. ❖ أَفْضَلُ

که اختر نفسك (۲): ترجمه العبارات التالية.

۱. ﴿... رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ﴾ الْمُؤْمِنُونَ: ۱۰۹
❖ ... پروردگارا ایمان آوردیم پس بر ما ببخشای و به ما رحم کن که تو بهترین بخشاینده‌ها هستی.



۲. ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾ الْقَدَر: ۳
❖ شب قدر از هزار ماه بهتر است.

۳. شَرَّ النَّاسِ ذُو الْوَجْهَيْنِ ۲.

۱ حَيٌّ: بشتاب، فعل امر است.

۲ پیامبر اکرم (ص) می‌فرمایند: می‌خواهید بدانید در روز قیامت، یکی از بدترین مردم نزد پروردگار عالم چه کسی است؟ آن کسی که دورو است، «مَنْ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ذُو الْوَجْهَيْنِ» و خود این دلالت بر این است: کسی که شر وجودش را می‌گیرد، منافق می‌شود.

بدترین مردم کسی که دارای دو رو است.

۴. خَيْرٌ إِخْوَانِكُمْ مَنْ أهدَىٰ إِلَيْكُمْ عِيوبَكُمْ. رسولُ اللهِ ﷺ

بهترین دوستانتان (برادران شما) کسی است که عیب‌هایتان را به شما هدیه کند.

۵. مَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ ۚ. أميرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

هر کس شهوتش بر عقلش غلبه کند پس او بدتر از چارپایان است.

کلمه اختری نفسک (۳): تَرْجِمِ الْأَيْتِينَ وَ الْعِبَارَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْمَكَانِ وَ اسْمَ التَّفْضِيلِ.

۱- ﴿ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مِمَّنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ... ﴾ النحل: ۱۲۵

با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله‌ نمای (ستیزه‌کن). در حقیقت، پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده، داناتر است. أَحْسَنُ: اسم تفضیل / أَعْلَمُ: اسم تفضیل

۲- ﴿ وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ﴾ الْأَعْلَى: ۱۷

با آنکه [جهان] آخرت نیکوتر و پایدارتر است. (فولادوند)

خَيْرٌ: اسم تفضیل / أَبْقَى: اسم تفضیل

۳- كَانَتْ مَكْتَبَةٌ «جندی سابور»^۸ في خوزستان أكبر مَكْتَبَةٍ فِي الْعَالَمِ الْقَدِيمِ.

کتابخانه جندی شاپور در خوزستان، بزرگ‌ترین کتابخانه در دنیای قدیم بود.

مَكْتَبَةٌ، مَكْتَبَةٌ: اسم مکان / أكبر: اسم تفضیل

بیشتر بدانیم:

فرق مَن با مَنْ:

انواع مَن :

۱- مَن موصول: به معنی ((کسی که)) که برای ربط دو عبارت استفاده می‌شود.

﴿ خَيْرٌ إِخْوَانِكُمْ مَن أهدَىٰ إِلَيْكُمْ عِيوبَكُمْ. رسولُ اللهِ ﷺ ﴾

بهترین دوستانتان (برادران شما) "کسی است که" عیب‌هایتان را به شما هدیه کند.

۲- مَن استفهام: به معنی ((چه کسی)) برای پرسش استفاده می‌شود و در اول جمله و بر سر یک عبارت می‌آید. ﴿ مَن هُوَ؟ او "کیست"؟

^۳ أهدَى: هدیه کرد

^۴ غَلَبَتْ: چیره شد / بَهَائِمٌ، ج بهائم: چهار پایان اعم از ستوران خشکی یا آبی بجز درندگان و پرندگان، هر چیزی که صامت بوده و نتواند سخن گوید و یا نطق کند.

^۵ جادل: ستیز کن

^۶ ضلّ: گمراه شد

^۷ آخر (وزن أفعال = اسم تفضیل): دیگر و مؤنثش، أُخْرَى می‌شود.

آخر (وزن فاعل = اسم فاعل): انتها و مؤنثش آخره می‌شود.

^۸ در سال ۲۵۰ پ.م کتابخانه گندی شاپور (یا جندی شاپور) در خوزستان که بزرگ‌ترین کتابخانه دنیای باستان به شمار آمده است بنیان نهاده شد.

این دانشگاه بزرگ‌ترین مرکز آموزش و پژوهش پزشکی، فلسفه و ادبیات جهان کهن خوانده شده است. در این دانشگاه استادان ایرانی، هندی،

یونانی و رومی تدریس می‌کردند.

۳- مَنْ شرطیه: به معنی ((هرکس)) در جملات شرطیه استفاده می‌شود و بر سر دو عبارت می‌آید.
 ﴿مَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ﴾ ((مَنْ)) الْبَهَائِمُ.
 "هر کس" شهوتش بر عقلش غلبه کند پس او بدتر ((از)) چهارپایان است.

﴿مَنْ﴾: حرف جرّ است و به معنی ((از)) که بر سر اسم مجرور می‌آید.
 ﴿فَقَدْ يَكُونُ بَيْنَ النَّاسِ مَنْ هُوَ أَحْسَنُ مِنْهَا﴾ / ﴿أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْكَسْبُ مِنَ الْحَالِ﴾.

بیشتر بدانیم:۲:

تفاوت در حرکت، تفاوت در معنا

نکته‌ای که به نظر دانش‌آموز پیش پا افتاده است ولی در کنکور استفاده شده است.

العالم: به معنی دانا، بر وزن «فاعل» اسم فاعل است. / العالم: به معنی جهان

آخِر (وزن أفعال = اسم تفضیل): دیگر / آخِر (وزن فاعل = اسم فاعل): انتها

جواز برگرد

في سوقِ مشهد

﴿بِأَنْعِ الْمَلَابِيسِ﴾ (فروشنده لباس‌ها)	﴿الزَّائِرَةُ الْعَرَبِيَّةُ﴾ (خانم زائر عرب)
﴿عَلَيْكُمْ السَّلَامُ، مَرْحَبًا بِكَ﴾. عليكم السلام. خوش آمدید.	﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾. سلام عليكم
﴿سِتُونَ أَلْفَ تَومَانٍ﴾. شصت هزار تومان.	﴿كَمْ سَعْرُ هَذَا الْقَمِيصِ الرَّجَالِي؟﴾ قیمت این پیراهن مردانه چند است؟
﴿عِنْدَنَا ١١ بِسَعْرِ خَمْسِينَ أَلْفَ تَومَانٍ. تَفْضَلِي أَنْظِرِي﴾. به قیمت پنجاه هزار تومان داریم. بفرما ببین.	﴿أَرِيدُ أَرْحَصَ مِنْ هَذَا. هَذِهِ الْأَسْعَارُ غَالِيَةٌ﴾. ارزان‌تر از این می‌خواهم. این قیمت‌ها گران است.
﴿أَبْيَضٌ وَ أَسْوَدٌ وَ أَزْرَقٌ وَ أَحْمَرٌ وَ أَصْفَرٌ وَ بِنَفْسَجِي﴾. سفید و سیاه و آبی و قرمز و زرد و بنفش.	﴿أَيُّ لَوْنٍ عِنْدَكُمْ؟﴾ چه رنگی دارید؟
﴿تَبَدُّوا الْأَسْعَارُ مِنْ خَمْسَةِ وَ سَبْعِينَ أَلْفًا إِلَى خَمْسَةِ وَ ثَمَانِينَ أَلْفَ تَومَانٍ. قِيمَتُهَا أَزْهَدٌ مِنْ هَذِهِ وَ بِنَفْسَجِي﴾. هشتاد و پنج هزار تومان.	﴿بِكَمْ تَومَانٍ هَذِهِ الْقَسَاتِينُ؟﴾ این لباس‌ها (لباس‌های زنانه) چند تومان است؟
﴿سَيِّدِي، يَخْتَلِفُ السَّعْرُ حَسَبَ النُّوعِيَّاتِ ١٢﴾. خانم، قیمت بر حسب جنس فرق دارد.	﴿الْأَسْعَارُ غَالِيَةٌ!﴾ قیمت‌ها گران است!
﴿السَّرَوَالُ الرَّجَالِي بِتِسْعِينَ أَلْفَ تَومَانٍ، وَ السَّرَوَالُ النِّسَائِي بِخَمْسَةِ وَ تِسْعِينَ أَلْفَ تَومَانٍ. شِلْوَارِ مَرْدَانَه نود هزار تومان و شِلْوَارِ زَنَانَه نود و پنج هزار تومان است﴾.	﴿بِكَمْ تَومَانٍ هَذِهِ السَّرَاوِيلُ؟﴾ این شلوارها چند تومان است؟
﴿ذَلِكَ مَتَجَرٌّ ١٣ زَمِيلِي ١٤، لَهُ سَرَاوِيلُ أَفْضَلُ﴾.	﴿أَرِيدُ سَرَاوِيلَ أَفْضَلَ مِنْ هَذِهِ﴾.

^۹ سَعْرٌ، قِيمَةٌ، تَمَنٌ: قیمت / «جمع: أَسْعَارُ»

^{۱۰} بَهْتَرُ بُوَدُ مِیْ أَمَدٍ: عِنْدَنَا قَمِيصٌ بِسَعْرِ خَمْسِينَ أَلْفَ تَومَانٍ. پیراهنی به قیمت پنجاه هزار تومان داریم.

^{۱۱} لَوْنٌ: رنگی / أَلْوَانٌ: رنگ‌هایی

^{۱۲} نَوْعِيَّةٌ: جنس

^{۱۳} مَتَجَرٌّ وَ مَحَلٌّ بَهْ مَعْنَى مَغَازَهْ اسْت؛ دُكَّانٌ (ج: دُكَاكِينٌ) رِيْشَهْ دَرِ زَبَانِ فَارِسِي دَارِدُ وَ لِيْ دَرِ زَبَانِ عَرَبِي بَهْ كَارِ مِیْ رُوْدِ.

^{۱۴} زَمِيلٌ: همکار

شلوارهای بهتر از این را میخواهم .	آن مغازه همکار من است، شلوارهای بهتری دارد .
في متجر زميله ...	در مغازه همکارش...
♦ رجاء، أعطني سروالاً من هذا النوع و... كم صار المبلغ؟ لطفاً، شلواری از این جنس به من بده و ... مبلغ چند شد؟	♦ صار المبلغ مئتين و ثلاثين ألفَ تومان. مبلغ دوپست و سی هزار تومان شد . أعطيني بعد التخفيض ^{۱۵} مئتين و عشرين ألفاً . بعد تخفیف، به من دوپست و بیست هزار بده .

که التمارین برگرد

التمرین الأول: أي كلمة من كلمات معجم الدرس تناسب التوضیحات التالية؟

۱. الْمُسْتَبَدُّ الَّذِي لَا يَرَى لِأَحَدٍ عَلَيْهِ حَقًّا: جَبَّارٌ
زورگویی که برای کسی حقی برایش قائل نمی شود (نمی بیند) : زورگو
۲. الْإِنْسَانُ الَّذِي يَفْتَخِرُ بِنَفْسِهِ كَثِيرًا:
انسانی که به خودش زیاد می بالد : خودپسند
۳. حَيَوَانٌ يَسْتَعْتَمِدُ لِلْحَمْلِ وَالرُّكُوبِ:
حیوانی که برای باربری و سوار شدن به کار گرفته می شود: خر
۴. الْعَمَلُ السَّيِّئُ وَالْأَقْبِيحُ:
(کار بد و زشت : کار زشت
۵. عَضُوٌّ فِي الْوَجْهِ:
(عضوی در چهره : گونه)

التمرین الثاني: عین نوع الأفعال التي تحتها خطٌ و میز^{۱۶} ترجمتها. (نوع: الماضي، المضارع، الأمر)

أَرَادَ قَبْرٌ^{۱۷} أَنْ يَسْبَّ الَّذِي كَانَ سَبَّهُ؛ فَقَالَ الْإِمَامُ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ:
مَهَلًا يَا قَبْرُ، دَعِ شَاتِمَكَ مَهَانًا تُرَضِ الرَّحْمَنَ وَ تُسَخِّطِ الشَّيْطَانَ وَ تُعَاقِبُ عَدُوَّكَ، ... مَا لَأَرْضِي الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ
مِثْلَ الْحِلْمِ، وَ لَا أُسَخِّطِ الشَّيْطَانَ مِثْلَ الصَّمْتِ، وَ لَا عُوقِبَ الْأَحْمَقُ مِثْلَ السُّكُوتِ عَنْهُ.^{۱۸}
رَبِّ سَكُوتٍ أُبْلِغُ مِنَ الْكَلَامِ (مِنَ الْأَمْثَالِ الْعَرَبِيَّةِ)
قبر خواست به کسی که به او ناسزا گفته بود، دشنام دهد، پس امام علی علیه السلام به او فرمودند:

^{۱۵} تخفیف: تخفیف

^{۱۶} میز: جدا و سوا کن

^{۱۷} قبر: از اصحاب خاص، غلام و دربان حاجب (حضرت علی (ع) بود. او همچنین دربان امام حسن مجتبی (ع) بود. شیخ طوسی، او را در شمار اصحاب امام علی (ع) یاد می کند.

^{۱۸} لا در دو فعل «أَسَخَّطَ وَ عُوقِبَ» لای نفی است.

این دو فعل، به فعل ماضی « مَا أَرْضَى » عطف شده؛ برای همین فعل های ماضی بعد از آن با "لا" منفی شده است و تکرار لا با فعل ماضی لازم است.

ای قنبر آرام باش، دشنامگوی خود را خوار رها کن تا [خدای] بخشاینده را **خشنود** و اهریمن را خشمگین کنی و دشمنت را کیفر داده باشی. مؤمن پروردگارش را با [چیزی] مانند بردباری خشنود و اهریمن را با [چیزی] همانند خاموشی خشمگین نکرد و نادان با [چیزی] همانند دم فرو بستن در برابرش کیفر نشد. چه بسا سکوت رساتر از سخن گفتن است.

أرادَ (خواست): فعل ماضی / يَسَّبُ (دشنام می‌دهد): فعل مضارع / قال (گفت): فعل ماضی / دَع (رها کن): فعل امر / ما أَرْضَى (خوشنود نکرد): فعل ماضی / أَسْخَطَ (خشمگین کرد): فعل ماضی

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: تَرْجِمُ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ النَّبَوِيَّةَ، ثُمَّ عَيْنَ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱. حُسْنُ الْخُلُقِ نِصْفُ الدِّينِ. (خصال الصدوق، ص ۳۰، ج ۱۰۶) (الْمَبْتَدَأُ وَالْخَبَرُ)

خوش خویی نیمی از دین است. حُسْنُ: مبتدا، نِصْفُ: خبر

۲. مَنْ سَاءَ ۱۹ خُلُقُهُ عَذَّبَ ۲۰ نَفْسَهُ.

(الْفَاعِلُ وَالْمَفْعُولُ)

هر کس خلق و خوی اش بد باشد، خودش را عذاب می‌دهد. خُلُقُ: فاعل، نَفْسُ: مفعول

۳. إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ ۲۱ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ.

(الْفِعْلُ الْمَاضِي الْمَجْهُولُ وَالْمَفْعُولُ)

من مبعوث شده‌ام تا فقط مکارم اخلاق را کامل کنم. (من فقط برای تکمیل مکارم اخلاقی مبعوث شده‌ام).

بُعِثْتُ: فعل ماضی مجهول، مَكَارِمُ: مفعول

۴. اللَّهُمَّ كَمَا حَسَّنْتَ ۲۲ خَلْقِي، فَحَسِّنْ خُلُقِي.

(فِعْلُ الْأَمْرِ وَالْفِعْلُ الْمَاضِي)

خدوندا، همانطور که آفرینش مرا نیکو گردانیدی، پس اخلاقم را [نیز] نیکو گردان.

(خداوندا، همان طور که صورتم را زیبا آفریدی خُلُق و سیرتم را نیز نیکو گردان.)

فِعْلُ الْأَمْرِ: حَسِّنْ، الْفِعْلُ الْمَاضِي: حَسَّنْتَ

۵. لَيْسَ شَيْءٌ أَثْقَلَ فِي الْمِيزَانِ مِنَ الْخُلُقِ الْحَسَنِ. (اسْمُ التَّفْضِيلِ وَالْجَارُّ وَالْمَجْرُورُ)

در ترازوی اعمال چیزی سنگین‌تر از خوی نیک (خوش اخلاقی) نیست.

أَثْقَلَ: اسم تفضیل، مِنَ الْخُلُقِ: جار و مجرور

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: تَرْجِمُ مَا يَلِي، ثُمَّ عَيْنِ اسْمِ الْمَكَانِ، وَ اسْمِ التَّفْضِيلِ.

۱. ﴿رَبِّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾ الشُّعْرَاءُ: ۲۸ ﴿پروردگار مشرق و مغرب / الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾: اسم مکان

۲. ﴿مَنْ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ الْأَسْرَاءُ: ۱ ﴿از مسجد الحرام / الْمَسْجِدِ﴾: اسم مکان

۳. يَا أَسْمَعَ السَّامِعِينَ ۲۳: ﴿ای شنواترین شنوندگان / أَسْمَعَ﴾: اسم تفضیل

۱۹ ساء: بد شد

۲۰ عَذَّبَ: عذاب داد

۲۱ لِأَتَمِّمَ: تا کامل کنم

۲۲ حَسَّنْتَ: نیکو گردانیدی

۴. یا أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ : ای بهترین آفرینندگان / أَحْسَنَ : اسم تفضیل
۵. یا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ^{۲۴} : ای بخشاینده‌ترین بخشاینندگان / أَرْحَمَ : اسم تفضیل

الْتَّمَرِينَ الْخَامِسُ: تَرْجِمِ الْأَفْعَالَ وَالْمَصَادِرَ^{۲۵} التَّالِيَةَ.

الْمَصَدَر	الْأَمْرَ وَ النَّهْيَ	الْمُضَارِعُ وَ الْمَسْتَقْبَلُ	الْمَاضِي
إِحْسَان: نیکی کردن	أَحْسِنُ: نیکی کن	يُحْسِنُ: نیکی می‌کند	قَدْ أَحْسَنَ: نیکی کرده است
اقْتِرَاب: نزدیک شدن	لَا تَقْتَرِبُوا: نزدیک نشوید	يَقْتَرِبُونَ: نزدیک می‌شوند	اقْتَرَبَ: نزدیک شد
انْكَسَار: شکسته شدن	لَا تَنْكَسِرْ: شکسته نشو	سَيَنْكَسِرُ: شکسته خواهد شد	انْكَسَرَ: شکسته شد
اسْتِغْفَار: آمرزش خواستن	اسْتَغْفِرْ: آمرزش بخواه	يَسْتَغْفِرُ: آمرزش می‌خواهد	اسْتَغْفَرَ: آمرزش خواست
مَسَافَرَة: سفر کردن	لَا تُسَافِرْ: سفر نکن	لَا يُسَافِرُ: سفر نمی‌کند	مَا سَافَرْتُ: سفر نکردم
تَعَلَّمَ: یاد گرفتن	تَعَلَّمْ: یاد بگیر	يَتَعَلَّمَانِ: یاد می‌گیرند	تَعَلَّمَ: یاد گرفت
تَبَادُل: عوض کردن	لَا تَتَبَادَلُوا: عوض نکنید	تَتَبَادَلُونَ: عوض می‌کنید	تَبَادَلْتُمْ: عوض کردید
تَعْلِيم: آموزش دادن	عَلِّمْ: آموزش بده	سَوْفَ يَعْلَمُ: آموزش خواهد داد	قَدْ عَلَّمَ: آموزش داده است

الْتَّمَرِينَ السَّادِسُ: عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الْمُلَوَّنَةِ.

۱. ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ الفتح: ۲۶

سَكِينَةٌ: مفعول / رسول: مجرور به حرف جر
خداوند آرامش خود را بر فرستاده‌اش و بر مؤمنان فرونازل کرد.

۲. ﴿لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ البقرة: ۲۸۶

اللَّهُ: فاعل / نَفْسًا: مفعول

خداوند به هر کس فقط به اندازه توانایی‌اش تلیف می‌کند.

۳. السَّكُوتُ دَهَبٌ وَ الْكَلَامُ فِضَّةٌ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

الْكَلَامُ: مبتدا / فِضَّةٌ: خبر

سکوت طلاست و سخن گفتن نقره است.

۴. أَحَبُّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِبَادِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

أَحَبُّ: مبتدا / عِبَادِ: مضاف الیه / إِلَى اللَّهِ: مجرور به حرف جر / أَنْفَعُهُمْ: خبر

^{۲۳} السَّامِعِينَ: اسم فاعل

^{۲۴} الرَّاحِمِينَ: اسم فاعل

^{۲۵} در سوال مصادر آورده شده، حال آنکه معنای یک مصدر خواسته شده است.

محبوبترین بندگان خدا نزد خداوند، سودمندترین آنها نسبت به بندگان است.

۵. عَدَاوَةُ الْعَاقِلِ خَيْرٌ مِنْ صَدَاقَةِ الْجَاهِلِ. أمير المؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ

عَدَاوَةٌ: مبتدا/ خیر: خبر / صَدَاقَةٌ: مجرور به حرف جر

دشمنی عاقل بهتر از دوستی نادان است.

الْتَّمِرِينَ السَّابِغِ: عَيْنِ الْكَلِمَةِ الْعَرَبِيَّةِ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ.

۱- مَهَادِجٌ حَمِيرٌ ثَعَالِبٌ ذُنَابٌ

نمونه‌ها/ خران/ روباه‌ها/ گرگ‌ها

۲- سِرْوَالٌ صَمْتٌ فُسْتَانٌ قَمِيصٌ

شلوار/ سکوت/ پیراهن زنانه/ پیراهن

۳- مَمْرُضَةٌ بَاتِعَةٌ فَلَاحَةٌ قَيْمَةٌ

پرستار/ فروشنده/ کشاورز/ ارزشمند

۴- أَحْمَرٌ أَحْسَنٌ أَجْمَلٌ أَصْلَحٌ

سرخ/ نیکوترین/ زیباترین/ شایسته‌ترین

۵- أَصْفَرٌ أَزْرَقٌ أْبْيَضٌ أَكْثَرٌ

زرد/ آبی/ سفید/ بیش‌تر

۵- خَدٌّ سَنٌّ لِسَانٌ مَرَحٌ

گونه/ دندان/ زبان/ شادمانه و با ناز و خودپسندی

الْتَّمِرِينَ الثَّامِنِ: صَعُ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةٌ مُنَاسِبَةٌ.

۱- اشْتَرَيْنَا وَ فَسَاتَيْنَ بِأَسْعَارٍ رَخِيصَةٍ فِي الْمَتَجَرِ. سِرْوَالٌ / أَشْهُرًا / مَوَاقِفِ

سِرْوَالِ / چند شلوار و پیراهن با قیمت‌هایی ارزان در مغازه خریدیم. / من متجر: از مغازه؛ نه فی متجر: در مغازه

۲- دَهَبَ الْعَامِلُ إِلَى بَيْتِهِ بَعْدَمَا وَاجِبَاتِهِ بِدِقَّةٍ. ضَلَّ / سَاءَ / تَمَّ

تَمَّ / کارگر بعد از اینکه وظایفش را با دقت انجام داد، به خانه‌اش رفت.

۳- إِنَّنَا هَدِيَّةً لَزِمِيلِنَا الْفَائِزِ فِي الْمُسَابَقَةِ. عَمَرْنَا / أَهْدَيْنَا / غَلَبْنَا

أَهْدَيْنَا / بی‌گمان ما هدیه‌ای به دوستان برنده‌یمان دادیم.

۴- وَالِدِي يَشْتَغَلُ فِي مُؤَسَّسَةٍ ثَقَافِيَّةٍ. تَرْبُويَّةٍ / مَمْدُوحٍ / رُكُوبِ

تَرْبُويَّةٍ / پدرم در موسسه تربیتی- فرهنگی به کار مشغول شد.

۵- يَا زَمِيلِي، دَعْ لَكَ حَقِيرًا لِرِضَا اللَّهِ. شَاتِمٌ / نَوْعِيَّةٌ / أُسْعَارَ

شَاتِمٌ / ای دوست من، برای رضای خدا سرزنش‌کننده‌ات را در حالی که کوچک است، رها کن.

۶- إِنَّ أَلَّ أَلَّهُ لِمَعْرِفَةِ وَزْنِ الْأَشْيَاءِ. مِفْتَاحٌ / مِصْبَاحٌ / مِيزَانٌ

مِيزَانٌ / بی‌گمان ترازو، وسیله‌ای برای شناخت وزن اشیاست.

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ^{۳۶} برگرد

■ اسْتَخْرِجْ خَمْسَةَ أَسْمَاءٍ تَفْضِيلٍ مِنْ دُعَاءِ الْإِفْتِتَاحِ.

دعای افتتاح

اللَّهُمَّ إِنِّي أَفْتَتِحُ^{۳۷} الشَّاءَ بِحَمْدِكَ وَأَنْتَ مُسَدِّدٌ لِلصَّوَابِ مِنْكَ

خدایا من ستایش را به وسیله حمد تو می گشایم و تویی که به نعمت بخشی خود بندگان را به درستی واداری

وَأَيَّقَنْتُ أَنَّكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ

و یقین دارم که برستی تو مهربان‌ترین مهربانانی در جای گذشت و مهربانی

وَأَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَالنَّقْمَةِ

و سخت‌ترین کیفرکننده ای در جای شکنجه و انتقام

وَأَعْظَمُ الْمُتَجَبَّرِينَ فِي مَوْضِعِ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ ...

و بزرگترین جبارانی در جای بزرگی و عظمت ...

و أَعْطَانَا بِهِ فَوْقَ رَغْبَتِنَا، يَا خَيْرَ الْمَسْئُولِينَ^{۳۸} وَ أَوْسَعَ الْمُعْطِينَ .

و به وسیله او بیش از آنچه ما خواهانیم به ما بده، ای بهترین درخواست کنندگان و دست‌بازترین عطا کنندگان.

متن دعای افتتاح:

http://www.tebyan.net/Weblog/gh_mahdi/post.aspx?PostID=26948

با کلیک روی نام کانال با ما باشید: [کانال اُحِبُّ الْعَرَبِيَّةَ](#)

^{۳۶} هدف از این تمرین تشویق دانش‌آموز به انجام فعالیت و تحقیق است. نمره این بخش را می‌توان در امتحان مستمر اول و دوم حساب کرد. انجام این بخش منوط به داشتن وقت است. اگر دبیری زمان کافی در اختیار نداشت، در انجام دادن و ندادن این قسمت از کتاب درسی مختار است.

^{۳۷} أَفْتَتِحُ: فعل مضارع به معنای «می‌گشایم» است.

^{۳۸} در کتاب مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی و آدرس اینترنتی مذکور «المسؤولین» چاپ شده است. شکل صحیح نوشتاری در عربی به شکل «المسؤولین» است.

الذرس الثاني برگرد

صِنَاعَةُ التَّلْمِيعِ فِي الْأَدَبِ الْفَارِسِيِّ

صنعت تلمیع در ادبیات فارسی

« جَمَالُ الْمَرْءِ فَصَاحَةُ لِسَانِهِ » رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

زیبایی انسان، شیوایی گفتار اوست.

إِنَّ اللَّحَّةَ الْعَرَبِيَّةَ لَعَنَةُ الْقُرْآنِ وَالْأَحَادِيثِ وَالْأَدْعِيَةَ فَقَدْ اسْتَفَادَ مِنْهَا الشُّعْرَاءُ الْأِيرَانِيُّونَ وَ أَنْشَدَ بَعْضُهُمْ آيَاتًا مَمْرُوجَةً بِالْعَرَبِيَّةِ وَ سَمَّوْهَا بِالْمَلْمَعِ؛

قطعا زبان عربی زبان قرآن و احادیث و دعاهاست و بسیاری از شاعران ایرانی از آن استفاده کرده‌اند و برخی از آنها ابیاتی را آمیخته به عربی و فارسی سروده‌اند و آن را ملمع نامیده‌اند؛

لَكَثِيرٍ مِنَ الشُّعْرَاءِ الْأِيرَانِيِّينَ مَلْمَعَاتٌ، مِنْهُمْ حَافِظُ الشَّيرَازِيِّ وَ سَعْدِيُّ الشَّيرَازِيِّ وَ جَلَالُ الدِّينِ الرَّومِيِّ الْمَعْرُوفُ بِالْمَوْلَوِيِّ.

بسیاری از شاعران ایرانی ملمعاتی دارند از جمله: حافظ شیرازی و سعدی شیرازی و جلال الدین رومی معروف به مولوی.

***مَلْمَعُ حَافِظِ الشَّيرَازِيِّ لِسَانِ الْغَيْبِ (مَلْمَعُ لِسَانِ الْغَيْبِ حَافِظِ شِيرَازِي)

از خون دل نوشتم نزدیک دوست نامه

نامه ای با دل خونین برای محبوبم نوشتم "که من روزگار را در دوری تو مانند قیامت دیدم"
دارم من از فراقش در دیده صد علامت

من ازدوری او صدها نشانه درچشم دارم، "آیا اشک های این دوچشم من، نشانه و علامت برایمان نیست؟"
هر چند کازمودم از وی نبود سودم

هرچه که تجربه کردم، ازجانب او فایده ای به من نرسید "هرکس آزموده را بیازماید، پشیمان می شود (پشیمانی به بار می آورد)"

پرسیدم از طبیبی احوال دوست گفتا

ازطبیبی درباره احوال محبوبم سوال کردم، گفت: "در دوری و هجرانش رنج و عذاب و در نزدیکی اش سلامتی و آسایش است"

گفتم ملامت آید گر گرد دوست گردم

والله ما رأينا حبا بلا ملامه

گفتم اگر زیاد به دوست مشغول شوم مورد سرزنش واقع می شوم "به خدا سوگند که ما عشقی را بدون ملامت و سرزنش ندیدیم"

حافظ چو طالب آمد جامی به جان شیرین

حتى يذوق منه كأساً من الكرامه

^{۲۹} تلمیع: درخشان کردن/ مَلْمَعُ: درخشان(گونه‌ای شعر که بخشی فارسی و بخشی زبانی دیگر است. این آرایه را تلمیع گویند.)

^{۳۰} هُذِي صفت برای دَمُوع است لذا به صورت مؤنث درست آمده است.

حافظ در ازای دادن جان شیرین خواستار جامی شده است ، " تا از آن (دادن جان) ، جامی از کرامت عشق بچشد "
 ***مَلَمَعٌ سَعْدِي الشِّيرَازِي (ملمع سعدی شیرازی)

سَلِ الْمَصَانِعَ رَكْبًا تَهِيمٌ فِي الْفُلُؤَاتِ تو قدر آب چه دانی که در کنار فُرَاتی
"از آب انبارها درباره سوارانی که در بیابان ها تشنه اند بپرس. " تو قدر و ارزش آب را چه می دانی، وقتی در کنار فرات هستی

وَأِنْ هَجَرْتَ سَوَاءَ عَشِيَّتِي وَ عِدَاتِي شبم به روی تو روزست و دیده ام به تو روشن
شبم با دیدن روی تو مثل روز است و چشمم با دیدن روی تو روشن می شود. " واگر مرا ترک کنی ، شب و روزم مساوی است "

اگر چه دیر بماندم امید بر نگرفتم مَضَى الزَّمَانُ وَ قَلْبِي يَقُولُ إِنَّكَ آتِي

گرچه مدت زیادی انتظارکشیدم، اما امیدم را از دست ندادم ، " زمان گذشت و دلم می گوید که تو می آیی "
 من آدمی به جمالت نه دیدم و نه شنیدم اگر گلی به حقیقت عَجین آب حیاتی

من انسانی به زیبایی تو نه دیده ام و نه شنیده ام، اگر خمیر آفرینش تو از آب و گل است، حقیقتاً آغشته به آب زندگانی است .

شبان تیره امیدم به صبح روی تو باشد وَ قَدْ تَفَتَّشُ عَيْنُ الْحَيَاةِ فِي الظُّلُمَاتِ

شب های تاریک من به امید دیدن روی تو صبح می شود، " وگاهی چشمه حیات در تاریکی ها جستجو می شود "
 فَكَمْ مُرَّرَ عَيْشِي وَ أَنْتَ حَامِلٌ شَهْدِ جواب تلخ بدیع است از آن دهان نباتی

"چقدر زندگی را تلخ می کنی درحالی که تو این همه شهد و شیرینی داری!" از دهان شیرین تو جواب تلخ شنیدن زیباست!

نه پنج روزه عمرست عشق روی تو ما را وَجَدْتَ رَائِحَةَ الْوُدِّ إِنْ شَمَمْتَ رُفَاتِي

عاشق روی تو بودن برای ما فقط این پنج روزه عمر دنیا نیست ، " اگر خاک قبرم را ببویی ، بوی عشق را می یابی "
 وَصَفْتُ كُلَّ مَلِيحٍ كَمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى محامد تو چه گویم که ماوراوی صفاتی

هرزیبا روی با نمکی را وصف کردم همانطور که دوست داری و می پسندی " ستایش های تو را چگونه بیان کنم که فراتر از وصف کردن هستی "

أَخَافُ مِنْكَ وَ أَرْجُو وَ أَسْتَعِيْثُ وَ أَدْنُو که هم کمند بلایی و هم کلید نجاتی

"از تو می ترسم و به تو امید دارم و از تو کمک می خواهم و به تو نزدیکی می جویم" که هم دامگه بلا هستی و هم کلید نجات و رهایی هستی.

ز چشم دوست فتادم به کامه دل دشمن أَحِبَّتِي هَجْرُونِي كَمَا تَشَاءُ عِدَاتِي

به دلخواه و خواست دشمن، از چشم دوست افتادم و بی ارزش شدم ، "دوستانم مرا ترك کردند همان طور که دشمنانم می خواهند "

فراقنامه سعدی عجب که در تو نگیرد وَ إِنْ شَكَّوْتُ إِلَى الطَّيْرِ نُحْنُ فِي الْوُكُنَاتِ

شگفتا که نامه جدایی سعدی در تو اثر نمی گذارد و اگر به پرندگان گلایه کنم، در لانه ها شیون کنند!

☆ المَعْجَم ☆ برگرد

<p>قَدْ تَفْتَشُ: گاهی جستجو می‌شود (فَتَشُ، يَفْتَشُ) كَأْسٍ: جام، لیوان مَجْرِبٌ: آزموده مَحَامِدٌ: ستایش‌ها «مفرد: مَحَمْدَةٌ» مَصَانِعُ: انبارهای آب در بیابان (معنای امروزی: کارخانه‌ها) مَلِيحٌ: با نمک مَمْرُوجٌ: در هم آمیخته = مَخْلُوطٌ نُحْنٌ: شیون کردند (نَاحٌ، يَنْوَحُ) وَدٌّ: عشق و دوستی # عداوة وَصْفٌ: وصف کردم (وَصَفَ، يَصِفُ) وَكَنَاتٌ: لانه‌ها «مفرد: وَكْنَةٌ» هَجْرَتٌ: جدا شدی، رها ساختی (هَجَرَ، يَهْجُرُ)</p>	<p>حَتَّى يَذُوقَ: تا بچشد (ذَاقَ، يَذُوقُ) حَلَّتْ: فرود آمد، حل کرد (حَلَّ، يَحُلُّ) رَفَاتٌ: استخوان پوسیده رَكْبٌ: کاروان شتر یا اسب سواران سَلٌ: بپرس = اسأل (سَأَلَ، يَسْأَلُ) شَكْوَتٌ: گلایه کردم (شَكَا، يَشْكُو) «إِنَّ شَكْوَتُ: اگر گلایه کنم» بوییدی (شَمَّ، يَشُمُّ) «إِنَّ شَمَمْتُ: اگر ببوی» شَهِدُ: عسل عَادِي، عَادِي: دشمن، تجاوزگر جمع: عَادَةٌ = عَدُوٌّ # صَدِيقٌ عَجِينٌ: خمیر عَشِيَّةٌ: شامگاه، آغاز شب عَدَاةٌ: صبحگاه، آغاز روز قَلَوَاتٌ: بیابان‌ها «مفرد: قَلَاةٌ»</p>	<p>آتِي: آینده، در حال آمدن أَحِبَّةٌ: یاران «مفرد: حَبِيبٌ» أَدْنُو: نزدیک می‌شوم (دَنَا، يَدْنُو) أَرْجُو: امید دارم (رَجَا، يَرْجُو) أَسْتَعِيْثُ: کمک می‌خواهم (اسْتَعَاثَ، يَسْتَعِيْثُ) بَدِيْعٌ: نو بَعْدُ: دوری # قُرْبٌ تَرْضَى: خشنود می‌شوی (رَضَى، يَرْضَى) تَشَاءُ: می‌خواهند (شَاءَ، يَشَاءُ) شَاءٌ = أَرَادَ، طَلَبَ تَمُرٌّ: تلخ می‌کنی (مَرَّرَ، يَمُرِّرُ) تَهِيْمٌ: تشنه و سرگردان می‌شود (هَامَ، يَهِيْمُ) جَرِبٌ: آزمایش کرد (مَضَرَ: يَجْرِبُ)</p>
---	--	--

📖 حَوْلَ النَّصِّ برگرد

كَمْ عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطَأِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. ✓ ✗

۱. تَفْتَشُ عَيْنَ الْحَيَاةِ فِي الضَّوِّ فَقَطْ.

چشمه زندگی فقط در نور جستجو می‌شود. ✗

۲. الْمَلَمَعَاتُ أَشْعَارٌ فَارْسِيَّةٌ مَمْرُوجَةٌ بِالْعَرَبِيَّةِ.

ملمعات اشعار فارسی آمیخته به عربی هستند. ✓

۳. يَرَى سَعْدِيَّ اللَّيْلِ وَالنَّهَارَ سَوَاءً مِنْ هَجْرٍ حَبِيْبِهِ.

سعدی از دوری محبوبش، شب و روز را یکسان می‌بیند. ✓

۴. قَالَ سَعْدِيٌّ مَضَى الزَّمَانُ وَ قَلْبِي يَقُولُ إِنَّكَ لَاتَائِي.

سعدی گفت: زمان گذشت و دلم می‌گوید که تو نمی‌آیی. ✗

۵. يَرَى حَافِظٌ فِي بُعْدِ الْحَبِيْبِ رَاحَةً وَ فِي قُرْبِهِ عَذَابًا.

حافظ در دوری محبوب، راحتی و در نزدیکی‌اش عذاب می‌بیند. ✗

ه اِعْمُوا ه بِرُكُود

اِسْمُ الْفَاعِلِ وَ اِسْمُ الْمَفْعُولِ اِسْمُ الْمُبَالَغَةِ

رازق (روزی دهنده)؛ مرزوق (روزی داده شده) / رزاق (بسیار روزی دهنده)

اسم فاعل و اسم مفعول

اسم فاعل: به معنای «انجام دهنده یا دارنده حالت» و اسم مفعول: به معنای «انجام شده» است

اسم فاعل و اسم مفعول دو گروهند:

گروه اول بر وزن «فاعل» و «مفعول» هستند که در پایه نهم با وزن آنها آشنا شده بودید.

ماضی	معنی	اسم فاعل	صفت فاعلی	اسم مفعول	صفت مفعولی
صَنَعَ	ساخت	صانع	سازنده	مَصْنُوع	ساخته شده
خَلَقَ	آفرید	خالق	آفریننده	مَخْلُوق	آفریده شده
عَبَدَ	پرستید	عابد	پرستنده	مَعْبُود	پرستیده شده

اکنون با گروه دوم آشنا شوید.

مضارع	معنی	اسم فاعل	صفت فاعلی	اسم مفعول	صفت فاعلی
يُشَاهِدُ	می بیند	مُشَاهِد	بیننده	مُشَاهَد	دیده شده
يَقْلُدُ	تقلید می کند	مَقْلُد	تقلید کننده	مَقْلُود	تقلید شده
يُرْسِلُ	می فرستد	مُرْسِل	ارسال کننده	مُرْسَل	ارسال کننده
يَنْتَظِرُ	انتظار می کشد	مَنْتَظِر	انتظار کشنده	مَنْتَظَر	مورد انتظار
يَتَعَلَّمُ	یاد می گیرد	مَتَعَلِّم	یادگیرنده	مَتَعَلَّم	یادگرفته شده
يَسْتَخْرِجُ	بیرون می آورد	مَسْتَخْرِج	بیرون آورنده	مَسْتَخْرَج	بیرون آورده شده
يَتَهَاجِمُ	حمله می کند	مَتَهَاجِم	حمله کننده	_____	_____
يَنْكَسِرُ	می شکند، شکسته می شود	مَنْكَسِر	شکنده	_____	_____

چگونگی ساخت و تشخیص:

الف - فعل‌هایی که سوم شخص مفرد ماضی آنها سه حرف باشد (ثلاثی مجرد)، برون «فاعل و مفعول» دیده می‌شود.

ب - فعل‌هایی که سوم شخص مفرد ماضی آنها بیشتر از سه حرف باشد (ثلاثی مزید): فعل مضارع آن را می‌نویسیم، آنگاه حرف مضارعه را حذف کرده و به جای آن «م» می‌گذاریم. سپس حرف ماقبل آخر اصلی را در اسم فاعل، «حرکت کسره» و در اسم مفعول، «حرکت فتحه» می‌دهیم.

(اسم فاعل: ← م ... ع ...) ، (اسم مفعول: ← م ... ع ...)

يُشَاهِدُ: می‌بیند / مُشَاهِد: بیننده / مُشَاهَد: دیده شده
 يَقْلُدُ: تقلید می‌کند / مَقْلُد: تقلید کننده / مَقْلُود: تقلید شده
 يُرْسِلُ: می‌فرستد / مُرْسِل: ارسال کننده / مُرْسَل: ارسال کننده
 يَنْتَظِرُ: انتظار می‌کشد / مَنْتَظِر: انتظار کشنده / مَنْتَظَر: مورد انتظار واقع شده
 يَتَعَلَّمُ: یاد می‌گیرد / مَتَعَلِّم: یادگیرنده / مَتَعَلَّم: یادگرفته شده
 يَسْتَخْرِجُ: بیرون می‌آورد / مَسْتَخْرِج: بیرون آورنده / مَسْتَخْرَج: بیرون آورده شده
 يَتَهَاجِمُ: حمله می‌کند / مَتَهَاجِم: حمله کننده / مَتَهَاجِم: مورد حمله واقع شده / يَنْكَسِرُ: می‌شکند / مَنْكَسِر: شکنده

که اِخْتَبَرَ نَفْسَكَ (۱): تَرْجِمِ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةَ وَ الدُّعَاءَ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْفَاعِلِ وَ اسْمَ الْمَفْعُولِ.

اسْمُ الْمَفْعُولِ	اسْمُ الْفَاعِلِ	الترجمة	الكلمة
<input checked="" type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	نزدیک شده	يَقْرُبُ: نزدیک می کند الْمَقْرَبُ
<input type="checkbox"/>	<input checked="" type="checkbox"/>	دانا	يَعْلَمُ: می داند الْعَالِمُ
<input type="checkbox"/>	<input checked="" type="checkbox"/>	تولید کننده	يُنتِجُ: تولید می کند الْمُنْتِجُ
<input checked="" type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	آماده شده	يُجَهِّزُ: آماده می کند الْمَجْهَازُ
<input checked="" type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	زده شده	يَضْرِبُ: می زند الْمَضْرُوبُ
<input type="checkbox"/>	<input checked="" type="checkbox"/>	گوینده	يَتَكَلَّمُ: سخن می گوید الْمَتَكَلِّمُ

يا صانع كل مصنوع يا خالق كل مخلوق يا رازق كل مرزوق يا مالك كل مملوك. من دعاء الجوشن الكبير

ای سازنده هر ساخته شده‌ای، ای آفریننده هر آفریده شده‌ای، ای روزی دهنده هر روزی داده شده‌ای، ای صاحب هر مال و دارایی
قراری از دعای جوشن کبیر

خالق: اسم فاعل / مخلوق: اسم مفعول
مالك: اسم فاعل / مملوك: اسم مفعول

صانع: اسم فاعل / مصنوع: اسم مفعول
رازق: اسم فاعل / مرزوق: اسم مفعول

اسم مبالغه

اسم مبالغه: اسمی است که بر بسیاری صفت یا انجام کار دلالت دارد.

دو وزن مهم آن «فَعَّال» و «فَعَّالَة» است؛ مثال:

صَبَّار (بسیار بردبار)؛ غَفَّار (بسیار آمرزنده)؛ كَذَّاب (بسیار دروغگو)؛
رَزَّاق (بسیار روزی دهنده)؛ خَلَّاق (بسیار آفریننده)؛ عَلامَة (بسیار دانا)؛
فَهَامَة (بسیار فهمیده).



عَلَمَة دَهْخُدا مُؤَلِّفُ أَكْبَرِ مُعْجَمِ فَارِسِي

گاهی وزن «فَعَّال» بر شغل دلالت دارد؛ مانند خَبَّاز (نانوا)؛ حَدَّاد (آهنگر)



گاهی نیز وزن «فَعَّالَة» بر ابزار، وسیله یا دستگاه دلالت می کند؛ مثال: فَتَّاحَة (در بازکن)، نَظَّارَة (عینک)، سَيَّارَة (خودرو)



النَّظَّارَة السُّمْسِيَّة

نکته: وزن «فَعَال» و «فُعَال»:

** کلماتی مانند (تُجَار، عَلَام، عُمَال، سِيَّاح و كُتَّاب) بر وزن «فُعَال» جمع مکسر هستند و اسم فاعل محسوب می شوند؛ چون مفردشان به ترتیب (تاجر، عالم، عامل، سائح و کاتب) بر وزن فاعل است.

توجه کنید:

عَلَام (وزن فَعَال)، اسم مبالغه: بسیار دانا
عَلَام (وزن فُعَال)، جمع مکسر و اسم فاعل: دانایان

که اخْتِزْ نَفْسَكَ (۲): تَرْجِمِ التَّرَاكِيْبَ التَّالِيَةَ.

۱. ﴿عَلَامُ الْغُيُوبِ﴾ : بسیار دانای غیب‌ها
۲. ﴿أَمَارَةٌ بِالسُّوءِ﴾ : بسیار امرکننده به بدی
۳. الطَّيَّارُ الْإِيرَانِيَّ : خلبان ایرانی
۴. فَتَّاحَةُ الرَّجَاجَةِ : در بازکن شیشه
۵. أَلِهَاتِنُفُ الْجَوَالُ: تلفن همراه
۶. أَلْسَلَامٌ عَلَيْكَ يَا مَيْثَمُ التَّمَارِ: درود بر تو ای میثم خرما فروش

که التَّمَارِينُ بِرُكُودٍ

- التَّمَرِينُ الْأَوَّلُ: عَيْنِ الْجُمْلَةِ الصَّحِيحَةِ وَ عَيْرِ الصَّحِيحَةِ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ. ✓ x
- ۱- الرِّكْبُ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمُسَافِرِينَ يُسَافِرُونَ عَلَى الدَّوَابِّ^{۳۱}. ✓
کاروان [سواران شتر - اسب] گروهی از مسافران هستند که [سوار] بر چارپایان مسافرت می‌کنند.
 - ۲- غُصُونُ الْأَشْجَارِ فِي الشِّتَاءِ بَدِيعَةٌ خَصْرَةٌ. x
شاخه‌های درختان در زمستان زیبا(نو) و سبز هستند.
 - ۳- أَلْغَدَاةُ نِهَآيَةِ النَّهَارِ، وَ بَدَايَةُ ظَلَامِ اللَّيْلِ. x
بامداد، پایان روز و آغاز تاریکی شب است.
 - ۴- أَلْكَأْسُ إِنْءَاءٍ^{۳۲} يُشْرَبُ بِهِ الْمَاءُ أَوْ الشَّأْيُ. ✓
لیوان(جام)، ظرفی است که با آن آب و چای نوشیده می‌شود.
 - ۵- يَصْنَعُ الْخُبْزُ مِنَ الْعَجِينِ. ✓
نان از خمیر درست می‌شود.

^{۳۱} دَوَاب: چارپایان، جنبندگان، مفرد: دابة
^{۳۲} إِنْءَاء: ظرف

التَّمْرَيْنِ الثَّانِي: ضَعُ فِي الدَّائِرَةِ الْعَدَدَ الْمُنَاسِبِ. «كَلِمَةً وَاحِدَةً زَائِدَةً»

- ۱- أَلْوَكْنَةُ
 ۲- أَلْكَرَامَةُ
 ۳- أَلْهَجْرُ
 ۴- أَلرَّفَاتُ
 ۵- أَلسَّوَارُ
 ۶- أَلْمَلِيحُ
- ⑤ زِينَةُ مِنَ الدَّهَبِ أَوْ الْفِضَّةِ فِي يَدِ الْمَرْأَةِ.
 ⑥ مَنْ يَعْجَبُكَ شَكْلُهُ وَ كَلَامُهُ وَ سَلُوكُهُ.
 ② شَرَفٌ وَ عَظَمَةٌ وَ عِزَّةٌ النَّفْسِ.
 ③ تَرَكَ الصَّدِيقَ أَوْ الْمُحِبَّ.
 ① بَيْتُ الطَّيُورِ.

معنی:

- ۱- أَلْوَكْنَةُ (لانه) ● بَيْتُ الطَّيُورِ. (خانه پرندگان)
 ۲- أَلْكَرَامَةُ (کرامت) ● شَرَفٌ وَ عَظَمَةٌ وَ عِزَّةٌ النَّفْسِ. (شرافت و بزرگی و عزت نفس)
 ۳- أَلْهَجْرُ (جدایی) ● تَرَكَ الصَّدِيقَ أَوْ الْمُحِبَّ. (جدا شدن از دوست یا عاشق)
 ۴- أَلرَّفَاتُ (استخوان‌های پوسیده)
 ۵- أَلسَّوَارُ (دستبند) ● زِينَةُ مِنَ الدَّهَبِ أَوْ الْفِضَّةِ فِي يَدِ الْمَرْأَةِ. (زیوری از طلا یا نقره در دست زن)
 ۶- أَلْمَلِيحُ (نمکین) ● مَنْ يَعْجَبُكَ شَكْلُهُ وَ كَلَامُهُ وَ سَلُوكُهُ. (کسی که شکلش و گفتارش و رفتارش تو را به شگفت می‌آورد.)

التَّمْرَيْنِ الثَّلَاثُ: تَرْجِمْ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

- ۱- إِيَّاكَ ۱ وَ مُصَادَقَةَ ۲ الْأَحْمَقِ، فَإِنَّهُ يَرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ ۳. الْإِمَامُ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ۴ الْفِعْلَ الْمَضَارِعِ
 از دوستی با نادان بهره‌یز زیرا او می‌خواهد به تو سود برساند اما به تو زیان می‌رساند. / فعل مضارع: يَرِيدُ / أَنْ يَنْفَعَكَ / يَضُرُّكَ

- ۲- أَلصَّدِيقُ مَنْ كَانَ نَاهِيًا عَنِ الظُّلْمِ وَ الْعُدْوَانِ مُعِينًا عَلَى الْبِرِّ وَ الْإِحْسَانِ. الْإِمَامُ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ۴ أَلْجَارَ وَ الْمَجْرُورَ

دوست کسی است که از ستم و دشمنی باز دارد و در نیکی و احسان یاری رساند. (دوست کسی است که بازدارنده از ستم و دشمنی و یاری رسان بر نیکی و احسان باشد.) / جَارٌ وَ مَجْرُورٌ: عَنِ الظُّلْمِ / عَلَى الْبِرِّ

- ۳- إِيَّاكَ ۱ وَ مُصَادَقَةَ ۲ الْكُذَّابِ، فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يَقْرَبُ ۶ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَ يَبْعُدُ ۷ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ. الْإِمَامُ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ۴ الْمُبَالَغَةَ

از دوستی با دروغگو بهره‌یز، زیرا او مانند سراب است؛ دور را بر تو نزدیک می‌سازد و نزدیک را بر تو دور می‌سازد. / اسم مبالغه: الْكُذَّابِ

۴- الصَّدِيقُ الصَّدُوقُ^{۳۳} مَنْ نَصَحَكَ فِي عَيْبِكَ، وَ حَفِظَكَ فِي غَيْبِكَ، وَ أَتَرَكَ^۳ عَلَى نَفْسِهِ. الْإِمَامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ^{۳۳} **الْمَجْرُورُ بِحَرْفِ جَرٍّ**

دوست راستگو (صمیمی) کسی است که تو را در مورد عیبیت نصیحت کند، و در غیابت تو را نگه دارد، و تو را بر خود برگزیند (ترجیح دهد). / الْمَجْرُورُ بِحَرْفِ جَرٍّ: عَيْبٍ / غَيْبٍ / نَفْسٍ

۵- مَنْ غَضِبَ عَلَيْكَ مِنْ إِخْوَانِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَلَمْ يَقُلْ فِيكَ شَرًّا، فَاتَّخَذَهُ^{۱۱} لِنَفْسِكَ صَدِيقًا. الْإِمَامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ^{۳۴} **فِعْلُ الْأَمْرِ**

هرکس از دوستانت سه بار نسبت به تو خشمگین شود، ولی در موردت بدی و سخن ناروایی نگوید، پس او را برای خودت به دوستی بگیر. / فعل امر: اِتَّخَذُ

۶- يَا بَنِيَّ، اتَّخَذُ أَلْفَ صَدِيقٍ وَ الْأَلْفُ قَلِيلٌ، وَ لَا تَتَّخِذْ عَدُوًّا وَاحِدًا وَ الْوَاحِدُ كَثِيرٌ. لِقْمَانُ الْحَكِيمُ^{۳۵} **فِعْلُ النَّهْيِ**
پسرکم، هزار دوست بگیر که هزار دوست [هم] کم است و یک دشمن مگیر که یک دشمن [هم] زیاد است. / فِعْلُ النَّهْيِ: لَا تَتَّخِذُ

❁ ❁

۱. اِيَّاكَ: بپرهیز، تورا
۲. مُصَادَقَةٌ: دوستی کردن با
۳. يَضُرُّ: زیان می‌رساند
۴. مُعِينٌ: یاری رساننده
۵. بَرٌّ: نیکی
۶. يَقْرَبُ: نزدیک می‌سازد
۷. يَبْعُدُ: دور می‌سازد
۸. صَدُوقٌ: راستگو
۹. اَثَرَ: برگزید
۱۰. لَمْ يَقُلْ: نگفت
۱۱. اِتَّخَذَ: بگیر

الْتَّمِرِينَ الرَّابِعُ: اُكْتُبْ مُتْرَادِفَ أَوْ مُتَضَادَّ كُلِّ كَلِمَةٍ أَمَامَهَا.

أ. أَرَادَ / قَرَّبَ / أَلْدَكَانَ / أَلْوَدَّ / أَلْعُدَاةَ / أَلْبَعْدَ / أَلصَّحْرَاءَ / أَلْعُدَاةَ / أَلْحَرْبَ
ب. صَدُوقٌ / قَرَّبَ / مُصَادَقَةٌ / أَثَرَ / مُعِينٌ / سَلَّ / سَعَّرَ / مَعْجَبٌ بِنَفْسِهِ / رَفَعَ

اَلْأُحِبَّةُ (دوستان) # اَلْعُدَاةُ (دشمنان)	كُدَابٌ (بسیار دروغگو) # صَدُوقٌ (بسیار راستگو)
اَلْعَشِيَّةُ (شامگاه) # اَلْعُدَاةُ (بامداد)	بَعْدٌ (دور کرد) # قَرَّبَ (نزدیک ساخت)
اَلْأَقْلَاءُ = اَلصَّحْرَاءُ (دشت، بیابان)	مُسَاعَدٌ = مُعِينٌ (یاور)
اَلْحُبُّ = اَلْوَدُّ (دوستی)	اِزْتَنَبَ = أَثَرَ (برگزید)
اَلسَّلْمُ (صلح) # اَلْحَرْبُ (جنگ)	عَدَاوَةٌ (دشمنی) # مُصَادَقَةٌ (دوستی)
شَاءَ = أَرَادَ (خواست)	أَجِبٌ (پاسخ بده) # سَلَّ (پپرس)

^{۳۳} این حدیث به نقل از امام علی (ع) در غرر الحکم: ۱۹۰۴ آمده است. در فارسی چنین گفته‌اند:

- دوست آنست، که معایب دوست / همچو اینه، روبرو گوید
- نه که چون شانه، باهزار زبان / پشت سر، رفته مو هو گوید
- دوست آن باشد که گیرد دست دوست / در پریشان حالی و درماندگی

^{۳۴} مستدراک الوسائل، ج ۸، ص ۲۳۰

^{۳۵} بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۴۱۳، ج ۴

الْمَتَجَر = الدَّكَان (مغازه)	قِيَمَةٌ = سَعْرٌ (قیمت)
الْقُرْب (نزدیکی) # الْبَعْد (دوری)	نَزَلَ (پایین آورد) # رَفَعَ (بالا برد)
دَنَا = قَرَب (نزدیک شد)	مُخْتَالٌ = مَعَجَبٌ بِنَفْسِهِ (خودپسند)

الْتَّمَرِينُ الْخَامِسُ: تَرْجِمِ الْآيَاتِ التَّالِيَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْفَاعِلِ وَ اسْمَ الْمَفْعُولِ وَ اسْمَ الْمُبَالِغَةِ وَ اسْمَ الْمَكَانِ وَ اسْمَ التَّفْضِيلِ.

۱- ﴿... إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا﴾ الإسراء: ۳۳

... زیرا او یاری شده است. (ترجمه فولادوند) ﴿مَنْصُورًا﴾ اسم مفعول

۲- ﴿إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾ المائدة: ۱۱۶

قطعا فقط تو بسیار دانای نهان‌ها هستی. ﴿عَلَّامٌ﴾ اسم مبالغه

۳- ﴿قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ﴾ البقرة: ۱۴۲

بگو: مشرق و مغرب از آن خداست. ﴿الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ﴾ اسم مکان

۴- ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ آل عمران: ۱۵۹

قطعا خداوند توکل کنندگان را دوست دارد. ﴿الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ اسم فاعل

۵- ﴿... اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْلَمُونَ﴾ الحج: ۶۸

خداوند به آنچه انجام می‌دهید داناتر است. ﴿أَعْلَمٌ﴾ اسم تفضیل

۶- ﴿... مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدًا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾ یس: ۵۲^{۳۶}

چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟! این چیزی است که خداوند رحمان وعده داده، و فرستادگان راست گفتند.

﴿مَرْقَدٌ﴾ اسم مکان / ﴿الْمُرْسَلُونَ﴾ اسم مفعول

الْتَّمَرِينُ السَّادِسُ: تَرْجِمِ الْأَفْعَالَ فِي الْجُمَلِ التَّالِيَةِ؛ ثُمَّ عَيِّنِ بَابَ كُلِّ مِنْهَا.

۱- أَنْشَدْنَا فِي الْإِصْطِفَافِ الصَّبَاحِي.

در صف صبحگاه باب: ﴿سرودیم﴾ (سرود خواندیم) - باب افعال

۲- نَتَخَّرَجُ مِنَ الْمَدْرَسَةِ بَعْدَ سَنَةٍ.

سال بعد از مدرسه باب: ﴿دانش آموخته می‌شویم﴾ - باب تَفَعَّلُ

^{۳۶} چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟! این همان وعده خدای رحمان، و پیامبران راست می‌گفتند. فولادوند
چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟! این همان است که خداوند رحمان وعده داده، و فرستادگان راست گفتند. مکارم شیرازی

۳- جُنُودُنَا يُدَافِعُونَ عَنِ الْوَطَنِ.

سربازانمان از میهن باب: که دفاع می‌کنند - باب مفاعلة

۴- تَنْفَتِحُ الْأَزْهَارُ فِي الرَّبِيعِ.

شکوفه‌ها در بهار باب: که باز می‌شوند - باب انفعال

۵- أَلشَّرِيكَانِ تَعَامَلَا قَبْلَ سَنَةٍ.

دو شریک سال قبل باب: که با هم معامله کردند - باب تفاعل

۶- يَسْتَعْمِدُ الْمَصْنَعُ عُمَّالًا.

کارخانه کارگرانی را باب: که به کار می‌گیرد - باب استفعال

۷- رَجَاءٌ، عَلَّمَنِي الزَّرَاعَةَ.

لطفاً، به من کشاورزی باب: که یاد بده - باب تفعیل

۸- أَشْتَغِلُ عِنْدَ أَبِي.

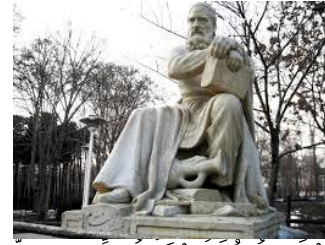
نزد پدرم باب: که به کار مشغولم (کار می‌کنم) - باب افتعال

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ بِرُغْدٍ

اُكْتُبَ حَوْلَ أَحَدِ هَؤُلَاءِ الشُّعْرَاءِ الْإِيرَانِيِّينَ.



الشَّيْخُ الْبَهَائِيُّ



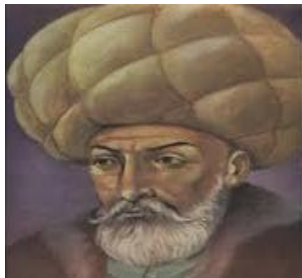
الْحَكِيمُ عَمْرُ الْخَيَّامِ النِّسَابُورِيُّ



مَوْلَانَا جَلَّالُ الدِّينِ الرَّمِيُّ



بِشَّارُ بْنُ بَرْدٍ



أَبُو الْفَتْحِ الْبِسْتِيُّ



أَبُو نُوَّاسِ الْأَهْوَازِيُّ

عَمْرُ خَيَّامِ نِشَابُورِيِّ

خيام دانشمند، فیلسوف و شاعر ایرانی مسلمان است. در شهر نیشابور در خراسان بین سال های ۱۰۳۸ تا ۱۰۴۸ میلادی در ایران زاده شده و در سال های بین ۱۱۲۳ تا ۱۱۲۴ در آن وفات یافت. او در ریاضی، ستاره شناسی، زبان، فقه و تاریخ تخصص یافت و اولین کسی است که شیوه حساب مثلثات و معادلات جبری را اختراع کرد همچنین او شاعر رباعیات مشهور است. علی رغم شهرت خیام به شاعری او یکی از دانشمندان بزرگ ریاضیات بود.

الخیام هو عالم وفیلسوف وشاعر فارسي مسلم، وُلِدَ فِي مَدِينَةِ نِيسَابُورِ، خِرَاسَانَ، إِيرَانَ مَا بَيْنَ ۱۰۳۸ و ۱۰۴۸ م، وَتَوَفِّيَ فِيهَا مَا بَيْنَ ۱۱۲۳ و ۱۱۲۴ م، تَخَصَّصَ فِي الرِّيَاضِيَّاتِ، وَالْفَلَكِ، وَاللُّغَةِ، وَالْفِقْهِ، وَالتَّارِيخِ. وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ اخْتَرَعَ طَرِيقَةَ حِسَابِ المِثْلَثَاتِ وَمَعَادِلَاتِ جَبْرِيَّةٍ وَهُوَ صَاحِبُ الرِّبَاعِيَّاتِ المَشْهُورَةِ. رَغْمَ شَهْرَةِ الخَيَّامِ بِكَوْنِهِ شَاعِرًا فَقَدَ كَانَ مِنْ عُلَمَاءِ الرِّيَاضِيَّاتِ.

الدرس الثالث برگرد

عجائب المخلوقات
شگفتی‌های آفریده‌ها

﴿ وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ ﴾ انعام: ۲۸

و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده‌ای که با بال‌هایش پرواز می‌کند، مگر آنکه آنها [نیز] گروه‌هایی مانند شما هستند.

تَفَكَّرُوا فِي الْخَلْقِ وَ لَا تَفَكَّرُوا^{۳۷} فِي الْخَالِقِ . رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
در آفرینش بیندیشید و در آفریدگار نیندیشید.
مَنْ يَتَفَكَّرْ فِي خَلْقِ اللَّهِ، يُشَاهِدْ قُدْرَةَ اللَّهِ.
هرکس در آفرینش خدا بیندیشد، توانمندی خدا را می‌بیند.

الطائر الطنان:

هُوَ أَصْغَرُ طَائِرٍ عَلَى الْأَرْضِ، طَوْلُهُ خَمْسَةٌ سَنْتِمِترَاتٍ، يَطِيرُ إِلَى الْأَعْلَى وَ الْأَسْفَلِ، وَ إِلَى الْيَمِينِ وَ الشَّمَالِ^{۳۸}، إِلَى الْأَمَامِ وَ الْخَلْفِ. وَ انْطِلَاقُهُ وَ تَوَقُّفُهُ السَّرِيعَانِ يَثِيرَانِ التَّعَجُّبِ. سَمِيَ طَنَانًا؛ لِأَنَّهُ يُحَدِّثُ طَنِينًا وَ بِسَبَبِ سُرْعَةِ حَرَكَةِ جَنَاحِيهِ، فَإِنْ تَحَاوَلَ رُؤْيَةَ جَنَاحِيهِ لَا تَقْدِرُ، أ تَدْرِي لِمَاذَا؟ لِأَنَّهُ يَحْرُكُ جَنَاحِيهِ تَمَانِينَ مَرَّةً تَقْرِيبًا فِي التَّانِيَةِ الْوَاحِدَةِ.
مرغ مگس (مرغ مگس‌خوار، مرغ زرین‌پر)

همان کوچک‌ترین پرنده روی زمین است، طول آن پنج سانتیمتر است، به بالا و پایین و راست و چپ و جلو و پشت پرواز می‌کند و حرکت و توقف سریعش تعجب بر می‌انگیزند. (مابه شگفتی می‌شوند) طنان (طنین انداز) نامیده شده است؛ زیرا صدایی به دلیل سرعت حرکت بال‌هایش پدید می‌آورد، و اگر سعی کنی بال‌هایش را ببینی نمی‌توانی، آیا می‌دانی چرا؟ زیرا بال‌هایش را تقریباً هشتاد بار در ثانیه حرکت می‌دهد.

الْتَّمْسَاحُ : لَهُ طَرِيقَةٌ غَرِيبَةٌ فِي تَنْظِيفِ أَسْنَانِهِ، فَبَعْدَ أَنْ يَتَنَاوَلَ طَعَامَهُ، يَسْتَرِيحُ عَلَى الشَّاطِئِ، فَيَقْتَرِبُ مِنْهُ نَوْعٌ مِنَ الطَّيْرِ بِاسْمِ الزَّقْزَاقِ، فَيَفْتَحُ التَّمْسَاحُ فَمَهُ، فَيَدْخُلُ ذَلِكَ الطَّائِرُ فِيهِ، وَ يَبْدَأُ بِنَقْرِ بَقَايَا الطَّعَامِ مِنْ فَمِهِ، وَ بَعْدَ أَنْ يَنْتَهِيَ مِنْ عَمَلِهِ، يَخْرُجُ بِسَلَامَةٍ.

تمساح: روش عجیبی در تمیز کردن دندان‌هایش دارد، بعد از اینکه غذایش را می‌خورد، کنار ساحل استراحت می‌کند، و گونه‌ای از پرندگان به نام زقزاق به آن نزدیک می‌شود. تمساح دهانش را باز می‌کند و آن پرنده در آن وارد می‌شود، و شروع می‌کند به نوک زدن به باقی‌مانده‌های غذا از دهانش، و بعد از اینکه کارش تمام شد به سلامت بیرون می‌آید.

^{۳۷} لَا تَفَكَّرُوا دَرِ اَصْلِ «لَا تَتَفَكَّرُوا» بُوْدَه كِه حَرْفِ «ت» مُضَارَعِ اَز اَوَّلِ اَنْ بَرَايِ سَادِغِي تَلْفِظِ حَذْفِ شُدِه اَسْت؛ مَانَنْدِ ﴿تَنْزَلُ (تَنْزَلُ) الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ﴾ وَ ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ وَ لَا تَفَرَّقُوا﴾ (لَا تَتَفَرَّقُوا)؛
^{۳۸} (north) «شمال» يَعْنِي سَمْتِ چپِ وَ «شمال» بِه مَعْنَايِ جِهْتِ شَمَالِ اَسْت.

دَوْدَةُ الْأَرْضِ: حَذْفُ شُدِه

أَسْمَكُ الطَّائِرُ : نَوْعٌ مِنَ الْأَسْمَاكِ يَقْفُزُ مِنَ الْمَاءِ بِحَرَكَةٍ مِنْ دَيْلِهِ الْقَوِيِّ وَ يَطِيرُ فَوْقَ سَطْحِ الْمَاءِ، حَيْثُ يَمُدُّ زَعَانِقَهُ الْكَبِيرَةَ الَّتِي تَعْمَلُ كِجَاحَيْنِ. يَفْعَلُ ذَلِكَ لِلْفِرَارِ مِنْ أَعْدَائِهِ. يَطِيرُ هَذَا السَّمَكُ خَمْسًا وَ أَرْبَعِينَ ثَانِيَةً، ثُمَّ يَنْزِلُ إِلَى الْمَاءِ وَ يَدْخُلُ فِيهِ.

ماهی پرنده: گونه‌ای از ماهیان است که با حرکت دم نیرومندش می‌جهد (می‌پرد) و بر فراز سطح آب پرواز می‌کند، طوریکه باله‌های بزرگش را که مانند دو بال عمل می‌کنند، می‌کشد (دراز می‌کند). آن کار را برای فرار از دشمنانش انجام می‌دهد. این ماهی چهل و پنج ثانیه پرواز می‌کند، سپس به سمت آب پایین می‌آید و وارد آن می‌شود.

تَقَارُ الْخَشَبِ : طَائِرٌ يَنْفِرُ جُدْعَ الشَّجَرَةِ مِنْقَارَهُ عَشْرَ - مَرَّاتٍ فِي الثَّانِيَةِ عَلَى الْأَقْلَى، وَ هَذِهِ السَّرْعَةُ لَا تَضُرُّ دِمَاعَهُ الصَّغِيرَ بِسَبَبِ وَجُودِ عَضُوبٍ فِي رَأْسِهِ لِدَفْعِ الضَّرْبَاتِ :
أَوَّلُ نَسِيحٍ بَيْنَ الْجُمُجِمَةِ وَ الْمَنْقَارِ، وَ الثَّانِي لِسَانِ الطَّائِرِ الَّذِي يَدُورُ دَاخِلَ جُمُجِمَتِهِ.
دارکوب: پرنده‌ای است که تنه درخت را با نوکش دست کم ده بار در ثانیه می‌زند، و این سرعت به دلیل وجود دو اندام (دو عضو) برای دفع ضربه‌ها در سرش، به مغز کوچکش آسیب نمی‌زند:
اولی بافت میان جمجمه و نوک، و دومی زبان پرنده که درون جمجمه‌اش می‌چرخد.

السَّنَجَابُ الطَّائِرُ:

لَهُ غِشَاءٌ خَاصٌّ كَالْمِظَلَّةِ يَفْتَحُهُ حِينَ يَقْفُزُ مِنْ شَجَرَةٍ إِلَى شَجَرَةٍ أُخْرَى، وَ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَطِيرَ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةٍ وَ خَمْسِينَ قَدَمًا فِي قَفْزَةٍ وَاحِدَةٍ.

سنجاب پرنده: دارای پرده ویژه‌ای مانند چتر است که هنگامی که از درختی به درخت دیگر می‌جهد آن را باز می‌کند، و می‌تواند بیشتر از صد و پنجاه پا در یک جهش پرواز کند.

حَيْهُ الصَّحْرَاءِ: فِي مُنْتَصَفِ النَّهَارِ وَ عِنْدَمَا تَحْرَقُ الرَّمَالُ أَقْدَامَ مَنْ يَسِيرُ عَلَيْهَا مِنْ شِدَّةِ الْحَرِّ، تَضَعُ هَذِهِ الْحَيَّةُ ذَنَبَهَا فِي الرَّمْلِ، ثُمَّ تَقْفُ كَالْعَصَا. فَإِذَا وَقَفَ طَيْرٌ عَلَيْهَا تَصِيدُهُ.

مار بیابان:

در نیمه روز و هنگامی که شن‌ها پاهای کسانی را که روی آنها حرکت می‌کنند از شدت گرما می‌سوزانند، این مار دمش را در شن قرار می‌دهد، سپس مانند عصا می‌ایستد. پس اگر پرنده‌ای روی آن بایستد آن را صید می‌کند.

☆ المَعْجَم ☆ برگرد

هیچ جنبنده‌ای نیست» مِظَلَّةٌ: چتر مِنتَصِفٌ: نیمه نَسِيحٌ: بافت (بافت پیوندی) نَقَارُ الخَشَبِ: دارکوب يَنْقُرُ: نوک می‌زند، کلیک می‌کند (ماضی: نَقَرَ) يُحَدِّثُ: پدید می‌آورد (ماضی: أَحَدَّثَ) يَسْتَرِيحُ: استراحت می‌کند (ماضی: اسْتَرَاحَ) يَطِيرُ: پرواز می‌کند (ماضی: طَارَ) يَنْتَهِي: به پایان می‌رسد (ماضی: انْتَهَى)	زَعَانِفٌ: باله‌های ماهی «مفرد: زَعَنَفَةٌ» زَقَزَاقٌ: مرغ باران شمال: چپ = يَسَارٌ، # يَمِين طَنَانٌ، الطَّائِرُ الطَّنَانُ: مرغ مگس طَنِينٌ: صدای زنگ، بال پرنده و مانند آن غِشَاءٌ: پرده، پوشش جانوران و گیاهان مانند پوست و پر قَمٌ: دهان «جمع: أفواه» قَفْزَةٌ: پرش لَاتَتَفَكَّرُوا = لاتَتَفَكَّرُوا (حرف ت برای آسانی تلفظ حذف شده است.) ما مِنْ: هیچ نیست «ما مِنْ دَابَّةٍ»	أَسْفَلَ: پایین، پایین‌تر # أَعْلَى انْطَاقٌ: به حرکت در آمدن (انْطَلَقَ، يَنْطَلِقُ) تَحَرَّقٌ: می‌سوزاند (ماضی: حَرَقَ) تَدْرِي: می‌دانی (دَرَى، يَدْرِي) دَرَى = عِلْمٌ تَصِيدُ: شکار می‌کند (ماضی: صَادَ) تَفَكَّرٌ: اندیشید (مضارع: يَتَفَكَّرُ) جُدْعٌ: تنه «جمع: جُدُوعٌ» جَنَاحٌ: بال «جمع: أَجْنَحَةٌ» جَنَاحِيهٌ: دو بال او حَيَّةٌ: مار «جمع: حَيَّاتٌ» دماغ: مغز رِمَالٌ: ماسه‌ها «مفرد: رَمَلٌ»
---	--	--

📖 حَوْلَ النَّصِّ برگرد

صَعَّ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱- بِمِ يَطِيرُ السَّنَجَابُ الطَّائِرُ حِينَ يَقْفِرُ مِنْ شَجَرَةٍ إِلَى شَجَرَةٍ؟ _ بِالْغِشَاءِ يَا بِالْمِظَلَّةِ.
سنجاب پرنده با چه چیزی پرواز می‌کند هنگامی که از درختی به درختی می‌پرد؟ _ پرده، پوششی مثل پوست یا با چتر

۲- أَيْ طَارَ يُسَاعِدُ التَّمْسَاحَ فِي تَنْظِيفِ أُسْنَانِهِ؟ _ الْأَزْقَاقُ
کدام پرنده به تمساح در تمییز کردن دندان‌هایش کمک می‌کند؟ _ مرغ باران

۳- لِمَاذَا سُمِّيَ الطَّائِرُ الطَّنَانُ بِهَذَا الْأِسْمِ؟ _ لِأَنَّهُ يُحَدِّثُ طَنِينًا وَ بِسَبَبِ سُرْعَةِ حَرَكَةِ جَنَاحِيهِ.
برای چه مرغ مگس به این اسم نامیده شده است؟ _ زیرا صدایی به دلیل سرعت حرکت بال‌هایش پدید می‌آورد.

۴- مَتَى تَصِيدُ حَيَّةَ الصَّحْرَاءِ الطَّيْرَ؟ _ إِذَا وَقَفَ طَيْرٌ عَلَيْهَا تَصِيدُهُ.
کی مار صحرا پرنده را شکار می‌کند؟ _ وقتی پرنده‌ای روی آن بایستد آن را صید می‌کند.

۵- كَمْ ثَانِيَةً يَطِيرُ السَّمَكُ الطَّائِرُ؟ _ خَمْسًا وَ أَرْبَعِينَ ثَانِيَةً.
چند ثانیه ماهی پرنده پرواز می‌کند؟ _ ۴۵ ثانیه

۶- مَا هُوَ أَصْغَرُ طَائِرٍ عَلَى الْأَرْضِ؟ _ الطَّائِرُ الطَّنَانُ
کوچک‌ترین پرنده روی زمین چیست؟ _ مرغ مگس

ه اِعْمُوا ه بِرْگَرِد اُسْلُوبُ الشَّرْطِ وَ اَدْوَاتُهُ

❁ مهم‌ترین ادوات شرط عبارت‌اند از: «مَنْ، مَا، اِنْ» معمولاً این ادوات بر سر عبارتی می‌آیند که دو فعل دارد.

فعل اول، فعل شرط و فعل دوم، جواب شرط نام دارد.

این ادوات در معنای فعل و جواب شرط تغییراتی را ایجاد می‌کند؛ مثال:

مَنْ يُفَكِّرْ قَبْلَ الْكَلَامِ يَسْلَمْ مِنَ الْخَطَا غَالِباً.

ادوات شرط فعل شرط جواب شرط

هر کس پیش از سخن گفتن بیندیشد، غالباً از اشتباه در امان می‌ماند.

❁ گاهی نیز جواب شرط به صورت جمله اسمیه است؛ مثال:

﴿ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ﴾ الطلاق: ۳ يَتَوَكَّلْ: توکل کند حَسْبُ: بس، کافی

ادوات شرط فعل شرط جواب شرط

هر کس به خداوند توکل کند، پس همان او را بس است.

❁ وقتی ادوات شرط بر سر جمله‌ای بیاید که فعل شرط و جواب آن فعل ماضی باشد، می‌توانیم فعل شرط را

مضارع التزامی و جواب آن را مضارع اخباری ترجمه کنیم.

مَنْ فَكَّرَ قَبْلَ الْكَلَامِ، قَلَّ خَطُؤُهُ.

هرکس پیش از سخن گفتن بیندیشد، خطایش کم می‌شود.

اندیشید کم شد

❁ و هرگاه فعل شرط مضارع باشد، به صورت مضارع التزامی ترجمه می‌شود.

❁ « مَنْ: هرکس» مثال:

مَنْ يُحَاوِلْ كَثِيراً، يَصِلْ إِلَى هَدَفِهِ.

هرکس بسیار تلاش کند، به هدفش می‌رسد.

❁ « مَا: هرچه» مثال:

مَا تَزْرَعُ فِي الدُّنْيَا، تَحْصُدُ فِي الْآخِرَةِ.

هرچه در دنیا بکاری، در آخرت درو می‌کنی.

مَا فَعَلْتَ مِنَ الْخَيْرَاتِ، وَجَدْتَهَا دَخِيرَةً لِآخِرَتِكَ.

هرچه از کارهای نیک انجام بدهی، آنها را اندوخته ای برای آخرت می‌یابی.

❁ « اِنْ: اگر» مثال:

اِنْ تَزْرَعْ خَيْراً، تَحْصُدْ سُروراً.

اگر نیکی بکاری، شادی درو می‌کنی.

اِنْ صَبَرْتَ، حَصَلَتْ عَلَى النَّجَاحِ فِي حَيَاتِكَ.

اگر صبر کنی، در زندگی ات موفقیت به دست می‌آوری.





«إِذَا: هرگاه، اگر»؛ نیز معنای شرط دارد؛ مثال:
 إِذَا اجْتَهَدْتَ، نَجَحْتَ.
 هرگاه (اگر) تلاش کنی، موفق می‌شوی.

کلمه اختیر نفسك (۱): تَرْجِمِ الْآيَاتِ، ثُمَّ عَيِّنْ أَدَاةَ الشَّرْطِ وَ فِعْلَ الشَّرْطِ وَ جَوَابَهُ.

۱. ﴿وَمَا تَقْدَمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ الْبَقَرَةُ: ۱۱۰

هر آنچه از خوبی برای خودتان پیش بفرستید، آن را نزد خداوند می‌یابید.
 أداة الشرط: ما / فعل الشرط: تقدّموا / جواب الشرط: تجدوا

۲. ﴿إِنْ تَنْصَرُوا لِلَّهِ يَنْصِرْكُمْ وَ يَثْبِتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ مُحَمَّد: ۷

اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌سازد.
 أداة الشرط: إِنْ / فعل الشرط: تنصروا / جواب الشرط: ينصر

۳. ﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾ الْفُرْقَان: ۶۳

و هرگاه نادانان آن‌ها (ایشان) را خطاب کنند، سخن آرام می‌گویند.
 چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملائمت پاسخ می‌دهند. (فولادوند)
 أداة الشرط: إِذَا / فعل الشرط: خاطبوا / جواب الشرط: قالوا

❖ ما تقدّموا: هر چه از پیش بفرستید / يثبت: استوار می‌سازد / خاطب: خطاب کرد / سلام: سخن آرام

در گروه‌های دو نفره شبیه‌گفت وگویی زیر را در کلاس اجرا کنید.

جواز برگرد

(فِي الْمَلْعَبِ الرِّيَاضِي)

إبراهيم	إسماعيل
لمشاهدة أي مباراة؟ برای دیدن چه مسابقه‌ای؟	تعال نذهب إلى الملعب. بیا به ورزشگاه برویم.
بين من هذه المباراة؟ این مسابقه بین چه کسانی هست؟	لمشاهدة مباراة كرة القدم. برای دیدن مسابقه فوتبال.
الفريقان تعادلا قبل أسبوعين. این دو تیم دو هفته قبل مساوی شدند.	بين فريق الصداقة والسعادة. بین تیم صداقت و سعادت.
أي الفريقين أقوى؟ کدام یک از دو تیم قوی‌تر هستند؟	أتذكر ذلك. آن را به یاد می‌آورم.
على عيني*. تعال نذهب. به روی چشم (اطاعت می‌شود). بیا برویم. [*جواب علی عینی: سلامت عیناک]	كلاهما قويان. علينا بالذهاب إلى الملعب. قبل أن يمتلي من المتفرجين. هر دو قوی هستند. باید به ورزشگاه برویم. قبل از اینکه از تماشاچی پر شود.

فی الملعَبِ در ورزشگاه	
أَنْظُرُ؛ جَاءَ أَحَدٌ مَهَاجِمِي قَرِيْقِ الصَّدَاقَةِ. سَيَسْجَلُ ٧ هَدَفًا ٨.	هُوَ هَجَمَ عَلَيَّ مَرْمَى قَرِيْقِ السَّعَادَةِ. هَدَفٌ، هَدَفٌ! او به دروازه سعادت حمله کرد. گُل، گُل!
لَكِنَّ الْحَكْمَ ١٠ مَا قَبْلَ الْهَدَفِ؛ لِمَاذَا؟! أَمَّا دَاوِرٌ گُلِّ رَا نِيذِيْرَت؛ چِرَا؟! أَنْظُرُ، هَجَمَةٌ قَوِيَّةٌ مِنْ جَانِبِ لَاعِبِ قَرِيْقِ الصَّدَاقَةِ. نگاه کن، حمله‌ای قدرتمند از طرف بازیکن تیم صدافت.	رَبْمَا بِسَبَبِ تَسَلُّلٍ ١١. شاید به خاطر آفساید.
مَنْ يَذْهَبُ إِلَى النِّهَائِي؟ چِه كَسِي بَه [دور] نِهَائِي مِي رُوْد؟ أَلْحَكْمُ يَصْفِرُ.. داور سوت می‌زند...	يَعْجِبُنِي ١٢ جِدًّا حَارِسُ مَرْمَى ١٣ قَرِيْقِ السَّعَادَةِ! از دروازه‌بان تیم سعادت خیلی خوشم می‌آید!
مَنْ يَذْهَبُ إِلَى النِّهَائِي؟ چِه كَسِي بَه [دور] نِهَائِي مِي رُوْد؟ أَلْحَكْمُ يَصْفِرُ.. داور سوت می‌زند...	مَنْ يَسْجَلُ هَدَفًا يَذْهَبُ إِلَى النِّهَائِي. هر کس گلی ثبت کند به دور نهایی می‌رود. لَقَدْ تَعَادَلَا مَرَّةً ثَانِيَةً بِلَا هَدَفِ. بار دوم بدون گل مساوی شدند.

1. الْمُبَارَاةُ: مسابقه
2. تَعَادَلٌ: برابر شد
3. أَتَدَكَّرُ: به یاد می‌آورم
4. كلا: هر دو
5. أَنْ يَمْتَلِي: که پر شود
6. الْمُنْفَرَجُ: تماشاچی
7. سَيَسْجَلُ: ثبت خواهد کرد
8. الْهَدَفُ: گل
9. الْمَرْمَى: دروازه
10. الْحَكْمُ: داور
11. التَّسَلُّلُ: آفساید
12. يَعْجِبُنِي: مرا در شگفت می‌آورد، خوشم می‌آید (أَعْجَبَ، يَعْجَبُ)
13. حَارِسُ الْمَرْمَى: دروازه بان

کھ التمارین برگرد

التَّمْرِيْنُ الْأَوَّلُ: أَيُّ كَلِمَةٍ مِنْ كَلِمَاتِ مَعْجَمِ الدَّرْسِ تُنَاسِبُ التَّوْضِيْحَاتِ التَّالِيَةَ؟

١- آدَاةٌ لِحِفْظِ الْإِنْسَانِ أَمَامَ أَشْعَةِ الشَّمْسِ أَوْ نُزُولِ الْمَطَرِ أَوْ التَّلَجِّ: - الْمِظَلَّةُ
وسيله‌ای برای حفاظت انسان در برابر اشعه خورشید یا بارش باران یا برف: - چتر

٢- طَائِرٌ يَنْقُرُ جُذُوعَ الْأَشْجَارِ وَ يَصْنَعُ عُشًّا فِيهَا: - نَقَارُ الْخَشَبِ
پرنده‌ای که تنه‌های درختان را نوک می‌زند و در آن لانه‌ای می‌سازد: - دارکوب

٣- حَيَوَانٌ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ ٣٩: - حِيَّةٌ
حیوانی که روی شکمش راه می‌رود: - مار

٤- عُضْوٌ يَطِيرُ بِهِ الطَّائِرُ: - الْجَنَاحُ
عضوی که پرنده به وسیله آن پرواز می‌کند: - بال

التَّمْرِيْنُ الثَّانِي: أَلْف: تَرَجِمِ الْعِبْرَاتِ التَّالِيَةَ، ثُمَّ أَعْرِبِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ.

١- تَسْقُطُ أَسْنَانُ سَمَكِ الْقَرَشِ دَائِمًا وَ تَنْمُو أَسْنَانُ جَدِيدَةٌ مَكَانَهَا. وَ فِي بَعْضِ أَنْوَاعِهِ تَنْمُو أَلْفُ الْأَسْنَانِ فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ.

^{٣٩} البطن: شکم جمع: بطون

دندان‌های کوسه ماهی همیشه می‌ریزد و دندان‌های جدیدی به جای آن‌ها رشد می‌کند. و در بعضی از انواع آن، هزاران دندان در یک سال رشد می‌کند.
أَسْنَانٌ: فاعل جَدِيدَةٌ: صفت

۲- يَعْدُ^{۴۰} الْحَوْتُ^{۴۱} الْأَرْزُقُ إِكْبَرَ الْكَائِنَاتِ الْحَيَّةِ فِي الْعَالَمِ. يَبْلُغُ طُولَهُ ثَلَاثِينَ مِثْرًا وَ وَزْنُهُ مِثَّةً وَ سَبْعِينَ طُنًّا^{۴۲} تَقْرِيْبًا. نهنگ آبی بزرگ‌ترین موجودات زنده در جهان به شمار می‌رود. طول آن به سی متر و وزنش تقریباً به صد و هفتاد تن می‌رسد.

الأَرْزُقُ: صفت العالم: مجرور به حرف جر

۳- التَّمْسَاحُ لَا يَبْكِي عِنْدَ أَكْلِ قَرِيْسَتِهِ^{۴۳}، بَلْ عِنْدَمَا يَأْكُلُ قَرِيْسَةً إِكْبَرَ مِنْ قَمِهِ، تُفَرِّزُ عَيْوُنُهُ سَائِلًا كَأَنَّهُ دُمُوعٌ. تمساح هنگام خوردن طعمه‌اش گریه نمی‌کند، البته هنگامی که طعمه‌ای بزرگ‌تر از دهانش می‌خورد، چشمانش مایعی ترشح می‌کند که گویی آن اشک است.

التَّمْسَاحُ: مبتدا قَرِيْسَةً: مفعول سَائِلًا: مفعول

۴- لَهْجَاتٌ^{۴۴} نَوْعٌ وَاحِدٌ مِنَ الطُّيُورِ تَخْتَلِفُ مِنْ مَنْطِقَةٍ إِلَى مَنْطِقَةٍ أُخْرَى. لهجه‌های یک نوع از پرندگان یک منطقه با منطقه دیگر فرق می‌کند.
الطُّيُورِ: مجرور به حرف جر مَنْطِقَةٍ: مجرور به حرف جر

۵- يَقْدِرُ الْعُلَمَاءُ أَنْوَاعَ الْكَائِنَاتِ الْحَيَّةِ فِي بِحَارِ الْعَالَمِ بِالْمَلَايِينِ^{۴۵}. (يَقْدَرُ: برآورد می‌کند) دانشمندان انواع موجودات زنده در دریا‌های جهان را میلیون‌ها [موجود] برآورد می‌کنند.
الْعُلَمَاءُ: فاعل العالم: مضاف اليه

ب: عَيْنَ الْفِعْلِ الْمُتَعَدِّيِّ مِنْ هَذِهِ الْأَفْعَالِ الَّتِي جَاءَتْ فِي الْجُمَلِ السَّابِقَةِ: تَسْقُطُ / يَأْكُلُ / تَخْتَلِفُ / يُقَدِّرُ متعدي: يَأْكُلُ (می‌خورد) / يَقْدَرُ (برآورد می‌کند) لازم: تَسْقُطُ (می‌افتد) / تَخْتَلِفُ (فرق می‌کند، تفاوت دارد)

الْتَّمَرِينُ الثَّلَاثُ: ضَعُ الْمُتْرَادَفَاتِ وَ الْمُتَضَادَاتِ فِي مَكَانِهَا الْمُنَاسِبِ. (= ≠)

أ. الْعَدَاوَةُ / الْأَحْيَاءُ / الشَّمَالُ / الْأَبْتِعَادُ / الْأَعْلَى / تَكَلَّمَ / يَنْفَعُ / يَعْلَمُ / يَبْكِي
ب. الْمُبَارَاةُ / تَذَكَّرَ / أُدْرِي / يَبْتَدِي / الْأَيْمِينُ / الصَّدِيقُ / الْقَاعَةُ / الْقَاعَةُ / الْقِيَامُ / السَّيِّئُ

يَبْكِي = يَعْلَمُ	يَنْتَهِي ≠ يَبْتَدِي
يَضْحَكُ ≠ يَبْكِي	الْمُسَابَقَةُ = الْمُبَارَاةُ
يَضُرُّ ≠ يَنْفَعُ	نَسِيَ ≠ تَذَكَّرَ

^{۴۰} يَعْدُ: به شمار می‌آورد

^{۴۱} الْحَوْتُ: نهنگ

^{۴۲} طُنًّا: تن

^{۴۳} قَرِيْسَةً: شکار، طعمه

^{۴۴} لَهْجَاتٌ: لهجه‌ها

^{۴۵} الْمَلَايِينُ: میلیون‌ها

اَلْيَسَارُ = اَلشَّمَالُ	اَلشَّمَالُ ≠ اَلْيَمِينُ
اَلْأَمْوَاتُ ≠ اَلْأَحْيَاءُ	أَعْلَمُ = أَدْرِي
اَلصَّدَاقَةُ ≠ اَلْعِدَاوَةُ	اَلْحَسَنُ ≠ اَلسَّيِّئُ
اَلتَّقَرُّبُ ≠ اَلْإِبْتِعَادُ	اَلْعَدُوُّ ≠ اَلصَّدِيقُ
اَلْأَسْفَلُ ≠ اَلْأَعْلَى	اَلصَّالَةُ = اَلْقَاعَةُ
سَكَتٌ ≠ تَكَلَّمَ	اَلجُلُوسُ ≠ اَلْقِيَامُ

يَدْرِي = يَعْلَمُ (می‌داند) / اَلْيَسَارُ = اَلشَّمَالُ (چپ) / اَلتَّقَرُّبُ ≠ اَلْإِبْتِعَادُ (نزدیکی جست ≠ دوری کرد)
يَضْحَكُ ≠ يَبْكِي (می‌خندد ≠ گریه می‌کند) / اَلْأَمْوَاتُ ≠ اَلْأَحْيَاءُ (مردگان ≠ زندگان) / اَلْأَسْفَلُ ≠ اَلْأَعْلَى (پایین‌تر ≠ بالاتر) / يَضُرُّ ≠ يَنْفَعُ (ضرر می‌رساند ≠ سود می‌رساند) / اَلصَّدَاقَةُ ≠ اَلْعِدَاوَةُ (دوستی ≠ دشمنی) / سَكَتٌ ≠ تَكَلَّمَ (ساکت ماند ≠ صحبت کرد)

يَنْتَهِي # يَبْتَدِئُ (تمام می‌شود # شروع می‌شود) / اَلْمُسَابَقَةُ = اَلْمُبَارَاةُ (مسابقه) / نَسِيَ # تَذَكَّرَ (فراموش کرد # به یاد آورد) / اَلشَّمَالُ # اَلْيَمِينُ (چپ # راست) / أَعْلَمُ = أَدْرِي (می‌دانم) / اَلْحَسَنُ # اَلسَّيِّئُ (خوب # بد) / اَلْعَدُوُّ # اَلصَّدِيقُ (دشمن # دوست) / اَلصَّالَةُ = اَلْقَاعَةُ (سالن) / اَلجُلُوسُ ≠ اَلْقِيَامُ (نشستن # ایستادن)

اَلتَّمَرِينُ الرَّابِعُ: اَكْمِلْ تَرْجَمَةَ اَلْآيَاتِ وَ اَلْحَدِيثِ، ثُمَّ عَيِّنْ اَدَاةَ الشَّرْطِ وَ فِعْلَ الشَّرْطِ وَ فِعْلَ الشَّرْطِ، وَ جَوَابَهُ.

۱. ﴿وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللهُ﴾ اَلْبَقَرَةُ: ۱۹۷
و آنچه را از کار نیک ، خدا آن را می‌داند (از آن آگاه است) .
انجام دهید / اَدَاةَ الشَّرْطِ : ما / فِعْلَ الشَّرْطِ: تَفْعَلُوا / وَ جَوَابَ الشَّرْطِ: يَعْلَمُ

۲. ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ﴾ اَلْإِسْرَاءُ: ۷
اگر نیکی کنید، به خودتان نیک
کنید / اَدَاةَ الشَّرْطِ : إِنْ / فِعْلَ الشَّرْطِ: أَحْسَنْتُمْ / وَ جَوَابَ الشَّرْطِ: أَحْسَنْتُمْ
اگر نیکی کردید، به خودتان نیک نیکی کرده‌اید.

۳. ﴿إِنْ تَتَّقُوا اللهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾ اَلْأَنْفَالُ: ۲۹
اگر پروای خدا کنید، برایتان نیروی تشخیص حق از باطل
قرار می‌دهد / اَدَاةَ الشَّرْطِ : إِنْ / فِعْلَ الشَّرْطِ: تَتَّقُوا / جَوَابَ الشَّرْطِ: يَجْعَلْ

۴. مَنْ سَأَلَ فِي صَغَرِهِ، أَجَابَ فِي كِبَرِهِ. اَلْإِمَامُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
هرکس در خردسالی اش بپرسد، در بزرگسالی اش
پاسخ می‌دهد / اَدَاةَ الشَّرْطِ : مَنْ / فِعْلَ الشَّرْطِ: سَأَلَ / جَوَابَ الشَّرْطِ: أَجَابَ

^{۴۱} فرقان : تشخیص حق از باطل

۴. مَنْ زَرَعَ الْعُدُونَ، حَصَدَ الْخُسْرَانَ. الْإِمَامُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
هرکس دشمنی بکارد، زیان درو می‌کند.
هرکس دشمنی کاشت، زیان درو کرد.
أداة الشرط: مَنْ / فعل الشرط: زَرَعَ / جواب الشرط: حَصَدَ

التمرين الخامس: تَرَجِمِ الْأَفْعَالَ فِي الْجُمَلِ التَّالِيَةِ؛ ثُمَّ عَيِّنْ نَوْعَهَا وَ صَيغَتَهَا.

الترجمة الفارسية	الجملة العربية	
روی اثر تاریخی ننویس.	لَا تَكْتُبْ عَلَى الْأَثَرِ التَّارِيخِي.	۱
دو تیم بار دوم مساوی شدند.	الْفَرِيقَانِ يَتَعَادِلَانِ مَرَّةً ثَانِيَةً.	۲
ورزشگاه از تماشاچیان پر شد.	امْتَلَأَ الْمَلْعَبُ بِالْمَتَفَرِّجِينَ.	۳
لطفاً، پیش از سخن گفتن بیندیشید.	رَجَاءً، فَكِّرُوا قَبْلَ الْكَلَامِ.	۴
بی‌گمان دو گل ثبت کردم.	إِنِّي سَجَلْتُ هَدَفَيْنِ.	۵

صیغة الفعل	نوع الفعل	
مفرد مذکر مخاطب	نهی	۱
مثنی مذکر غائب	مضارع	۲
مفرد مذکر غائب	ماضی	۳
جمع مذکر مخاطب	امر	۴
متکلم وحده	ماضی	۵

الدرس الرابع برگرد

تأثير اللغة الفارسية على اللغة العربية
اثرگذاری زبان فارسی بر زبان عربی

﴿ الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ﴾ الرَّحْمَنُ: ۱ تا ۴

خدای بخشاینده، قرآن را آموزش داد، انسان را آفرید، سخن گفتن را به او آموخت.



برنامه	البرنامج
اندازه	الهندسة
چراغ	السراج
پردیس	الفردوس
پیروز	الفيروز
گوهر	الجوهر
گندی	الجندي
کندک	الخندي

الْمُفْرَدَاتُ الْفَارِسِيَّةُ دَخَلَتْ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ مِنْذُ الْعَصْرِ الْجَاهِلِيِّ، فَقَدْ نَقِلَتْ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ أَلْفَاظٌ فَارِسِيَّةٌ كَثِيرَةٌ بِسَبَبِ التَّجَارَةِ وَدُخُولِ الْإِيرَانِيِّينَ فِي الْعِرَاقِ وَالْيَمَنِ،
واژگان فارسی از دوره جاهلی وارد زبان عربی شد، الفاظ فارسی بسیاری به علت بازرگانی و ورود ایرانیان در عراق و یمن به عربی منتقل شد.

وَكَانَتْ تِلْكَ الْمُفْرَدَاتُ تَرْتَبُطُ^{۴۷} بِبَعْضِ الْبَضَائِعِ الَّتِي مَا كَانَتْ عِنْدَ الْعَرَبِ كَالْمِسْكِ وَالذَّبِيحِ.
و آن واژگان به برخی کالاها مربوط می شد که عرب نداشت؛ مانند مشک و ابریشم
(و آن واژگان در ارتباط با کالاهایی بود که نزد عرب نبود)

وَاشْتَدَّ النُّقْلُ مِنَ الْفَارِسِيَّةِ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ بَعْدَ انْضِمَامِ إِيْرَانِ إِلَى الدَّوْلَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ.
و این انتقال از فارسی به عربی بعد از پیوستن ایران به دولت اسلامی شدت یافت.

وَ فِي الْعَصْرِ الْعَبَّاسِيِّ أَزْدَادَ نُفُوذُ اللُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ حِينَ شَارَكَ الْإِيرَانِيُّونَ فِي قِيَامِ الدَّوْلَةِ الْعَبَّاسِيَّةِ عَلَى يَدِ امثالِ أَبِي مُسْلِمِ الْخُرَّاسَانِيِّ وَ آلِ بَرْمَكِ.
در دوره عباسی هنگامی که ایرانیان در برپایی دولت عباسی به دست امثال ابو مسلم خراسانی و آل برمک (خاندان برمک) شرکت کردند، نفوذ زبان فارسی افزایش یافت.

وَ كَانَ لِابْنِ الْمُفَضَّلِ دَوْرٌ عَظِيمٌ فِي هَذَا التَّأثيرِ، فَقَدْ نَقَلَ عَدَدًا مِنَ الْكُتُبِ الْفَارِسِيَّةِ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ، مِثْلَ كَلِيلَةِ وَ دِمْنَةَ.
و ابن مفضل نقش بزرگی در این اثرگذاری داشت، [او] تعدادی از کتابهای فارسی را مانند کلیله و دمنه به عربی ترجمه کرد.

^{۴۷} ارتبط: ارتباط داشت، (مضارع: يرتبط / امر: ارتبط / مصدر: ارتبط)

وَلِلفیروزآبادی مُعْجَمٌ مَشْهُورٌ بِاسْمِ الْقَامُوسِ يَضُمُّ مُفْرَدَاتٍ كَثِيرَةً بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.
و فیروزآبادی لغت نامۀ مشهوری به نام "القاموس" دارد که واژگان بسیاری از زبان عربی را در برمی گیرد. (شامل می شود)

و قَدْ بَيَّنَّ عُلَمَاءُ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ وَ الْفَارِسِيَّةِ اَبْعَادَ هَذَا التَّأْثِيرِ فِي دِرَاسَاتِهِمْ، فَقَدْ اَلَّفَ الدُّكْتُورُ التُّونْجِي كِتَابًا يَضُمُّ الْكَلِمَاتِ الْفَارِسِيَّةَ الْمَعْرَبَةَ سَمَاهُ «مَعْجَمُ الْمَعْرَبَاتِ الْفَارِسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ».
و دانشمندان زبان عربی و فارسی ابعاد (جنبه های) این اثرگذاری را در پژوهش های خود آشکار کرده اند (توضیح داده اند)، پس دکتر التونجی کتابی گردآوری کرد که کلمات فارسی عربی شده را در بر می گرفت [و] آن را «معجم المعربات الفارسیة فی اللغه العربیة». (= لغت نامه عربی شده های فارسی در زبان عربی) نامگذاری کرد.

أَمَّا الْكَلِمَاتُ الْفَارِسِيَّةُ الَّتِي دَخَلَتْ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ فَقَدْ تَغَيَّرَتْ أَصْوَاتُهَا وَ أَوْزَانُهَا، وَ نَطَقَهَا الْعَرَبُ وَفَقًّا لِلسَّنَتِهِمْ، فَقَدْ بَدَّلُوا الْحُرُوفَ الْفَارِسِيَّةَ «گ، چ، پ» الَّتِي لَا تَوْجَدُ فِي لُغَتِهِمْ إِلَى حُرُوفٍ قَرِيبَةٍ مِنْ مَخَارِجِهَا؛ مِثْلُ:
پَرْدِيس ← فَرْدُوس، مِهْرگان ← مِهْرَجَان، چادرشَب ← شَرَشَف و ...

اما کلمه های فارسی که در زبان عربی وارد شد پس صداها و وزن هایش دگرگون شد و عرب ها آن را -آن کلمات را- بر اساس زبان خود بر زبان آوردند پس حروف فارسی «گ، چ، پ» را که در زبان شان پیدا نمی شود (نبود) به حروفی نزدیک به مخارجشان تبدیل کرده اند؛ مانند: پَرْدِيس ← فَرْدُوس، مِهْرگان ← مِهْرَجَان، چادرشَب ← شَرَشَف و ...

وَ اَشْتَقُوا مِنْهَا كَلِمَاتٍ أُخْرَى، مِثْلُ «يَكْنَزُونَ» فِي آيَةِ ﴿... يَكْنَزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ ...﴾ مِنْ كَلِمَةِ «گنج» الْفَارِسِيَّةِ.^{۴۹}
و از آن کلمات دیگری را برگرفتند، مانند «يَكْنَزُونَ» در آیه -{ و طلا و نقره انباشته می کنند...}- از کلمه «گنج» فارسی.

عَلَيْنَا أَنْ نَعْلَمَ أَنَّ تَبَادُلَ الْمُفْرَدَاتِ بَيْنَ اللُّغَاتِ فِي الْعَالَمِ أَمْرٌ طَبِيعِيٌّ يَجْعَلُهَا غَنِيَّةً فِي الْأُسْلُوبِ وَ الْبَيَانِ، وَ لَانَسْتَطِيعُ أَنْ نَجِدَ لُغَةً بَدُونَ كَلِمَاتٍ دَخِيلَةٍ؛
ما باید بدانیم که تبادل واژگان میان زبان های جهان، امری طبیعی است که آن را در اسلوب و بیان (شیوه و گفتار) غنی می سازد، و می توانیم زبانی را بدون کلمات دخیل (وارد شده) بیابیم؛

كَانَ تَأْثِيرُ اللُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ عَلَى اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ قَبْلَ الْإِسْلَامِ أَكْثَرَ مِنْ تَأْثِيرِهَا بَعْدَ الْإِسْلَامِ، وَ أَمَّا بَعْدَ ظُهُورِ الْإِسْلَامِ فَقَدْ زِدَادَتِ الْمُفْرَدَاتِ الْعَرَبِيَّةُ فِي اللُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ بِسَبَبِ الْعَامِلِ الدِّينِيِّ.
اثرگذاری زبان فارسی بر زبان عربی پیش از اسلام بیشتر از تاثیر آن در پس از اسلام بود، و اما پس از پیدایش اسلام، واژگان عربی در زبان فارسی به دلیل عامل دینی افزایش یافت.



^{۴۸} لغت نامه ، قاموس / فرهنگ نامه / حروف الْمُعْجَم : حروف هجاء ، حروف الفبائی

^{۴۹} سوره توبه: ۴ ، يَكْنَزُونَ «از ماده «کنز» به معنای گنج است، ترجمه فولادوند: طلا و نقره را گنجینه و ذخیره می کنند.

☆ المَعْجَم ☆ برگرد

اَزْدَادَ : افزایش یافت	تَغَيَّرَ : دگرگون شد	مُفْرَدَاتُ : واژگان
(مضارع: يَزْدَادُ)	(مضارع: يَتَغَيَّرُ)	مِسْكُ : مشک
اِشْتَدَّ : شدت گرفت	دَخِيلٌ : وارد شده	نَطَقَ : بر زبان آورد (مضارع: يَنْطِقُ)
(مضارع: يَشْتَدُّ)	دِيَابِجٌ : ابریشم	نَقَلَ : منتقل کرد (مضارع: يَنْقُلُ)
اِشْتَقَّ : برگرفت (مضارع: يَشْتَقُّ)	شَارَكَ : شرکت کرد	وَفَقَّأَ لَ : بر اساس
اِنْضَمَّ : پیوستن (اِنْضَمَّ، يَنْضَمُّ)	(مضارع: يَشَارِكُ)	يَضُمُّ : در برمی گیرد (ماضی: ضَمَّ)
بَيْنَ : آشکار کرد (مضارع: يَبِينُ)	مُعَرَّبٌ : عربی شده	

📖 حَوْلَ النَّصِّ برگرد

أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ مُسْتَعِينًا بِالنَّصِّ.

۱. لماذا ازدادت المفردات العربية في اللغة الفارسية بعد ظهور الإسلام؟
چرا واژگان عربی در زبان فارسی پس از پیدایش اسلام افزایش یافت؟
کجاست قد ازدادت المفردات العربية في اللغة الفارسية بسبب العامل الديني.
واژگان عربی در زبان فارسی پس از پیدایش اسلام به دلیل عامل دینی افزایش یافت.

۲. بعد أي حدث تاريخي اشتد نقل الكلمات الفارسية إلى العربية؟
بعد از کدام واقعه تاریخی انتقال کلمات فارسی به عربی شدت گرفت؟
کجاست اشتد النقل من الفارسية إلى العربية بعد انضمام إيران إلى الدولة الإسلامية.
انتقال از فارسی به عربی بعد از پیوستن ایران به دولت اسلامی شدت یافت.

۳. من هو مؤلف «معجم المعربات الفارسية في اللغة العربية»؟
گردآورنده « لغتنامه معربات فارسی در زبان عربی » چه کسی است؟
کجاست الدكتور التونجي هو مؤلف «معجم المعربات الفارسية في اللغة العربية».
دکتر التونجی گردآورنده « لغتنامه معربات فارسی در زبان عربی » است.

۴. متى دخلت المفردات الفارسية في اللغة العربية؟
کی (چه وقت) واژگان فارسی در زبان عربی وارد شدند؟
کجاست المفردات الفارسية دخلت اللغة العربية منذ العصر الجاهلي.
واژگان فارسی از دوره جاهلی در زبان عربی وارد شدند.

۵. بأي سبب نقلت المفردات الفارسية إلى العربية؟
به چه علتی واژگان فارسی به عربی منتقل شده است؟
کجاست نقلت المفردات الفارسية إلى العربية بسبب التجارة و دخول الإيرانيين في العراق و اليمن.
واژگان فارسی به علت بازرگانی و ورود ایرانیان در عراق و یمن به عربی منتقل شد.

۶. أَيُّ شَيْءٍ يَجْعَلُ اللَّغَّةَ غَنِيَّةً فِي الْأُسْلُوبِ وَ الْبَيَانِ؟
 چه چیزی زبان را در شیوه و گفتار غنی می‌سازد؟
 كَمْ تَبَادُلَ الْمُفْرَدَاتِ بَيْنَ اللُّغَاتِ فِي الْعَالَمِ يَجْعَلُ اللُّغَةَ غَنِيَّةً فِي الْأُسْلُوبِ وَ الْبَيَانِ.
 تبادل واژگان میان زبان‌های جهان، زبان را در اسلوب و بیان (شیوه و گفتار) غنی می‌سازد.

هـ اِعْلَمُوا هـ بَرگرد

الْمَعْرِفَةُ وَ النَّكْرَةُ

اسم معرفه اسمی است که نزد گوینده و شنونده، یا خواننده شناخته شده است؛ اما اسم نکره، ناشناخته است. مهم ترین نشانه اسم معرفه داشتن "ال" است؛ مثال:

جاءَ مَدْرَسَ . معلمی آمد .
 جاءَ الْمَدْرَسَ . معلم آمد.
 وَجَدْتُ قَلَمًا . قلمی را یافتم .
 وَجَدْتُ الْقَلَمَ . قلم را یافتم.

■ معمولاً هرگاه اسمی به صورت نکره بیاید و همان اسم دوباره همراه "ال" تکرار شود، می‌توان الف و لامش را «این» یا «آن» ترجمه کرد؛ مثال :

رَأَيْتُ أَفْرَاسًا . كَانَتْ الْأَفْرَاسُ جَنْبَ صَاحِبِهَا .
 اسب‌هایی را دیدم . آن اسب‌ها کنار صاحبشان بودند.

کلمهٔ أَفْرَاسًا «نکره» است. اسم نکره نزد گوینده، شنونده، یا خواننده ناشناخته است؛ اسم «نکره» معمولاً تنوین (ـَ ، ـِ ، ـِ) دارد؛ مثال : رَجُلًا ، رَجُلٍ وَ رَجُلٌ

در زبان فارسی اسم نکره به سه صورت می‌آید : مردی آمد . / یک مرد آمد . / یک مردی آمد .
 معادل عربی هر سه جملهٔ بالا می‌شود : جاءَ رَجُلٌ .

■ اسم خاص (یعنی نام مخصوص کسی یا جایی) در زبان عربی «اسم عَلَم» نامیده می‌شود و معرفه به شمار می‌رود؛ مانند : هاشم، مریم، بغداد، بیروت و...

اسم عَلَم، مانند : عَبَّاسٌ ، كَاطِمٌ وَ حَسَيْنٌ تنوین دارد، ولی نکره نیست؛ بلکه معرفه است.

■ سال گذشته با مبتدا و خبر آشنا شدید . گاهی خبر تنوین دارد؛ مثال:

الْعَلَمُ كَنْزٌ . دانش گنج است .
 فَرِيْقُنَا فَائِزٌ . تیم ما برنده است .

در دو مثال بالا کَنْزٌ و فَائِزٌ تنوین دارد؛ اما نیازی به نکره معنا کردن نیست.

که اخْتَبِرْ نَفْسَكَ (۱): تَرْجِمَ مَا يَلِي حَسَبَ قَوَاعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَ النَّكِرَةِ.

۱. ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ^۰ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ^۱﴾
النور: ۳۵

خداوند نور آسمان ها و زمین است؛ مثل نور او مانند چراغدانی است که در آن چراغی است، آن چراغ در شیشه‌ای است، آن شیشه گویی اختری درخشان است.

۲. ﴿أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ ...﴾ المزل: ۱۵ و ۱۶
رسولی نزد فرعون فرستادیم پس (ولی) فرعون از آن رسول نافرمانی کرد...

۳. عَالِمٌ يَنْتَفِعُ بِعِلْمِهِ، خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
دانشمندی که از علم او بهره برده می‌شود، بهتر از هزار عبادت کننده است.

هـ اِعْلَمُوا هـ

تَرْجَمَةُ الْفِعْلِ الْمُضَارِعِ (۱)

حروف «أَنْ» که «و» «گي» «لِ لِكِي» حَتَّى: تا، برای اینکه» بر سر فعل مضارع می‌آیند و در معنای آن تغییر ایجاد می‌کنند؛ فعل هایی که دارای این حروف اند، در فارسی «مضارع التزامی» ترجمه می‌شوند؛ مثال:

يَحْكُمُ: داوری می کند	حَتَّى يَحْكُمَ: تا داوری کند
يُحَاوِلُونَ: تلاش می کنند	أَنْ يُحَاوِلُوا: که تلاش کنند
تَفْرَحُونَ: شاد می شوید	لِكِي تَفْرَحُوا: تا شاد شوید
يَجْعَلُ: قرار می دهد	لِيَجْعَلَ: تا قرار بدهد
يَذْهَبُونَ: می روند	كِي يَذْهَبُونَ: تا بروند

فعل مضارع دارای «لَنْ» معادل «آینده منفی» در زبان فارسی است؛ مثال:
تَنَالُونَ: دست می یابید لَنْ تَنَالُوا: دست نخواهید یافت

این حروف در انتهای فعل مضارع تغییراتی را ایجاد می‌کنند. (به جز در ساخت‌هایی مانند يَفْعَلْنَ و تَفْعَلْنَ)^۲

که اخْتَبِرْ نَفْسَكَ (۲): تَرْجِمِ الْآيَاتِينَ وَ الْحَدِيثَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ؛ ثُمَّ عَيْنِ الْأَفْعَالِ الْمُضَارِعَةِ.

۱. ﴿وَ عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ﴾ البقرة: ۲۱۶
و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب است، و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است، (ترجمه فولادوند)

^۰ الْمِشْكَاةُ: چراغدان

^۱ الدَّرِّيُّ: درخشان

^۲ آشنایی با این تغییرات، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست.

۲. ﴿ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةً ۚ ... ﴾ البقرة: ۲۵۴
از آنچه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی ...

۳. مِنْ أَخْلَاقِ الْجَاهِلِ الْإِجَابَةُ قَبْلَ أَنْ يَسْمَعَ وَ الْمُعَارَضَةُ ۚ قَبْلَ أَنْ يَفْهَمَ وَ الْحُكْمُ مِمَّا لَا يَعْلَمُ. الْإِمَامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ (أعلام الدين: ۳۰۳)
یکی از خوی‌های نادان اینکه پاسخ می‌دهد قبل از اینکه بشنود و به مخالفت بر می‌خیزد پیش از آن که بفهمد و ندانسته حکم می‌کند. (یکی از خوی‌های نادان این است که قبل از شنیدن [مطلب] پاسخ می‌دهد و پیش از آن که [مقصود گوینده را] بفهمد به مخالفت بر می‌خیزد و ندانسته حکم می‌کند.)

که التمارین برگرد

- الْتَمَرِينُ الْأَوَّلُ: عَيْنِ الْجُمْلَةِ الصَّحِيحَةِ وَ غَيْرِ الصَّحِيحَةِ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ. ✕ ✓
- ۱- الْمَسْكُ عَطْرٌ يَتَّخَذُ مِنْ نَوْعٍ مِنَ الْغَزْلَانِ. ✓
مشک، عطری است که از نوعی از آهوان گرفته می‌شود.
- ۲- الشَّرْشَفُ قِطْعَةٌ فُماشُ تُوضَعُ عَلَى السَّرِيرِ. ✓
ملافه، تکه پارچه‌ای است که روی تخت گذاشته می‌شود.
- ۳- الْعَرَبُ يَنْطِقُونَ الْكَلِمَاتِ الدَّخِيلَةَ طَبَقَ أَصْلِهَا. ✕
عرب‌ها کلمات وارد شده را مطابق اصلش به زبان می‌آورند.
- ۴- فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ مِائَاتُ الْكَلِمَاتِ الْمُعَرَّبَةِ ذَاتِ الْأُصُولِ الْفَارِسِيَّةِ. ✓
صدها کلمه عربی شده دارای ریشه فارسی در زبان عربی وجود دارد.
- ۵- أَلَفَ الدُّكْتُورُ التُّونَجِيَّ كِتَابًا يَضُمُّ الْكَلِمَاتِ التَّرْكِيَّةَ الْمُعَرَّبَةَ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ. ✕
دکتر التونجی کتابی نگاشت که کلمات ترکی عربی شده را در زبان عربی در برمی‌گرفت.

الْتَمَرِينُ الثَّانِي: عَيْنِ الْعِبَارَةِ الْفَارِسِيَّةِ الْمُنَاسِبَةِ لِلْعِبَارَةِ الْعَرَبِيَّةِ.

۱. تَجْرِي الرِّيحُ مِمَّا تَشْتَهِي السَّفِينُ. → هر چه پیش آید خوش آید.
۲. الْبَعِيدُ عَنِ الْعَيْنِ، بَعِيدٌ عَنِ الْقَلْبِ. → کم گوی و گزیده گوی چون در.
۳. أَكَلْتُمْ قَمْرِي وَ عَصَيْتُمْ أَمْرِي. → گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی.
۴. خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ. → نمک خورد و نمکدان شکست.
۵. الْأَصْبَرُ مِفْتَاحُ الْفَرْجِ. → از دل برود هر آنکه از دیده رود.
۶. الْأَخْيَرُ فِي مَا وَقَعَ. → برد کشتی آنجا که خواهد خدای وگر جامه بر تن درد ناخدای

^{۵۳} رَزَقَ: روزی داد

^{۵۴} خُلَّةٌ: دوستی

^{۵۵} مُعَارَضَةٌ: مخالفت

۱. تَجْرِي الرِّيحُ مِمَّا تَشْتَهِي السُّفُنُ.
بادها به آنچه (سمتی) کشتی‌ها تمایل ندارند، جریان دارند (می‌وزند) کج برد کشتی آنجا که خواهد خدای وگر جامه بر تن درد ناخدای
۲. اَلْبَعِيدُ عَنِ الْعَيْنِ، بَعِيدٌ عَنِ الْقَلْبِ
کسی که دور از چشم هست، از دل دور است. کج از دل برود هر آنکه از دیده رود.
۳. اَكَلْتُمْ تَمْرِي وَ عَصَيْتُمْ اَمْرِي.
خرما خوردید و از فرمانم سرپیچی کردید. کج نمک خورد و نمکدان شکست.
۴. خَيْرَ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ.
بهترین سخن آن است که کم و راهنما باشد. کج کم گوی و گزیده گوی چون در.
۵. اَلصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرْجِ.
صبر کلید گشایش است. کج گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی.
۶. اَلْخَيْرُ فِي مَا وَقَعَ.
خیر و خوبی در آن چیز است که اتفاق افتد. کج هر چه پیش آید خوش آید.

التمرين الثالث: أجب عن الأسئلة التالية حسب الصور.



في أي بلاد تقع هذه الأهرام؟ في مصر
این اهرام در کدام کشور قرار دارد؟ در مصر



بم يذهب الطلاب إلى المدرسة؟ بالحافلة.
دانش آموزان با چه چیزی به مدرسه می روند؟ با اتوبوس



لمن هذا التمثال؟ لسيبويه.
این مجسمه از آن کیست؟ از سبویه



كيف الجو في أربيل في الشتاء؟ بارد.
هوای اردبیل در زمستان چگونه است؟ سرد



ماذا تُشاهدُ فوقَ النهر؟ أشاهدُ جسرًا.
بالای رودخانه چه می بینید؟ پلی می بینم.



هل تُشاهدُ وجهًا في الصورة؟ نعم. أشاهدُ الوجه.
آیا چهره ای در عکس می بینید؟ بله، چهره را می بینم.

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ:

ألف: عَيْنِ التَّرْجَمَةِ الصَّحِيحَةِ حَسَبَ قَوَاعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَ النَّكْرَةِ.

- | | | | |
|-------------------------------------|---------------------|-------------------------------------|----------------------|
| <input type="checkbox"/> | صدای عجیب را شنیدم. | <input checked="" type="checkbox"/> | صدای عجیبی را شنیدم. |
| <input checked="" type="checkbox"/> | به روستا رسیدم. | <input type="checkbox"/> | به روستایی رسیدم. |
| <input type="checkbox"/> | نگاه به گذشته | <input checked="" type="checkbox"/> | نگاهی به گذشته |
| <input checked="" type="checkbox"/> | بندگانِ درستکار | <input type="checkbox"/> | بندگانی درستکار |
| <input type="checkbox"/> | دستبندی کهنه | <input checked="" type="checkbox"/> | دستبند کهنه |
| <input checked="" type="checkbox"/> | تاریخ زرین | <input type="checkbox"/> | تاریخی زرین |

ب: تَرْجِمِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَ النَّكْرَةِ، ثُمَّ عَيْنِ الْمَعْرِفَةِ وَ النَّكْرَةِ فِي مَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِخَطِّ.



سَجَلَتْ مُنْظَمَةُ الْيُونِسْكَو مَسْجِدَ الْإِمَامِ وَ قُبَّةَ قَابُوسِ فِي قَائِمَةِ التُّرَاثِ الْعَالَمِيِّ^{٥٦}
 سازمان یونسکو مسجد امام و گنبد کاووس را در لیست میراث جهانی ثبت کرد.
 قابوس: معرفه / التُّرَاثِ: معرفه



قَبْرُ كُورِشٍ يَجْذِبُ سَيَّاحًا مِنْ دَوْلِ الْعَالَمِ. حَدِيقَةُ شَاهِزَادَةِ قُرْبِ كِرْمَانَ جَنَّةٌ فِي الصَّحْرَاءِ.
 قبر کوروش گردشگرانی از دولت‌های جهان را جذب می‌کند. باغ شاهزاده نزدیک کرمان، بهشتی در بیابان است.
 سُّيَّاحًا: نكْرَه / جَنَّةٌ: نكْرَه



مَعْبَدُ كُرْدِكَلَا^{٥٧} فِي مَحَافِظَةِ مَازَنْدَرَانَ أَحَدُ الْأَثَارِ الْقَدِيمَةِ.
 تکیه کردکلا در استان مازندران یکی از آثار قدیمی است.
 مَازَنْدَرَانَ: معرفه

^{٥٦} قَائِمَةُ التُّرَاثِ الْعَالَمِيِّ: لیست میراث جهانی

^{٥٧} تَكِيَّةُ كُرْدِكَلَا، از آثار ملی دوره قاجاری است. این بنای بسیار زیبا واقع در روستای کردکلا از توابع شهرستان جویبار در استان مازندران است.

الْتَمْرِينُ السَّابِعُ: اُكْتُبْ جَمْعَ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ.

فَرَسٌ (اسب): أَفْرَاسٌ / أَثَرٌ (نشان): أَثَارٌ / تَارِيخٌ (تاریخ): تَوَارِيخٌ
 قَرِيَّةٌ (دهکده): قُرَى / عَبْدٌ (بنده): عِبَادٌ / دَوْلَةٌ (کشور، حکومت): دَوْلٌ
 مِثْلٌ (همسان، مشابه): أَمْثَالٌ / مَلْعَبٌ (ورزشگاه): مَلَاعِبٌ / رَسُولٌ (فرستاده): رَسَلٌ
 كِتَابٌ: كُتِبَ / سِنٌّ (دندان): أَسْنَانٌ / سَمَكٌ (ماهی): أَسْمَاكٌ
 جِدْعٌ (تنه): جَدْوَعٌ / جَنَاحٌ (بال): أَجْنِحَةٌ / قَمٌ (دهان): أَفْوَاهٌ، أَفْهَامٌ

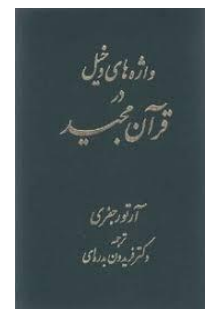
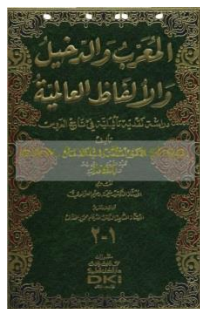
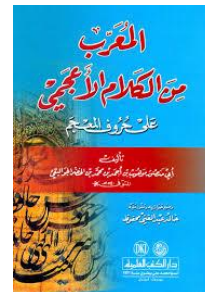
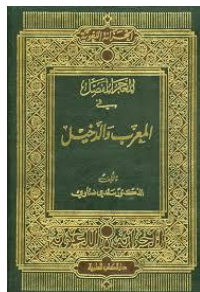
لِلْمُطَالَعَةِ بِرُكُودٍ

الْمُعْرَبَاتُ الْفَارِسِيَّةُ

إِبْرِيْشُمُ / إِبْرِيْقُ: أَبْرِيْزُ / أَرْجَوَانِيٌّ: أَرْغَوَانِيٌّ / أَسْتَاذٌ: أَسْتَاذٌ / إِسْتَبْرَقٌ: سِتْبَرْكٌ / أَسْطُوَانَةٌ: أَسْتُوَانَةٌ / بَابُوْنَجٌ: بَابُونَه /
 بَخْشِيْشٌ ← بَخْشِشٌ (بِالْفَارْسِيَّةِ: انْعَامٌ) / بَابُوْجٌ (نَوْعٌ مِنَ الْحِذَاءِ) ← پاپوش / بَاذَنْجَانٌ: بَاتَنْجَانٌ (بِالْفَارْسِيَّةِ: بِادِمَجَانٌ) / بَرَبِيْطٌ: (بَرٌّ
 بِالْفَارْسِيَّةِ: سِينَه) + بَتٌ (بِالْفَارْسِيَّةِ: أَرْدَكٌ) مِنْ آلَاتِ الْمَوْسِيقَى / بَرَزَخٌ ← بَرَزْ أَخُو (الْعَالَمُ الْأَعْلَى: جِهَانٌ بَالَا) // بَرَنَامَجٌ: بَرَنَامَه /
 بَرَوَازٌ ← پَرَوَازٌ: قَابٌ / بَرِيْدٌ ← بَرِيْدَةٌ: دُمٌ / بَسْتٌ: بُسْتَانٌ / بُوْسْتَانٌ: بُوْسْتَانٌ / بَغْدَادٌ: بَغٌّ + دَادٌ (خَدَادَادٌ) / بُوْسَةٌ ← بُوْسَه / بَهْلَوَانٌ ← پَهْلَوَانٌ
 (بِالْفَارْسِيَّةِ: بَنْدَبَازٌ) / بَسٌّ: بَسٌّ / بَسٌّ: بَسٌّ / بَطٌّ: بَتٌ (بِالْفَارْسِيَّةِ: أَرْدَكٌ) / بَلُوْرٌ: بَلُوْرٌ / بَنْفَسَجٌ: بَنْفَشَه / تَارِيْخٌ: تَارِيْخٌ / تَتْوِيْجٌ: تَاجٌ / تَاجٌ: تَاجٌ
 تَاجٌ / تَخْتٌ: تَخْتٌ / تَرْجَمَانٌ (تَرْجَمَةٌ) ← تَرْزُبَانٌ / تَنْوَرٌ: تَنْوَرٌ / تَوْتُ: تَوْتُ / جَامُوْسٌ: جَاوَمِيْشٌ / جَزَرٌ: جَزَرٌ / جَصٌّ: جَجٌّ / جَلَابٌ:
 كَلَابٌ / جَلْنَارٌ: كَلْنَارٌ / جُنَاحٌ: كُنَاهٌ / جُنْدِيٌّ: كُنْدِيٌّ / جُوْرَابٌ: كُوْرِيَا (كُوْرَابٌ) // جُوْزٌ: كُوْزٌ (بِالْفَارْسِيَّةِ: كِرْدُو) // جُوْشَنٌ ← جُوْشَنٌ: زَرَه /
 جُوْهَرٌ: كُوْهَرٌ / حِرْبَاءٌ: هُوْرَبَانٌ (هُورٌ: خُوْرٌ «خُوْرشِيْدٌ») // خَانَةٌ: خَانَه (بِيُوْتُ فِي لُعْبَةِ الشُّطْرَنْجِ) / خَنْدَقٌ: كَنْدَكٌ / دِجْلَةٌ: تِيْغِرَه
 (تَنْدٌ وَ تِيْزٌ) // دَرُوِيْشٌ: دَرُوِيْشٌ / دُسْتُوْرٌ ← دَسْتُوْرٌ: قَانُوْنٌ / دِيْبَايَجٌ: دِيْبَا / دِيْنٌ: دِيْنٌ / رَازِيَايَنْجٌ: رَازِيَاْنَه / رِزْقٌ ← رُوْجِيْكَ، رُوْزِيْكَ
 «رُوْزِيٌّ» / رُوْزِنَاْمَةٌ ← رُوْزِنَاْمَه (بِالْفَارْسِيَّةِ: تَقْوِيْمٌ) / رُوْزْنَه ← رُوْزَنَه / رَهْنَاْمَجٌ: رَاهِنَاْمَه (دَلِيْلٌ لِلسُّفْرَاتِ الْبَحْرِيَّةِ) /
 زَرْكَشٌ ← زَرْكِشٌ (نَسَجَ الْقُمَاشَ بِخِيُوْطٍ مِنَ الدَّهَبِ: تَارِهَائِيٌّ زَرُّ بَه پارچه كشيد) / زَمَانٌ: زَمَانٌ / زَمَانٌ: زَمَانٌ / زَمَانٌ: زَمَانٌ / زَمَانٌ: زَمَانٌ / زَمَانٌ: زَمَانٌ
 اِمْرَاَةٌ + بَالٌ: بِيْدٌ = عَلَى يَدِ الْمَرْأَةِ / زَنْجَارٌ: زَنْكَارٌ / سَادَجٌ: سَادَه «سَدَاجَةٌ: سَادَكِيٌّ» / سَاعَةٌ: سَايَه / سَجِيْلٌ: سَنْكَ كَلٌ / سَخَطٌ:
 سَخْتٌ (الْعَضْبُ الْكَثِيْرُ) / سِرَاجٌ: چِرَاغٌ / سِرَادِقٌ: سِرَاطِرْدَه / سِرْحَسٌ: سِرْحَسٌ / سِرْدَابٌ: سِرْدَابٌ (زِيْرُ زَمِيْنٍ: بِنَاءٌ تَحْتِ الْأَرْضِ) /
 سِرْمَدٌ: سِرَامَدٌ (بِيْ آغَاْزٍ وَ پَايَانٍ: مَا لَا أَوَّلَ لَهُ وَ لَا آخِرَ) / سِرْوَالٌ: سِرْوَالٌ / سِرْكَرٌ: سِرْكَرٌ / سِرْكَرٌ: سِرْكَرٌ / سِرْكَرٌ: سِرْكَرٌ / سِرْكَرٌ: سِرْكَرٌ / سِرْكَرٌ: سِرْكَرٌ / سِرْكَرٌ: سِرْكَرٌ
 سِنْجَابٌ: سِنْجَابٌ / سَوْسَنٌ: سَوْسَنٌ / سَاشَةٌ: صَفْحَةٌ / تَلْوِيْزِيُوْنٌ ← شِيْشَه / شِيْشَه / شَاهِيْنٌ (صَقْرٌ): شَاهِيْنٌ / شَوْنَدَرٌ: چَغْنَدَرٌ /
 شَهْدَانِيْجٌ: شَاهِدَانَه / شَهْدٌ: عَسَلٌ / شَيْءٌ ← شَيْءٌ: چِيْزٌ / صَقَقٌ: دَسْتُ زَدٌ ← چِيْكَ / صَلِيْبٌ ← چَلِيْبَا / صَنْجٌ: چَنْجٌ / سَنْجٌ /
 طَاْزَجٌ: تَاْزَه / طَسْتٌ: تَشْتٌ / عِبْقَرِيٌّ ← اَبْكَارِيٌّ / عِفْرِيْتٌ ← اَفْرِيْدٌ / فِرْجَارٌ: بَرْكَارٌ ← پَرْكَارٌ / فُسْتُقٌ: پِسْتَه / فِلْفِلٌ: بِلْبِلٌ / فُوْلَاذٌ:
 پُوْلَادٌ / فِرُوْزٌ ← پِرُوْزٌ / فِرُوْزَجٌ: فِرُوْزَه / فَيْلٌ: پَيْلٌ / كَاسٌ: كَاسَه / كَافُوْرٌ ← كَافُوْرٌ / كَهْرَبَاءٌ: كَاهِ رُبَا / كَنْزٌ: كَنْجٌ / لِيْجَامٌ: لِيْجَامٌ /
 مِحْرَابٌ: مِهْرَابٌ / مِسْكٌ ← مَشْكٌ: مَشْكٌ / مِيْزَابٌ ← نَاوْدَانٌ «كَمِيْزٌ + اَبٌ» / نَارَنْجٌ ← نَارِ رَنْجٌ / نَسْرِيْنٌ: نَسْرِيْنٌ / نِفْطٌ:
 نَفْتُ / نَمَارِيْقٌ: بَالَشُ هَا (جَمْعُ نَرْمَكٍ) / نَمُوْدَجٌ: نَمُوْنَه / وَرْدٌ ← وَرْدٌ: وَرْدٌ / وَزِيْرٌ: وَجِيْرٌ / هَنْدَسَةٌ: اَنْدَاْزَه

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ برگرد

أَكْتُبُ عَشْرِينَ كَلِمَةً مُعَرَّبَةً أَصْلُهَا فَارِسِيٌّ مِنْ أَحَدِ هَذِهِ الْكُتُبِ.



واژگان دخیل

طازج: تازگ (تازه)	توت: توت (فرصاد)	أسوار: سوار
طست: تشت	توتياء: توتيا	أسوار: دستوار (دستبند)
فالودج: پالودگ (فالوده)	جاموس: گاميش	بادزهر: پادزهر
قصة: کاسه	جزية: گزيت	بخت: بخت
گعک: کاک (کیک)	رستاق: رستاگ (روستا)	برقع: پرده
لعل: لال	زنجبيل: زنگبيل	بنفسج: بنفشگ
مارستان: بیمارستان	سرادق: سراپرده	بيدق: پيادگ (پياده)
مهرجان: مهرگان (جشنواره)	سکنجبین: سرکه انگبین	پسته: فستق
نرجس: نرگس	سندس: سندس	تاج: تاج
نسرین: نسرین	سوسن: سوسن	تبا+شیر: تبا+شیر (مثل الحليب)
نفت: نفت	صولجان: چوگان	در عربی طباشیر گویند.

الدرس الخامس برگرد

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ الآية: ۱۱۹

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و همراه راستگویان باشید.

الصدق

راستی

يُحَكِّي أَنَّ رَجُلًا كَانَ كَثِيرَ الْمَعَاصِي وَالْأَعْيُوبِ، فَندَمَ عَلَى أَعْمَالِهِ السَّيِّئَةِ وَ حَاوَلَ أَنْ يُصْلِحَهَا، فَمَا اسْتَطَاعَ، حكايت می‌شود که مردی بسیار گناهکار و پر از عیب بود، از کارهای بدش پشیمان شد و تلاش کرد آنها را اصلاح کند، ولی نتوانست.

فَدَهَبَ إِلَى رَجُلٍ فَاضِلٍ صَالِحٍ، وَ طَلَبَ مِنْهُ مَوْعِظَةً تَمْنَعُهُ عَنِ ارْتِكَابِ الْمَعَاصِي، فَنَصَحَهُ بِالتَّزَامِ الصِّدْقِ، وَ أَخَذَ مِنْهُ عَهْدًا عَلَى ذَلِكَ،

پس به سوی مردی دانشمند و درستکار رفت و از او اندرزی خواست که وی را از ارتکاب گناهان باز دارد. او را به پایبندی به راستگویی پند داد و قولی (پیمانی) از این موضوع از او گرفت.

فَكُلَّمَا أَرَادَ الرَّجُلُ أَنْ يَرْتَكِبَ ذَنْبًا، امْتَنَعَ عَنْهُ لَوْفَائِهِ بِالْعَهْدِ، حَتَّى لَا يَكْذِبَ عَلَى الرَّجُلِ الْفَاضِلِ، وَ مَرُورِ الْأَيَّامِ تَخَلَّصَ مِنْ شَرِّ ذُنُوبِهِ وَ عُيُوبِهِ لِالتَّزَامِ بِالصِّدْقِ.

و هرگاه آن مرد خواست که گناهی مرتکب شود، به خاطر وفایش به عهد از آن خودداری کرد، تا به مرد دانشمند دروغ نگوید و با گذشت روزها به خاطر پایبندی به راستگویی از شر گناهان و عیب‌هایش رها شد.

وَ يَحْكِي أَنَّ شَابًا كَانَ كَذَّابًا، وَ فِي أَحَدِ الْأَيَّامِ كَانَ يَسْبَحُ فِي الْبَحْرِ وَ تَظَاهَرُ بِالْغَرَقِ وَ نَادَى أَصْحَابَهُ: اَلنَّجْدَةَ، اَلنَّجْدَةَ... وَ حكايت می‌شود که جوانی بسیار دروغگو بود، و در یکی از روزها داشت در دریا شنا می‌کرد^{۸۸} و تظاهر به غرق شدن کرد و دوستانش را صدا زد: کمک، کمک...

فَأَسْرَعَ أَصْحَابُهُ إِلَيْهِ لِيُنْقِذُوهُ، وَ عِنْدَمَا وَصَلُوا إِلَيْهِ ضَحَكَ عَلَيْهِمْ.

پس دوستانش برای اینکه او را نجات دهند به سوییشتافتند، و هنگامی که نزد او رسیدند، به آنها خندید.

كَرَّرَ هَذَا الْعَمَلَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَ فِي الْمَرَّةِ الرَّابِعَةِ ارْتَفَعَ الْمَوْجُ وَ كَادَ الشَّابُّ يَغْرُقُ، فَأَخَذَ^{۸۹} يَنَادِي أَصْحَابَهُ، وَ لَكِنَّهُمْ ظَنُّوا أَنَّهُ يَكْذِبُ مِنْ جَدِيدٍ.

این کار را سه بار تکرار کرد، و بار چهارم موج بالا رفت و نزدیک بود آن جوان غرق شود، پس شروع کرد به صدا زدن دوستانش، ولی آنها گمان کردند که او دوباره (از نو) دروغ می‌گوید.

فَلَمَّا يَلْتَفَتُوا إِلَيْهِ حَتَّى أَسْرَعَ إِلَيْهِ أَحَدُ النَّاسِ وَ أَنْقَذَهُ، فَقَالَ الشَّابُّ لِأَصْدِقَائِهِ:

پس به او توجه نکردند، تا اینکه یکی از مردم به سوی او شتافت و وی را نجات داد، آن جوان به دوستانش گفت:

^{۸۸} توضیح: كَانَ يَسْبَحُ فِي الْبَحْرِ. در فارسی دو معنا دارد: «در دریا شنا می‌کرد» و «داشت در دریا شنا می‌کرد» یعنی هم به صورت ماضی استمراری درست است و هم ماضی ملموس یا در جریان.

^{۸۹} معانی أَخَذَ: شروع کرد: أَخَذَ يَنَادِي أَصْحَابَهُ لِأَنَّهُ كَادَ الشَّابُّ يَغْرُقُ: شروع کرد به صدا زدن دوستانش؛ چون نزدیک بود آن جوان غرق شود. گرفت: خَذَ يَدِي: دستم را بگیر.

برداشت: فَيَأْخُذُ النَّاسُ الْأَسْمَاكَ لِطَبْخِهَا: مردم ماهی‌ها را برای پخت و پزیشان برداشتند. برد: أَخَذَنِي شَيْءٌ إِلَى الشَّاطِئِ: چیزی مرا به ساحل برد.

شاهدت نتیجه عملي، فكذبي كاذب يقتلني، فلن أكذب بعد اليوم أبداً، و ما عاد هذا الشاب إلى الكذب مرة أخرى. نتیجه کارم را دیدم، دروغ گفتنم نزدیک بود مرا بکشد، پس از امروز هرگز دروغ نخواهم گفت؛ و این جوان بار دیگر به دروغ گفتن بازنگشت.

قال الله تعالى: ﴿يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله و كونوا مع الصادقين﴾ التوبة: ۱۱۹
خداي بلندمرتبه گفته است: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پروا کنید و همراه با راستگویان باشید.

الصدق مع الله يتجلى بإخلاص الأعمال له؛ و الصدق مع الناس هو أن لا تكذب على الآخرين.
راستگویی با خدا در اخلاص اعمال برای او تجلی می‌یابد؛ و راستگویی با مردم این است که به دیگران دروغ نگوئیم.

و قال النبي ﷺ: «كبرت خيانه أن تحدث أخاك حديثاً، هو لك مصدق، و أنت له كاذب.» و پیامبر (ص) فرموده است: خیانت بزرگی است که به برادرت سخنی بگویی، او سخنت را باور کند، در حالی که تو به او دروغ می‌گویی. (او سخنت را باور کرده، در حالی که تو به او دروغ گفته‌ای).

و قال الإمام علي عليه السلام: «ما أضمر أحد شيئاً إلا ظهر في فلتات لسانه و صفحات وجهه.»
و امام علی (ع) فرموده است: «کسی چیزی را پنهان نکرد، مگر اینکه در لغزش‌های زبان و همه جای چهره‌اش آشکار شود.»

إذن لا يستطيع الكذاب أن يخفي كذبه أو ينكره.
بنابراین، [شخص بسیار] دروغگو نمی‌تواند دروغش را پنهان نماید یا آن را انکار کند.

ما أجمل كلام النبي ﷺ: «لا تنظروا إلى كثرة صلاتهم و صومهم و كثرة الحج و المعروف و طنطنتهم بالليل ولكن انظروا إلى صدق الحديث و أداء الأمانة.»
سخن پیامبر (ص) چه زیباست! «به بسیاری نماز و روزه و بسیاری حج و کار نیک و بانگ شبانه آنها نگاه نکنید؛ بلکه به راستگویی و امانتداری نگاه کنید.»

المعجم برگرد

أخذ: شروع کرد، «أخذ ينادي» شروع کرد به صدا زدن استطاع: توانست (مضارع: يستطيع) أسرع: شتافت (مضارع: يسرع) = عجل أصلح: درست گرداند (مضارع: يصلح) ≠ أفسد أضمر: پنهان کرد (مضارع: يضم) = أخفى ≠ أظهر التزام: پایبندی (التزم، يلتزم) التفتت: توجه کرد (مضارع: يلتفت) «لم يلتفتوا: توجه نکردند» أنكر: دروغ دانست، انکار کرد	(مضارع: ينكر) تخلص: رها شد (مضارع: يتخلص) تظاهر بـ: به ... وانمود کرد (مضارع: يتظاهر) حدث: سخن گفت (مضارع: يحدث) = تكلم، تكلم حكي: حکایت کرد (مضارع: يحكي) سبح: شنا کرد (مضارع: يسبح) صاحب: دوست «جمع: أصحاب» = صديق ≠ عدو صفحة: یک روی چیزی «صفحات الوجه: همه جای چهره»	طنطنته: بانگ (بانگ آرام نپایش) عاد: بازگشت (مضارع: يعود) = رجع فلتة اللسان: لغزش زبان از نپندیشیدن «جمع: فلتات» كاد يعرق: نزدیک بود غرق بشود كبر: بزرگ شد (مضارع: يكبر) «كبرت خيانه: خیانت بزرگی است!» كبر ≠ صغر كرر: تکرار کرد (مضارع: يكرر) كلما: هرگاه نجدة: کمک = مساعدة، نصر
---	---	---

عَوَّلَ النَّصُّ بِرْگَرْدِ

عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطَأِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱. حَاوَلَ الرَّجُلُ الْكَثِيرَ الْمَعَاصِي أَنْ يُصْلِحَ نَفْسَهُ، فَلَمْ يَسْتَطِعْ فِي الْبِدَايَةِ. صحیح مرد بسیارگناهکار تلاش کرد که خودش را اصلاح کند، ولی در ابتدا نتوانست.

۲. طَلَبَ الرَّجُلُ الْفَاضِلُ مِنَ الرَّجُلِ الْكَثِيرِ الْمَعَاصِي أَنْ يَلْتَزِمَ بِكُلِّ الْحَسَنَاتِ. خطا مرد دانشمند از مرد بسیار گناهکار خواست که به همه نیکی‌ها پایبند باشد.

۳. امْتَنَعَ الرَّجُلُ الْكَثِيرُ الْمَعَاصِي عَنِ الذُّنُوبِ لَوْفَائِهِ بِالْعَهْدِ. صحیح مرد بسیار گناهکار به خاطر وفای به عهدش از گناهان خودداری کرد.

۴. كَادَ الشَّابُّ الْكَذَّابُ يَغْرُقُ عِنْدَمَا كَذَبَ لِلْمَرَّةِ الثَّلَاثَةِ. خطا جوان بسیار دروغگو نزدیک بود غرق شود وقتی که برای بار دوم دروغ گفت.

۵. يَظْهَرُ الْكُذْبُ فِي فَلَاتَاتِ اللِّسَانِ وَصَفَحَاتِ الْوَجْهِ. صحیح دروغ در لغزش‌های زبان و همه جای چهره آشکار می‌شود.

عَلِمُوا بِرْگَرْدِ

الْجُمْلَةُ بَعْدَ النِّكْرَةِ

معمولاً هنگامی که بعد از اسمی نکره فعلی بیاید که آن اسم نکره را توضیح دهد، در ترجمه به فارسی بعد از آن اسم حرف ربط «که» می‌آید و فعل مطابق شرایط جمله ترجمه می‌شود؛ مثال:

شَاهِدْنَا سِنَجَابًا يَقْفُزُ مِنْ شَجَرَةٍ إِلَى شَجَرَةٍ.
سنجابی را دیدیم که از درختی به درختی می‌پرد.

إِرْضَاءَ النَّاسِ غَابِيَةٌ لَا تُدْرِكُ.
راضی ساختن مردم، هدفی است که به دست آورده نمی‌شود.

رَأَيْتُ وَكِدًا يَمْشِي بِسُرْعَةٍ.
پسری را دیدم که به سرعت راه می‌رفت.

عبارت (رَأَيْتُ وَكِدًا يَمْشِي بِسُرْعَةٍ) از دو جمله تشکیل شده، و بعد از اسم نکره «وکیداً»، فعل مضارع آمده است که درباره «وکیداً» توضیح می‌دهد؛ در ترجمه فارسی بین دو جمله، حرف ربط «که» می‌آید و فعل مضارع نیز معمولاً ماضی استمراری ترجمه می‌شود.

ماضی + اسم نکره + مضارع = ماضی استمراری

ترجمه

أَمَّا إِنْ فَعَلَ أَوَّلَ مَضْرَعٍ بَاشَد، تَرْجَمَةُ فَعْلٍ دَوْمٍ چَگونَه خَوَاهِد بُوَد؟ بَه مِثَال دَقَّت كَنِيد.
 أُفْتَشِي عَنْ مَعْجَمٍ يُسَاعِدُنِي فِي فَهْمِ النُّصُوصِ.
 دِنْبَال فَرَهَنگ لَغْتِي مِي گَرْدَم كِه مَرَا دَر فَهْم مَتُون كَمَك كِنْد. (كَمَك مِي كِنْد)
 أَشَاهِدُ طَالِبًا يَكْتُبُ تَمَارِينَ الدَّرْسِ فِي الصَّفِّ.
 دَانِش آمُوْزِي رَا مِي بِيْنَم كِه تَمَرِين هَاي دَرَس رَا دَر كَلَس مِي نُويسَد.

مضارع+اسم نكره = مضارع التزامي يا مضارع اخباري

ترجمه

اکنون به ترجمه جمله زیر دقت کنید.
 اشتریتُ اليومَ كتاباً قد رأيتهُ من قبل.
 امروز کتابی را خریدم که قبلاً آن را دیده بودم. (دیدم)

ماضي + ماضي = ماضي بعيد يا ماضي ساده

ترجمه

تذکر: ترجمه هنر است و باید در ترجمه مطالب به مطالب بسیاری مانند موضوع متن، قرائن و قواعد زبان مقصد توجه کرد.

كَمْ اخْتَبَرْتُ نَفْسَكَ: ١: تَرْجِمْ هَذِهِ الْعِبَارَةَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ؛ ثُمَّ عَيِّنْ نَوْعَ الْأَفْعَالِ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ^{٦٠} وَ مِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ^{٦١} وَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَ مِنْ صَلَاةٍ لَا تَرْفَعُ^{٦٢} وَ مِنْ دُعَاءٍ لَا يَسْمَعُ (مِنْ تَعْقِيَّاتِ صَلَاةِ الْعَصْرِ)

خداوند! همانا من به تو پناه می‌برم از نفسی که سیر نمی‌شود و از قلبی که فروتنی نمی‌کند و علمی که سود نمی‌رساند و نمازی که بالا برده نمی‌شود و دعایی که شنیده نمی‌شود.

أَعُوذُ: فعل مضارع / لَا تَشْبَعُ: فعل مضارع منفی / لَا يَخْشَعُ: فعل مضارع منفی / لَا يَنْفَعُ: فعل مضارع منفی / لا تَرْفَعُ: فعل مضارع منفی، مجهول / لَا يَسْمَعُ: فعل مضارع منفی، مجهول

ب: مَبِيزِ الْأَفْعَالِ الْمُتَعَدِّيَةِ مِنْ: يَهْدِي / كَفَرُوا / قَرَأْتُ / جَلَسْنَا

فعل‌های متعدی: يَهْدِي: هدایت می‌کند / قَرَأْتُ: خواندیم

فعل‌های لازم: كَفَرُوا: کافر شدند / جَلَسْنَا: نشستیم

^{٦٠} لَا تَشْبَعُ: سیر نمی‌شود

^{٦١} لَا يَخْشَعُ: فروتنی نمی‌کند

^{٦٢} لَا تَرْفَعُ: بالا برده نمی‌شود (بالا نمی‌رود)

در گروه‌های دو نفره شبیه گفت‌وگوی زیر را در کلاس اجرا کنید.

جواز برگرد

(شراء شريحة الهاتف الجوال)

خرید سیم‌کارت تلفن همراه

موظف الاتصالات (کارمند مخابرات)	الزائرة (زائر)
تَقْضِي، وَ هَلْ تُرِيدِينَ بِطَاقَةَ الشَّحْنِ ^۲ ؟ بفرما، و آیا کارت شارژ می‌خواهی؟	رَجَاء، أُعْطِنِي شَرِيحَةَ الْجَوَالِ. لطفاً، سیم‌کارت تلفن همراه به من بده.
تَسْتَطِيعِينَ أَنْ تَشْحَنِي ^۳ رَصِيدَ جَوَالِكِ عَبْرَ الْإِنْتَرْنِتِ. می‌توانی اعتبار پولی تلفن همراهت را از طریق اینترنت شارژ کنی.	نَعَمْ؛ مِنْ فَضْلِكَ أُعْطِنِي بِطَاقَةَ مِبْلَغِ ^۴ خَمْسَةِ وَ عَشْرِينَ رِيَالًا. بله، لطفاً یک کارت به مبلغ ۲۵ ریال به من بده.
الزائرة تُرِيدُ أَنْ تَتَّصَلَ لَكِنْ لَا يَعْمَلُ الشَّحْنُ، فَتَذْهَبُ عِنْدَ مَوْظَفِ الْإِتِّصَالَاتِ وَ تَقُولُ لَهُ: زائر می‌خواهد تماس بگیرد ولی شارژ کار نمی‌کند (شارژ نداره)، پس نزد کارمند مخابرات می‌رود و به او می‌گوید:	
أُعْطِنِي الْبِطَاقَةَ مِنْ فَضْلِكَ. سامحیني ^۵ ؛ أَنْتَ عَلَيَّ الْحَقُّ ^۶ . أُبَدِّلُ لَكَ الْبِطَاقَةَ. لطفاً کارت را به من بده. مرا ببخش؛ حق با شماست؛ کارت را برایت عوض می‌کنم.	عَفْوًا، فِي بِطَاقَةِ الشَّحْنِ إِشْكَالًا. ببخشید، در کارت شارژ اشکالی وجود دارد.

۱. الشَّرِيحَةُ: سیم کارت ۲. الشَّحْنُ: شارژ کردن ۳. أَنْ تَشْحَنِي: که شارژ کنی ۴. الرِّصِيدُ: اعتبار مالی، شارژ
۵. سامحیني: مرا ببخش ۶. أَنْتَ عَلَيَّ الْحَقُّ: حق با شماست

که التمارین برگرد

التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: أَيُّ كَلِمَةٍ مِنْ كَلِمَاتِ مُعْجَمِ الدَّرْسِ تُنَاسِبُ التَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةَ؟

- ۱- ما كَانَ يَعْرِفُ السَّبَاحَةَ^{۶۴}، فَصَرَخَ النَّجْدَةَ، النَّجْدَةَ: که کادَ يَغْرُقُ: نزدیک بود غرق بشود
شنا کردن نمی‌دانست، پس فریاد زد: کمک، کمک.
- ۲- أَخْفَى شَيْئًا، وَ جَعَلَهُ بَعِيدًا عَنِ الْأَنْظَارِ: که أَضْمَرَ: پنهان کرد
چیزی را مخفی کرد و آن را از دیدگان دور کرد.
- ۳- حَسَبَهُ كَذْبًا، وَ مَا قَبِلَهُ: که أَزْكَرَ: انکار کرد
آن را دروغ پنداشت و نپذیرفت.
- ۴- عَمَلٌ عَمَلًا عَدَّةً مَرَّاتٍ: که كَرَّرَ: تکرار کرد
کاری را چند بار تکرار کرد.

^{۶۳} مِبْلَغٌ: مصدر ميمي

^{۶۴} السَّبَاحَةُ: شنا کردن

۵- أَصْبَحَ كَبِيرًا: کبیراً: بزرگ شد
بزرگ شد.

التَّمْرِينُ الثَّانِي: تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ، ثُمَّ عَيْنِ الْمَطْلُوبِ مِنْكَ.

۱- أَلْعَلُّمُ نُوْرٌ وَ ضِيَاءٌ يَقْذِفُهُ اللهُ فِي قُلُوبِ أَوْلِيَائِهِ. رَسُوْلُ اللهِ ﷺ
(الْمُبْتَدَأُ وَ الْفَاعِلُ)

علم نور است و روشنایی ای که خدا آن را در دل‌های اولیایش می‌اندازد.
الْمُبْتَدَأُ: أَلْعَلُّمُ - ضِيَاءٌ / الْفَاعِلُ: اللهُ

۲- لَا تَغْتَرَوْا^{۶۵} بِصَلَاتِهِمْ وَ لَا بِصِيَامِهِمْ ... وَلَكِنْ اخْتَبِرُوهُمْ عِنْدَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ. الْإِمَامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
(فِعْلُ الْأَمْرِ، وَ فِعْلُ النَّهْيِ)

نه با نمازشان فریب بخورید و نه با روزه‌یشان (فریب نماز و روزه آنها را نخورید) ... ولی آنها را هنگام راستگویی و امانت‌داری بیازمایید.

فِعْلُ الْأَمْرِ: اخْتَبِرُوا / فِعْلُ النَّهْيِ: لَا تَغْتَرَوْا

۳- لَا تَسْتَشِرْ^{۶۶} الْكُذَّابَ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرَّبُ^{۶۷} عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَ يَبْعُدُ^{۶۸} عَلَيْكَ الْقَرِيبَ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
(اسْمُ الْمُبَالَغَةِ)

با فرد بسیار دروغگو مشورت نکن زیرا او مانند سراب است؛ دور را بر تو نزدیک می‌سازد و نزدیک را بر تو دور می‌سازد. اسْمُ الْمُبَالَغَةِ: الْكُذَّابُ

۴- يَبْلُغُ الصَّادِقُ بِصِدْقِهِ مَا لَا يَبْلُغُهُ الْكَاذِبُ بِاِحْتِيَالِهِ^{۶۹}. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الْفَاعِلُ)
فرد راستگو با راستگویی خود به چیزی می‌رسد که فرد دروغگو با فریبکاری اش به آن نمی‌رسد.
الْفَاعِلُ: الصَّادِقُ / الْكَاذِبُ

۵- لَا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ بِهِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (فِعْلُ النَّهْيِ)
هر آنچه شنیده ای آن را، با مردم در میان نگذار (بازگو نکن).
فِعْلُ النَّهْيِ: لَا تُحَدِّثِ

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: عَيْنِ الْكَلِمَةِ الْغَرِيبَةِ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ مَعَ بَيَانِ السَّبَبِ.

- | | | | |
|---|---|---|---|
| <input type="checkbox"/> أَلْسَانُ (زبان) | <input type="checkbox"/> أَلْفَمٌ (دهان) | <input type="checkbox"/> أَلْخَدُّ (گونه) | <input checked="" type="checkbox"/> أَلْفُنُونٌ (هنرها) |
| <input checked="" type="checkbox"/> أَلْغَازٌ (گاز) | <input type="checkbox"/> أَلْنَوَى (هسته) | <input type="checkbox"/> أَلْلَبُّ (مغز) | <input type="checkbox"/> أَلْقَشْرٌ (پوست) |

^{۶۵} لَا تَغْتَرَوْا: فریب نخورید
^{۶۶} لَا تَسْتَشِرْ: با ... مشورت نکن
^{۶۷} يُقَرَّبُ: نزدیک می‌سازد
^{۶۸} يَبْعُدُ: دور می‌سازد
^{۶۹} اِحْتِيَالٌ: فریبکاری

۳. التَّغَلَّبَ (روباه) الكَلْبَ (سگ) المَرَحَ (شادمانه و با ناز و خودپسندی) الحَمَارَ (خر)
۴. اليمين (راست) الطَّنَان (مرغ مگس) الشَّمَال (چپ) الأمام (روبه‌رو)
۵. الصلاة (نماز) الشَّرِيحَة (سیم‌کارت) الرِّصِيد (شارژ) الجَوَال (تلفن همراه)
۶. الأُحْبَة (دوستان) الأَصْدِقَاء (دوستان) الأَصْحَاب (دوستان) الإِضَاعَة (تباه کردن)

الْتَمَرِينُ الرَّابِعُ: أ: تَرَجِمِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱. سَافَرْتُ إِلَى قَرْيَةٍ شَاهَدْتُ صَوْرَتَهَا أَيَّامَ صَعْرِي.
(الْمَجْرُورُ بِحَرْفِ جَرٍّ وَ الْمَفْعُولُ)
به روستایی مسافرت کردم که عکسش را در ایام کودکی دیده بودم.
الْمَجْرُورُ بِحَرْفِ جَرٍّ: قَرْيَةٍ / الْمَفْعُولُ: صَوْرَةٍ

۲. عَصَفْتُ رِيَّاحٌ شَدِيدَةً خَرَبْتُ بَيْتًا جَنْبَ شَاطِئِ الْبَحْرِ.
باد شدیدی وزید که یک خانه را در کنار ساحل دریا ویران کرد.
الْصَّفَة: شَدِيدَةً / الْمُضَافُ إِلَيْهِ: شَاطِئِ

۳. وَجَدْتُ بَرْنَامَجًا^{۷۰} يُسَاعِدُنِي عَلَى تَعَلُّمِ الْعَرَبِيَّةِ.
برنامه ای پیدا کردم که مرا در یادگیری عربی کمک می‌کند.
الْمَفْعُولُ: بَرْنَامَجًا / الْمُضَافُ إِلَيْهِ: الْعَرَبِيَّةِ

۴. الْكِتَابُ صَدِيقٌ يُنْقِذُكَ مِنْ مُصِيبَةِ الْجَهْلِ.
کتاب دوستی است که تو را از گرفتاری جهل و نادانی نجات می‌دهد.
الْمُبْتَدَأُ: الْكِتَابُ / الْخَبَرُ: صَدِيقٌ

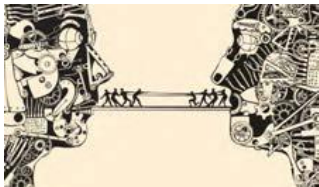
۵. يُعْجِبُنِي عَيْدٌ يُفْرَحُ فِيهِ الْفُقَرَاءُ.
از عیدی خوشم می‌آید که در آن بینوایان خوشحال شوند.
الْجَمْعُ الْمَكْسَرُ: الْفُقَرَاءُ / نُونُ الْوَقَايَةِ: يُعْجِبُ "نـ" ي
[يُعْجِبُ (فعل) + ن (نون وقایه) + ي (ضمیر در نقش مفعول)]


ب: عَيِّنِ الْفِعْلَ الْمُتَعَدِّيَّ مِنْ هَذِهِ الْأَفْعَالِ الَّتِي جَاءَتْ فِي الْجُمْلَةِ السَّابِقَةِ:
سَافَرْتُ / شَاهَدْتُ / عَصَفْتُ / خَرَبْتُ

فعل متعدی: شَاهَدْتُ: (دیدم) / خَرَبْتُ: (ویران کردم)
فعل لازم: سَافَرْتُ: (مسافرت کردم) / عَصَفْتُ: (وزید)

^{۷۰} برنامه: برنامه

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ برگرد



 اُكْتُبْ خَمْسَ عِبَارَاتٍ بِالْعَرَبِيَّةِ حَوْلَ آدَابِ الْكَلَامِ.

۱- اَلْكَلامُ يَجْرُ ^{٧١} الْكَلَامِ.

حرف حرف می آورد.

۲- آهنگ ملایم داشتن سخن

{- یا ایها الذین آمنوا لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولاتجهروا له بالقول کجهر بعضکم بعضا } - حجرات: ۲
ای کسانی که ایمان آوردید! صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید و همچنان که بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می گویند با او با صدای بلند سخن مگویید.

۳- استفاده از واژه های سالم

{- و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً }- (فرقان ، ۶۳/۲۵)
و چون نادانان ایشان را مورد خطاب قرار دهند به ملائمت و سلامتی جواب دهند.

۴- سخن کریمانه

{- فلا تقل لهما اف و لاتنهرهما و قل لهما قولاً کریماً }- (اسراء ، ۲۳/۱۷)
به آنان اوف مگو و پرخاش مکن و با آنان شایسته سخن بگویی.

۵- نام خداوند حسن مطلع و حسن ختام کلام

{- یا ایها الملأ اینی القی ایل کتاب کریم ، اینه من سلیمان و اینه بسم الله الرحمن الرحیم }- نمل: ۲۹ و ۳۰
ای سران، نامه ای ارجمند برای من آمده از طرف سلیمان است و آن به نام خداوند رحمتگر مهربان است.

۶- فصاحت * کلام

أحسن الکلام ما لامتجه الأذن و لایتعب فهمه الأفهام. امام علی علیه السلام
بهترین سخن آن است که گوش را اذیت نکند و فهم را به زحمت نیندازند.

* هرگاه گوینده دارای ملکه ای باشد که بتواند مراد خود را به راحتی و با رساترین تعابیر ادا کند، فصیح نامیده می شود.

^{٧١} یجر: می کشد

با کلیک روی نام کانال با ما باشید : [کانال اُحِبُّ الْعَرَبِيَّةَ](#)

الدرس السادس برگرد

ارحموا ثلاثة.^{۷۲}

بر سه دسته دلسوزی کنید.

ارحموا عزيزاً ذللاً، و غنياً افتقر، و عالماً ضاع بين جهال. رسول الله ﷺ

دلسوزی کنید بر ارجمندی که خوار شده، و دارایی که ندار شده، دانایی که میان نادانها تباها شده است.

أَسْرَ الْمُسْلِمُونَ فِي غَزْوَةِ طِيٍّ «سَفَانَةَ» ابْنَةَ حَاتِمِ الطَّائِيِّ الَّذِي يَضْرِبُ بِهِ الْمَثَلُ فِي الْكَرَمِ،
مسلمانان در جنگ طيء سفانه دختر حاتم طائي را که در بخشش به او مثل زده می شود اسیر کردند.

لَمَّا ذَهَبَتْ مَعَ الْأَسْرَى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَ هُنْكَ مَكَامٍ كَانَتْ مَعَهَا اسِيرَانِ نَزَدَ فَرَسْتَادَةَ خَدَا رَفَتْ.

قَالَتْ لَهُ: إِنَّ أَبِي كَانَ سَيِّدَ قَوْمِهِ، يَفْكَ الْأَسِيرَ وَ يَحْفَظُ الْجَارَ وَ يَحْمِي الْأَهْلَ وَ الْعَرَضَ وَ يَفْرَجُ عَنِ الْمَكْرُوبِ، وَ يُطْعِمُ
الْمُسْكِينَ، وَ يَنْشُرُ السَّلَامَ، وَ يَعِينُ الضَّعِيفَ عَلَى شِدَائِدِ الدَّهْرِ، وَ مَا أَتَاهُ أَحَدٌ فِي حَاجَةٍ فَرَدَّهُ خَائِبًا،^{۷۳} أَنَا ابْنَةُ حَاتِمِ
الطَّائِيِّ.

به او گفت: قطعاً پدرم سرور قوم خودش بود، اسیر را آزاد می کرد، همسایه را حفظ می کرد، و از خانواده و ناموس (آبرو) حمایت می کرد، و اندوه غمگین را برطرف می کرد، و به درمانده غذا می داد، و صلح را پخش می کرد، و ناتوان را بر گرفتاریهای روزگار یاری می کرد و کسی برای نیازی نزد او نمی آمد که ناامید برگردد، من دختر حاتم طائي هستم.

فَقَالَ النَّبِيُّ (ص): هَذِهِ صِفَاتُ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا؛ أَتْرَكُوهَا فَإِنَّ أَبَاهَا كَانَ يُحِبُّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛ وَ اللَّهُ يُحِبُّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ. ثُمَّ قَالَ:

«ارحموا عزيزاً ذللاً، و غنياً افتقر، و عالماً ضاع بين جهال».

پس پیامبر (ص) فرمود: این به راستی صفات های مؤمنان است. او را رها کنید؛ زیرا پدرش بزرگواری های اخلاق را دوست داشت؛ و خدا بزرگواری های اخلاق را دوست دارد. سپس فرمود: رحم کنید به ارجمندی که خوار شد، و ثروتمندی که ندار شد، و دانایی که میان نادانها تباها شد.

فَلَمَّا أَطْلَقَهَا النَّبِيُّ (ص) رَجَعَتْ إِلَى أُخِيهَا «عَدِيٍّ» وَ هُوَ رَئِيسُ قَوْمِهِ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِيهِ.
پس هنگامی که پیامبر (ص) او را رها کرد، به سوی برادرش عدی که پس از مرگ پدرش رئیس قبیله بود، بازگشت.

فَقَالَتْ لَهُ: يَا أُخِي. وَ بِهِ أُوَفِّيهِ: أَيِ بَرَادِرِي.

إِنِّي رَأَيْتُ خِصَالًا مِنْ هَذَا الرَّجُلِ تُعْجِبُنِي. مِنْ أَيْنِ مَرْدٍ وَبِزْغِي هَائِي رَا دِيدِمُ كَهْ أَزْ أَنَّهُا خُوشَمُ أَمِد.

رَأَيْتُهُ يُحِبُّ الْفَقِيرَ، وَ يَفْكَ الْأَسِيرَ، وَ يَرْحَمُ الصَّغِيرَ، وَ يَعْرِفُ قَدْرَ الْكَبِيرِ، وَ مَا رَأَيْتُ أَجُودَ وَ لَا أَكْرَمَ مِنْهُ.

^{۷۲} ارحموا ثلاثة: به سه تن رحم کنید.

^{۷۳} هیچ کس نزد او با خواسته ای نیامد که او را ناامید برگردانده باشد (برگرداند)

او را دیدم که فقیر را دوست می‌داشت، اسیر را آزاد می‌کرد، به کوچک رحم می‌کرد، قدر بزرگ را می‌دانست و بخشنده‌تر و بزرگوارتر از او ندیدم.

فَإِذَا يَكُونُ نَبِيًّا فَلِلسَّابِقِ فِضْلُهُ.

پس اگر پیامبر است سبقت گیرنده [در ایمان به او] دارای فضیلت است.

وَ إِذَا يَكُونُ مَلِكًا فَلَا تَزَالُ فِي عِزِّ مُلْكِهِ.

و اگر پادشاه است که پیوسته در [سایه] ارجمندی پادشاهی او هستی.

فَجَاءَ عَدِيَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَسْلَمَ وَ أَسْلَمَتِ سَفَانَةُ. وَ أَسْلَمَتِ قَبِيلُهُ طِيَّءَ كُلُّهَا بَعْدَمَا أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِإِطْلَاقِ أَسْرَاهُمْ.

پس عدی به سوی فرستاده خدا آمد و مسلمان شد و سَفَانَةُ نیز مسلمان شد. قبیله طئی همگی‌شان اسلام آوردند بعد از اینکه پیامبر به آزادسازی اسیرانشان امر کرد.

«الْدَّفْتَرُ الْخَامِسُ مِنَ الْمَثْنَوِيِّ الْمَعْنَوِيِّ لِ «مَوْلَانَا جَلَالِ الدِّينِ الرَّومِيِّ»

دفتر پنجم مثنوی معنوی مولانا جلال الدین رومی

گفت پیغمبر که رحم آرید بر جان مَنْ كَانَ غَنِيًّا فَافْتَقِرْ

پیغمبر (ص) فرمود که رحم کنید بر جان کسی که ثروتمند بود و فقیر شد.

وَ الَّذِي كَانَ عَزِيْزًا فَاحْتَقِرْ أَوْ صَفِيًّا عَالِمًا بَيْنَ الْمَضْرُ

و کسی که صاحب عزت بود و خوار شد یا برگزیده دانایی که بین گروه نادانان است.

گفت پیغمبر که با این سه گروه رحم آرید از سنگید و ز کوه

آنکه او بعد از رئیسی خوار شد وان توانگر هم که بی دینار شد

وان سوم آن عالمی کاندرا جهان مبتلا گردد میان ابلهان

☆ المَعْجَم ☆ برگرد

<p>مَضَر : نام قبیله‌ای مَكْرَمَة : بزرگواری «جمع: مَكَارِم» مَكْرُوب : اندوهگین مُلْك : پادشاهی يَحْمِي : پشتیبانی می‌کند(ماضی : حَمَى) يُطْعِم : خوراک می‌دهد (ماضی : أَطْعَم) يُعِين : کمک می‌کند(ماضی : أَعَانَ) = سَاعَد، نَصَرَ يُفْرِجُ عَنِ الْمَكْرُوبِ : اندوه غمگین را می‌زداید(ماضی: فَرَجَ ...)</p>	<p>ذَلَّ : خوار شد(مضارع: يَذَلُّ) رَدَّ : برگردانید(مضارع: يَرُدُّ) سَابِق : پیشتاز سَلَام : آشتی = صَلَح ≠ حَرْب شَدَائِد : گرفتاری‌ها، سختی‌ها صَفِي : برگزیده «جمع: أَصْفِيَاء» ضَاع : تباه شد، گم شد (مضارع: يَضِيعُ) عَرَض : ناموس، آبرو «جمع: أَعْرَاض» فَكَ : باز کرد، رها کرد (مضارع: يَفُكُّ) لَا تَزَالُ : پیوسته</p>	<p>أَجُودٌ : بخشنده‌تر، بخشنده‌ترین أُحْتَقَرُ : خوار شد (أَحْتَقَرُ، يَحْتَقِرُ) أَسْرٍ : اسیر کرد (مضارع: يَأْسِرُ) أَسْلَمَ : مسلمان شد(مضارع: يَسْلَمُ) أَسْرَى : اسیران «مفرد: أَسِيرٌ» أَطْلَقَ : رها کرد(مضارع: يَطْلُقُ) افْتَقَرَ : فقیر شد (مضارع: يَفْتَقِرُ) أَهْلٌ : خانواده = أَسْرَةٌ خَائِبٌ : ناامید خَصَلَةٌ : ویژگی «جمع: خِصَالٌ»</p>
---	--	--

📖 حَوْلَ النَّصِّ برگرد

- عَيْنِ الصَّحِيحِ وَ الْخَطَأِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. ✓ ✘
- ۱- قَالَ عَدِيٌّ: يَا أُخْتِي، إِنِّي رَأَيْتُ خِصَالًا مِنْ هَذَا الرَّجُلِ تُعْجِبُنِي. ✘
عدی گفت: خواهرم، من از این مرد ویژگی‌هایی را دیدم که مرا شگفت‌زده می‌کند.
- ۲- فَلَمَّا أَطْلَقَ النَّبِيُّ ﷺ سَفَانَةَ، عَادَتْ إِلَى أُخِيهَا. ✓
پس هنگامی که پیامبر سفانه را رها کرد، نزد برادرش برگشت.
- ۳- كَانَ حَاتِمٌ يَرَدُّ مَنْ أَتَاهُ فِي حَاجَةٍ خَائِبًا. ✘
حاتم کسی که از سر نیاز پیش وی بیاید را با ناامیدی بر می‌گرداند.
- ۴- حَاتِمٌ الطَّائِيٌّ مَعْرُوفٌ بِالْكَرَمِ. ✓
حاتم طایی به بخشنده‌گی شناخته شده است.
- ۵- أَسْرَتْ سَفَانَةُ فِي غَزْوَةِ أَحَدٍ. ✘
سفانه در جنگ احد اسیر شد.

ه اِعْلَمُوا ه برگرد

تَرْجَمَةُ الْفِعْلِ الْمَضَارِعِ (۲)

حروف « لَم ، ل ، لا » بر سر فعل مضارع می آیند و معنای آن تغییر می دهند.

حرف « لَم » فعل مضارع را به «ماضی ساده منفی» یا «ماضی نقلی منفی» تبدیل می کند؛ مثال:

يَسْمَعُ: می شنود	لَمْ يَسْمَعْ: نشنید، نشنیده است
تَذْهَبُونَ: می روید	لَمْ تَذْهَبُوا: نرفتید، نرفته اید
تَكْتَبْنَ: می نویسید	لَمْ تَكْتَبْنَ: ننوشتید، ننوخته اید

حرف « ل امر » بر سر مضارع به معنای «باید» و چنین فعلی معادل « مضارع التزامی » در فارسی است؛ مثال:

نَرَجِعُ: بر می گردیم	لِنَرْجِعْ: باید برگردیم
يَعْلَمُونَ: می دانند	لِيَعْلَمُوا: باید بدانند

در کتاب عربی پایه نهم با حرف « لای نهی » بر سر مضارع (دوم شخص) آشنا شدید؛ مثال:

تَتَأَسُّ: ناامید می شوی	لَا تَتَأَسُّ: ناامید نشو
تُرْسِلُونَ: می فرستید	لَا تُرْسِلُوا: نفرستید

همین حرف « لای نهی » اگر بر سر سایر ساخت های فعل مضارع بیاید، به معنای «نباید» و معادل « مضارع

التزامی » در فارسی است؛ مثال:

يُسَافِرُونَ: سفر می کنند	لَا يُسَافِرُوا: نباید سفر کنند
---------------------------	---------------------------------

حروف « لَم ، ل ، لا » در انتهای فعل مضارع تغییراتی ایجاد می کنند. (به جز در ساخت هایی مانند يَفْعَلْنَ و تَفْعَلْنَ^{۷۴})

ک تَرْجِمِ الْآيَتَيْنِ وَ الْحَدِيثَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ.

۱. ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾^{الْثَّوْبَةُ: ۴۰}

اندوه مدار که خداوند با ماست. (ترجمه فولادوند)

۲. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾^{الرَّعْد: ۱۱}

قطعاً خداوند [حال] هیچ قومی را تغییر نمی دهد تا آنان خودشان را تغییر بدهند.

۳. لَا تَظْلَمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ وَ أَحْسَنَ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ. الإمام علي عليه السلام

ستم مکن همانطور که دوست نمی داری مورد ستم واقع شوی (بر تو ستم رود) و نیکی کن همانطور که دوست داری به تو نیکی شود.

^{۷۴} صیغه جمع مونث تغییر می کند. البته آشنایی با این تغییرات، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست.

چند نکته:

نکته (۱): فعل نهی همان فعل مضارع است.

نکته (۲): ترجمه فعلی مانند «لِیَعْلَمُوا» فقط در جمله و در متن امکان پذیر است؛ مثال:

تَكَلَّمْتُ مَعَ أصدقائي لِيَعْلَمُوا كَيْفَ يُمْكِنُ لَهُمْ أَنْ يَنْجَحُوا فِي بَرَامِجِهِمْ.
 کخ با دوستانم سخن گفتم تا بدانند چگونه برایشان امکان دارد که در برنامه هایشان موفق شوند.
 قَالَ الْمُدِيرُ: إِنَّ الْإِمْتِحَانَاتِ تُسَاعِدُ الطَّلَابَ لِتَعَلُّمِ دُرُوسِهِمْ فَلِيَعْلَمُوا ذَلِكَ وَ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا يَخَافُوا مِنْهَا.
 کخ مدیر گفت: آزمون‌ها دانش آموزان را برای یادگیری درس‌هایشان کمک می‌کند و باید این را بدانند و بر آنان لازم است که از آن نترسند.

نکته (۳): حرف «لـ» بر سر بیشتر ضمیرها به «لـ» تبدیل می‌شود؛ مثال:

لَهُ، لَهَا، لَهُمْ، لِهِنَّ، لَهُمَا، لَكَ، لَكِ، لَكُمْ، لَكُنَّ، لَكُما، لَنَا.
 در «لی» این گونه نیست.

نکته (۴): تاکنون با دو نوع حرف «لـ» آشنا شده‌اید، یکی بر سر اسم (ضمیر نیز اسم محسوب می‌شود) و دیگری بر سر فعل مضارع می‌آید؛ تشخیص معنای هر یک فقط داخل متن امکان دارد:

۱. «لـ» به معنای «مال، از آن» مانند «لَمَنْ تِلْكَ الشَّرِيحَةُ؟»؛ یعنی «آن سیم کارت مال کیست؟»
 «لـ» به معنای «برای» مانند «اشْتَرَيْتُ حَقِيْبَةً لِّلسَّفَرِ»؛ یعنی «چمدانی برای سفر خریدم».
 «لـ» به معنای «داشتن» مانند «لِي شَهَادَةٌ فِي الْحَاسِبِ»؛ یعنی «مدرک رایانه دارم».

۲. «لـ» به معنای «باید» مانند «لَتَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ»؛ یعنی «باید به خدا توکل کنیم».
 «لـ» به معنای «تا» مانند «دَهَبْتُ إِلَى الْمَتَجَرِّ لِأَشْتَرِيَ بَطَارِيَّةً لِّجَوَالِي»؛ یعنی «به مغازه رفتم تا باتری برای تلفن همراهم بخرم».

حرف «لـ» پس از حرف‌هایی مانند «و، فَ» معمولاً **ساکن** می‌شود؛ مثال:
 فَ + ل + يَعْمَلُ = فَلَ يَعْمَلُ: پس باید انجام دهد.

کخ اِخْتِيار نَفْسِكَ: تَرْجِمِ الْعِبْرَاتِ التَّالِيَةَ حَسَبَ الْقَوَاعِدِ.

۱. ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ ^{الفاتحة: ۲}
 ۲. بُعِثَ النَّبِيُّ ﷺ لِيَهْدِيَ النَّاسَ.
 ۳. لِنَسْتَمِعْ إِلَى الْكَلَامِ الْحَقِّ.
 ۴. لِمَنْ هَذِهِ الْجَوَازَاتُ؟
- ستایش از آن خداوند پروردگار جهانیان است.
 پیامبر فرستاده شد تا مردم را هدایت کند.
 باید به سخن حق گوش دهیم.
 این گذرنامه‌ها مال کیست؟

کھ التمارین برگرد

التَّامِرِينَ الْأَوَّلُ: ضَعُ فِي الْفُرَاقِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ مِنْ كَلِمَاتِ مُعْجَمِ الدَّرْسِ.

۱. الَّذِي لَا رَجَاءَ لَهُ لِلنَّجَاحِ فِي هَدَفِهِ:

الْخَائِبُ: نا امید < کسی که برای موفقیت در هدفش هیچ امیدی ندارد.

۲. أَصْبَحَ فَقِيرًا وَ لَا ثَرَوَةَ لَهُ:

اِفْتَقَرَ: فقیر شد < فقیر شد و هیچ ثروتی ندارد.

۳. الَّذِي حُزْنُهُ كَثِيرٌ:

الْمَكْرُوبُ: اندوهگین < کسی که اندوهش بسیار است.

۴. الْأُسْرَةُ وَ الْأَقْرِبَاءُ:

الْأَهْلُ: خانواده < خانواده و خویشاوندان

۵. أَعْطَاهُ الطَّعَامَ:

أَطْعَمَ: خوراک داد < به او غذا داد.

التَّامِرِينَ الثَّانِي: اكْمَلْ تَرْجَمَةَ الْآيَاتِ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱- ﴿لَيُنْفِقَنَّ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ﴾ اطلاق: ۷

توانمند از توانمندی خودش (الْمَجْرُورَ بِحَرْفِ جَرٍ)

کھ باید انفاق کند. (الْمَجْرُورَ بِحَرْفِ جَرٍ: سَعَةٍ)

۲- ﴿وَ لَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ يونس: ۶۵

سخنشان تو را ؛ زیرا ارجمندی، همه از آن خداست. اَلْفَاعِلُ

کھ نباید ناراحت کند. (اَلْفَاعِلُ: قَوْلُ)

3 ﴿وَ لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ...﴾ اَلانعام: ۱۳۱

و از آنچه نام خدا بر آن نخورید. نَائِبُ الْفَاعِلِ وَ الْمُضَافُ إِلَيْهِ

کھ برده نشده است (نَائِبُ الْفَاعِلِ: اسْمٌ / الْمُضَافُ إِلَيْهِ: اللَّهُ)

۴- ﴿أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا...﴾ ق: ۶

آیا مگر به آسمان بالای سرشان که چگونه آن را ساخته ایم؟! (اَلْفِعْلُ الْمُضَارِعُ وَ صِيغَتُهُ)

کھ نگاه نکرده‌اند. (اَلْفِعْلُ الْمُضَارِعُ: لَمْ يَنْظُرُوا / صِيغَتُهُ: لِلغَائِبِينَ یا جمع مذكر غایب)

۵- ﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ...﴾ التَّوْبَةُ: ۱۰۴

آیا که تنها خداست که از بندگانش توبه را می پذیرد؟ (الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ)

کھ ندانستند یا ندانسته اند. (الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ: عَنْ عِبَادِ)

۶- ﴿وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ لَمْ يَفْرُقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أَوْلِيَّكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ...﴾ اَلنِّسَاءُ: ۱۵۲

و کسانی که به خدا و فرستادگانش ایمان آوردند و میان هیچ یک از آنان

[خدا] مرزدهایشان را به آنها خواهد داد.

که فرق نگذاشتند. (الْمَفْعُولُ: هم، أُجُورَ)

۱. ذُو سَعَةٍ: توانمند سَعَةً: توانمندی ۲. بَنِينَا: ساختیم ۳. يُؤْتِي: می دهد ۴. أُجُورَ: مرزدها «مفرد: أُجْرٌ»

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: اِقْرَأِ الْآيَاتِ الثَّلَاثِيَةَ، ثُمَّ انْتَحِبِ التَّرْجَمَةَ الصَّحِيحَةَ.

۱- ﴿...عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ آل عمران: ۱۲۲

الف) مؤمنان تنها باید بر خدا توکل کنند.

ب) مؤمنان فقط به خدا توکل می کنند.

۲. ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا ...﴾ الْحَجُرَات: ۱۴

بادیه نشینان گفتند: ...

الف) ... «ایمان می آوریم.» بگو: «ایمان نمی آورید؛ بلکه بگویید: در سلامت می مانیم.»

ب) ... «ایمان آوردیم.» بگو: «ایمان نیاورده اید؛ بلکه بگویید: اسلام آوردیم.»

۳. ﴿...أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا إِنَّ اللَّهَ يَاسِطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ ...﴾ الزَّمَر: 52

الف) آیا ندانسته اند که خدا روزی را برای هرکس بخواهد، می گستراند؟

ب) آیا نمی دانند که خدا روزی را برای هرکس بخواهد، فراوان می کند؟

۴. ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ * وَ لَمْ يُولَدْ * وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ سورة الإخلاص

بگو: او خداوند یکتاست، خدا بی نیاز است...

الف) ... نمی زاید و زاده نمی شود و کسی همانندش نیست.

ب) ... نزاده و زاده نشده و کسی برایش همتا نبوده است.

۵. ﴿...فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ * وَ آمَنَهُمْ * مِنْ خَوْفٍ﴾ سورة قُرَيْش

پس پروردگار این خانه را ...

الف) ... می پرستند؛ زیرا در گرسنگی خوراکشان داد و از ترس [دشمن] در امان نهاد.

ب) ... باید پرستند، همان که در گرسنگی خوراکشان داد و از بی [دشمن] ایمنشان کرد.



۴. الْكُفُو: همتا

۳. وَلَدٌ: زایید (مضارع: يَلِدُ)

۷. آمَنَ: ایمن کرد، ایمان آورد

۱. أَسْلَمَ: اسلام آورد ۲. الصَّمَدُ: بی نیاز

۵. أَطْعَمَ: خوراک داد ۶. الْجُوعُ: گرسنگی

الْتَّمْرَيْنِ الرَّابِعِ : تَرْجِمِ الْجُمْلَةَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ، ثُمَّ عَيِّنْ صِيغَةَ الْأَفْعَالِ فِيهَا.

۱- لَا تَرْجِعْ إِلَى بَيْتِكَ: که به خانه‌ات برنگرد. (لا تَرْجِعْ: مفرد مذکر مخاطب)

۲- لَمْ يَرْجِعْ صَدِيقِي: که دوستم باز نگشت. (لَمْ يَرْجِعْ: مفرد مذکر غایب)

۳- أَخَوَاتِي لَمْ يَرْجِعْنَ: که خواهرانم برنگشتند. (لَمْ يَرْجِعْنَ: جمع مؤنث غایب)

۴- لَا يَرْجِعْ صَدِيقِي: که دوستم نباید برگردد. (لَا يَرْجِعْ: مفرد مذکر غایب)

۵- أُخْتِي لَا تَرْجِعُ: که خواهرم بر نمی‌گردد. (لَا تَرْجِعُ: مفرد مؤنث غایب)

الْتَّمْرَيْنِ الْخَامِسُ : اِنْتِخِبِ الْجَوَابَ الصَّحِيحَ.

۱. أنا ... فِي السَّنَتَيْنِ الْمَاضِيَتَيْنِ. لَنْ أُسَافِرَ لَمْ أُسَافِرْ لِكِي أُسَافِرَ

☆ من در دو سال گذشته سفر نکردم. که لَمْ أُسَافِرْ

لَنْ أُسَافِرَ: سفر نخواهم کرد / لَمْ أُسَافِرْ: سفر نکردم / لِكِي أُسَافِرَ: تا سفر کنم

۲. عَلَيْكَ بِالْمُحَاوَلَةِ، وَ ... فِي حَيَاتِكَ. أَنْ تَيَّأَسَ كَيْ تَيَّأَسَ لَا تَيَّأَسَ

☆ تو باید تلاش کنی، و در زندگی‌ات نا امید نباش. که لَا تَيَّأَسَ

أَنْ تَيَّأَسَ: که نا امید شوی / كَيْ تَيَّأَسَ: تا نا امید شوی / لَا تَيَّأَسَ: نا امید نباش

۳. أُرِيدُ ... إِلَى سَوْقِ الْحَقَائِبِ. لَمْ أُذْهَبْ أَنْ أُذْهَبَ إِنْ أُذْهَبَ

☆ می‌خواهم که به بازار کیف‌ها (چمدان‌ها) بروم. که أَنْ أُذْهَبَ

أَنْ أُذْهَبَ: که بروم / أُذْهَبَ: بروم / إِنْ أُذْهَبَ: اگر بروم

۴. هُوَ ... إِلَى الْمَلْعَبِ غَدًا. لَمْ يَرْجِعْ لَنْ يَرْجِعَ مَا رَجَعَ

☆ او فردا به ورزشگاه بر نخواهد گشت. که لَنْ يَرْجِعَ

لَنْ يَرْجِعَ: بر نخواهد گشت / مَا رَجَعَ: برنگشت / لَمْ يَرْجِعْ: برنگشت

نکته: (ما+ماضی) و (لَمْ+مضارع) به معنی ماضی منفی

۵. مَنْ ... يَنْجَحُ فِي أَعْمَالِهِ. لَا يَجْتَهِدُ لَا يَجْتَهِدُ يَجْتَهِدُ

هر کس تلاش کند، در کارهایش موفق می‌شود. که يَجْتَهِدُ

لَا يَجْتَهِدُ: تلاش نمی‌کند / لَا يَجْتَهِدُ: نباید تلاش کنی / يَجْتَهِدُ: تلاش کند

التَّمْرِينُ السَّادِسُ : عَيْنُ الْبَيْتِ الْفَارِسِيِّ الَّذِي يَرْتَبِطُ بِالْحَدِيثِ فِي الْمَعْنَى.

۱. اَلْمُؤْمِنُ قَلِيلٌ الْكَلَامُ كَثِيرَ الْعَمَلِ. اَلْإِمَامُ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
مومن کم حرف و پر کار است .

▲ الف) کم گوی و کزیده گوی چون در / تا زانک تو جهان شود پر (نظامی گنجوی)

۲. اَلْعَالَمُ بِلا عَمَلٍ كَالشَّجَرِ بِلا ثَمَرٍ. رَسُوْلُ اللهِ ﷺ
داناى بدون عمل مانند درخت بدون میوه (بی ثمر) است .

▲ ب) علم کز اعمال نشان نیست / کالبدی دارد و جانش نیست (امیر خسرو دهلوی)

۳. أَمْرِي رَبِّي مَهْدَارَةٌ النَّاسِ كَمَا أَمْرِي بِإِدَاءِ الْقُرْآنِ. رَسُوْلُ اللهِ ﷺ
پروردگارم مرا به مدارا کردن با مردم امر کرد همانطور که مرا به انجام واجبات امر کرده بود.

▲ ه) آسایش و کیتی تفسیر این دو حرف است / با دوستان مروت با دشمنان مدارا (حافظ)

۴. عَدَاوَةُ الْعَاقِلِ خَيْرٌ مِنْ صَدَاقَةِ الْجَاهِلِ. اَلْإِمَامُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
دشمنی عاقل بهتر از دوستی نادان است .

▲ و) دشمن دانا که نعم جان بود / بهتر از آن دوست که نادان بود (نظامی گنجوی)

۵. الدَّهْرُ يَوْمَانِ؛ يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ. اَلْإِمَامُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
روزگار دو روز است؛ روزی به سود تو و روزی به زیان توست .

▲ د) روزگار است آن که که عزت دهد که خوار دارد / چرخ بازیگر ازین بازیچه بسیار دارد (قائم مقام فراهانی)

۶. خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا. رَسُوْلُ اللهِ ﷺ
بهترین کارها، میانه‌ترین آنهاست .

▲ ج) اندازه نگه دار که اندازه نگه دار / هم لایق دشمن است و هم لایق دوست (سعدی)

نکته: متضادهایی که در این تمرین وجود دارد، عبارتند از:

جمله ۱) قلیل کثیر / جمله ۲) العالم الجاهل / جمله ۴) عداوة صداقة / جمله ۵) لك عليك

التَّمْرِينُ السَّابِعُ: اُكْتُبْ مُفْرَدَ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ.

قُرَائِضُ: / مَحَاوَلَاتُ: / أَقْرِبَاءُ: / أَجُورُ:

فَرِيضَةٌ / مَحَاوَلَةٌ / قَرِيبٌ / أَجْرٌ

أَنْفُسُ: / أَسْرَى: / أَصْفِيَاءُ: / أَعْرَاضُ:

نَفْسٌ / أَسِيرٌ / صَفِيٌّ / عَرِضٌ

مَكَارِمُ: / جَهَّالٌ: / أَنْظَارُ: / أَصْحَابُ:

مَكْرَمَةٌ / جَاهِلٌ / نَظَرٌ / صَاحِبٌ

صَفَحَات: / خصال: / أَخْلَاق: / تَلْمِيزَات:
صَفْحَة / خِصْلَة / خُلُق / تَلْمِيز

التَّمْرِينُ الثَّامِنُ: صَعَّ عَلَامَةٌ = بَيْنَ الْمُرَادِقَيْنِ وَ عَلَامَةٌ ≠ بَيْنَ الْمُضَادِّينِ.

أَهْلٌ = أُسْرَةٌ / سَلَامٌ ≠ حَرْبٌ / يَعِينُ = يَنْصُرُ
مَكْرُوبٌ ≠ مَحْزُونٌ / ضَاعَ ≠ وَجَدَ / بُعِثَ = أُرْسِلَ
حَزَنٌ ≠ فَرَحٌ / بَنِينًا = صَنَعْنَا / طَعَامٌ = غِذَاءٌ
آتَى ≠ أَخَذَ / ضِيَاءٌ ≠ ظَلَامٌ / صَدَقَ ≠ كَذَبَ

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ ■ بَرَكْد

□□ اِقْرَأْ هَذِهِ الْمَقَالَةَ جَيِّدًا، ثُمَّ اكْتُبْ مِثْلَهَا حَوْلَ أَحَدِ الْعُلَمَاءِ الْإِيرَانِيِّينَ وَالْعَرَبِ.
این مقاله^{۷۰} را خوب بخوان، سپس مانند آن را درباره یکی از دانشمندان ایرانی و عرب بنویس.

الشَّاعِرُ أَحْمَدُ رَامِي شَاعِرٌ مِصْرِيٌّ مِنْ أَسْلِ تُرْكِيٍّ، وُلِدَ فِي حَيٍّ (كُوي) السَّيِّدَةِ زَيْنَبٍ بِالْقَاهِرَةِ.
شاعر احمد رامی، شاعری مصری با اصالت ترک، در کوی سیده زینب در قاهره به دنیا آمد.

تَخَرَّجَ مِنْ مَدْرَسَةِ الْمُعَلِّمِينَ. از مدرسه معلمین دانش آموخته شد.

وَ حَصَلَ عَلَى شَهَادَةِ (مَدْرِك) فِي فَرْعِ الْمَكْتَبَاتِ وَالْوَثَائِقِ (رشته کتابداری و اسناد) مِنْ جَامِعَةِ السُّورِبُونِ.
در رشته کتابداری و اسناد از دانشگاه سوربون مدرک گرفت.

دَرَسَ اللُّغَةَ الْفَارْسِيَّةَ فِي فَرَنْسَا، تَرَجَمَ «رُبَاعِيَّاتِ خِيَامِ النِّيشَابُورِيِّ».
زبان فارسی را در فرانسه خواند، رباعیات خیام نیشابوری را ترجمه کرد.

حکیم عمر خیام نیشابوری:

أَمَدٌ سَحْرِيٌّ نَدَا زِ مِيخَانَهُ مَا / كَاي رَنْدِ خِرَابَاتِي دِيوَانَهُ مَا
برخیز که پر کنیم پیمانۀ ز می / زان پیش که پر کنند پیمانۀ ما

تَرَجَمَهُ أَحْمَدُ رَامِي: تَرْجَمَهُ أَحْمَدُ رَامِي:

سَمِعْتُ صَوْتًا هَاتِفًا فِي السَّحْرِ / نَادَى مِنَ الْحَانِ : غُفَاةَ الْبَشْرِ
صدایی غیبی در سحر شنیدم که با صداهایی آهنگین ندا سر داد: ای بیخبران مردم

هُبُوا اَمْلُؤُوا كَأْسَ الْمَنَى قَبْلَ أَنْ / تَمَلَّأَ كَأْسَ الْعُمْرِ كَفَّ الْقَدْرُ
بیدار شوید و جام آرزوها را پر کنید پیش از اینکه دست سرنوشت جام عمرتان را پر کند.

هاتف: صدایی که شنیده می شود ولی صاحب صدا دیده نمی شود.

غُفَاةٌ: آنان که به خوابی سبک فرو رفته اند
هُبُوا: بیدار شوید (در اینجا) - هَبْ، يَهَبْ، هُبُوا - / مَنَى: آرزوها / كَفَّ الْقَدْرُ: دست سرنوشت

^{۷۰} ترجمه این متن اختیاری است و بستگی به وقت کلاس دارد.

در آزمون مدارس و کنکور طرح نمی شود.

الدرس السابع برگرد

﴿... لَيْسَ لِلإِنسَانِ إِلا مَا سَعَى﴾ **الجم: ۳۱**
 انسان چیزی جز آنچه را تلاش کرده، ندارد.

لا تقنطوا

نا امید نشوید

«مَنْ طَلَبَ شَيْئاً وَ جَدَّ وَ جَدَّ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ»

هرکس چیزی را بخواهد و بکوشد، می‌یابد. (هرکس چیزی را خواست و کوشید، یافت).

لا مُشْكَلَةٌ قَادِرَةٌ عَلَى هَزِيمَةِ الشَّخْصِ الَّذِي يَتَوَكَّلُ عَلَى اللهِ وَ يَعْتَمِدُ عَلَى نَفْسِهِ وَ قُدْرَاتِهِ. هیچ مشکلی نیست که قادر به شکست شخصی باشد که به خدا توکل می‌کند و به خودش و توانمندی‌هایش تکیه می‌کند.

كثيرٌ مِنَ النَّاجِحِينَ أَثَارُوا إِعْجَابَ الْآخِرِينَ؛ بسیاری از افراد موفق موجب شگفتی دیگران شده‌اند؛

مَعَ أَنَّهُمْ كَانُوا مَعْوَقِينَ أَوْ فُقَرَاءَ أَوْ كَانُوا يُوَاجِهُونَ مَشَاكِلَ كَثِيرَةً فِي حَيَاتِهِمْ، وَ مِنْ هَؤُلَاءِ: با وجود اینکه معلول یا فقیر بوده‌اند، یا در زندگیشان با مشکلات بسیار روبه‌رو بوده‌اند، از آن جمله:

الْأُسْتَاذُ مَهْدِيٌّ آذْرِيْزْدِيٌّ وَ هُوَ أَشْهَرُ كَاتِبِ لِقِصَصِ الْإِطْفَالِ، فِي السَّنَةِ الْعِشْرِينَ مِنْ عُمُرِهِ كَانَ عَامِلاً بَسِيطاً، ثُمَّ صَارَ بَائِعَ الْكُتُبِ، وَ لَمْ يَذْهَبْ إِلَى الْمَدْرَسَةِ فِي حَيَاتِهِ.

استاد مهدی آذریزدی نامدارترین نویسنده داستان‌های کودکان، در سن بیست سالگی کارگری ساده بود، سپس کتابفروش شد، در حالی که در [طول] زندگی‌اش به مدرسه نرفته بود.

هَيْلُ كَيْلَرٍ عِنْدَمَا بَلَغَتْ مِنَ الْعُمُرِ تِسْعَةَ عَشَرَ شَهْراً، أُصِيبَتْ بِحَمَى صَبَرَتْهَا طِفْلاً عَمِيَاءَ صَمَاءَ بَكْمَاءَ؛ هِلن کِلر هنگامیکه به نوزده ماهگی رسید، دچار تبی شد که او را کودکی نابینا، ناشنوا و لال گردانید.

فَأَرْسَلَهَا وَالِدَاهَا إِلَى مُؤَسَّسَةِ اجْتِمَاعِيَّةٍ لِلْمَعْوَقِينَ. پدر و مادرش او را به مؤسسه اجتماعی معلولان فرستادند.

اسْتِطَاعَتْ مَعْلَمَةٌ «هَيْلِين» أَنْ تُعَلِّمَهَا حُرُوفَ الْهَيْجَاءِ وَ التَّكْلِمَ عَنْ طَرِيقِ اللَّمْسِ وَ الشَّمِّ؛ معلم هیلن توانست که از راه لمس و بویایی، حروف الفبا و سخن گفتن را به او یاد دهد.

وَ لَمَّا بَلَغَتْ الْعِشْرِينَ مِنْ عُمُرِهَا، أُصِيبَتْ مَعْرُوفَةً فِي الْعَالَمِ، وَ حَصَلَتْ عَلَى عَدَدٍ مِنَ الشَّهَادَاتِ الْجَامِعِيَّةِ. و وقتی که به بیست سالگی رسید، در جهان سرشناس شد، و تعدادی مدارک دانشگاهی به دست آورد.

وَ آخِيراً اسْتِطَاعَتْ أَنْ تُسَافِرَ إِلَى الْبُلْدَانِ الْمُخْتَلِفَةِ. وَ أَلْقَتْ عِدَّةَ مُحَاضِرَاتٍ وَ أُصِيبَتْ أُعْجُوبَةً عَصْرِهَا. و سرانجام توانست که به کشورهای گوناگون سفر کند، و چند سخنرانی ایراد کرد و مایه شگفتی روزگارش شد.

أَلَفَتْ «هیلین» ثمانیةَ عَشْرَ كِتَاباً تُرْجِمَتْ إِلَى خَمْسِينَ لُغَةً.
هلن هجده کتاب تألیف کرد که به پنجاه زبان ترجمه شدند.

مَهْتَابُ نَبَوِيِّ بِنْتُ وُلِدَتْ بِدُونِ يَدَيْنِ، وَ رَعَمَ هَذَا فَهِيَ تَكْتَبُ وَ تَرَسِّمُ وَ تَسْبِخُ، وَ حَصَلَتْ عَلَى الْحِزَامِ الْأَسْوَدِ فِي التَّكْوَانِدُو وَأَلَفَتْ كِتَاباً.

مهتاب نبوی دختری بدون دست است، و با وجود این، می نویسد، نقاشی می کشد و شنا می کند، و کمر بند مشکی در تکواندو گرفت و کتابی را تألیف کرد.

کریستی براون وُلِدَ فِي أُسْرَةٍ فَقِيرَةٍ وَ كَانَ مُصَاباً بِالشَّلَلِ الدِّمَاغِيِّ، وَ لَمْ يَكُنْ قَادِراً عَلَى السَّيْرِ وَ الْكَلَامِ. فَسَاعَدَتْهُ أُمُّهُ. کریستی براون در خانواده های فقیر به دنیا آمد، و دچار فلج مغزی بود، قادر به حرکت و سخن گفتن نبود. بنابراین، مادرش او را کمک کرد.

فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ أَخَذَ كَرِيسْتِي قِطْعَةً طَبَاشِيرَ بِقَدَمِهِ الْيَسْرَى وَ هِيَ الْعُضْوُ الْوَحِيدُ الْمَتَحَرِّكُ مِنْ بَيْنِ أَطْرَافِهِ الْأَرْبَعَةِ وَ رَسَمَ شَيْئاً.

در روزی از روزها کریستی با پای چپش که تنها اندام متحرک از بین دست و پایش بود تگه گچی را برداشت و چیزی را نقاشی کرد.

وَ مِنْ هُنَا ابْتَدَأَتْ حَيَاتُهُ الْجَدِيدَةَ. اجْتَهَدَ كَرِيسْتِي كَثِيراً، وَ أَصْبَحَ رَسَّاماً وَ شَاعِراً وَ أَلَفَ كِتَاباً بِاسْمِ «قَدَمِي الْيَسْرَى»، وَ آزَ هَمِينَ جَا زَنْدَكِي نَوِينَشَ آغَاظَ شُد. کریستی بسیار تلاش کرد، و نقاش و شاعر شد و کتابی به نام «پای چپم» تألیف کرد.

فَأَصْبَحَ الْكِتَابُ فِي مَا بَعْدُ فَلَمَّا حَصَلَ عَلَى جَائِزَةِ أَوْسْكَار.
این کتاب بعدها فیلمی شد که جایزه اسکار را به دست آورد. (موفق به دریافت جایزه اسکار شد.)

☆ المَعْجَم ☆ برگرد

<p>عَمِيَاء: کور (مؤنث) «مذکر: أَعْمَى / جمع: عَمِي» مُصَابٍ ب: دچار مَعَ أَنْ: با اینکه مَعُوق: معلول، جانباز وَاجَهٌ: روبه رو شد (مضارع: يُوَاجِهُ) هَزِيمَةٌ: شکست دادن، شکست يَسْرِي: چپ = يَسَارٌ ≠ يَمِين</p>	<p>حِزَام: کمر بند «جمع: أَحْزَمَةٌ» حَمِي: تب رَسَام: نقاش رَغْمٌ: با وجود سَعَى: تلاش کرد (مضارع: يَسْعَى) = جَدَّ، اجْتَهَدَ، حَاوَلَ شَلَل دماغی: فلج مغزی شَهَادَةٌ: مدرک صَمَاء: کر (مؤنث) «مذکر: أَصَمَّ / جمع: صَمَّ» طَبَاشِير: گچ نوشتار</p>	<p>أَخِيرًا: سرانجام أَصِيبٌ: دچار شد ← (أَصَابَ، يَصِيبُ) أَطْرَاف: دست و پا أَعْجُوبَةٌ: شگفت‌انگیز «جمع: أَعْجَابٌ» أَعْجِيبُ أَلْقَى: انداخت (مضارع: يَلْقَى) أَلْقَى مُحَاضِرَةً: سخنرانی کرد بَكْمَاء: لال (مؤنث) «مذکر: أَبْكُمْ / جمع: بَكْمٌ» حُرُوفُ الْأَهْجَاء: حروف الفبا</p>
---	--	--

📖 حَوْلَ النَّصِّ برگرد

أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱- كَمْ سَنَةً كَانَ عُمَرُ أَدْرِيذِي عِنْدَمَا كَانَ عَامِلًا بَسِيطًا؟ - فِي السَّنَةِ الْعَشْرِينَ مِنْ عُمُرِهِ كَانَ عَامِلًا بَسِيطًا. أَدْرِيذِي وَاقْتَى كَارِگَر سَادَه‌ای بُوَد، چنَد سَالَه بُوَد؟ - دَر ۲۰ سَالِگِی، كَارِگَر سَادَه‌ای بُوَد.

۲- أَىُّ مُشْكَلَةٍ قَادِرَةٌ عَلَيَّ هَزِيمَةً الْمُتَوَكَّلِ عَلَيَّ اللَّهُ؟ - لَا مُشْكَلَةٌ قَادِرَةٌ عَلَيَّ هَزِيمَةً الْمُتَوَكَّلِ عَلَيَّ اللَّهُ. كِدَام مُشْكَلٌ قَادِرٌ بَه شَكْسَتِ تَوَكَّلِ كِنْدَه بَه خِدَاوَنَد اسْت؟ - هَيْچ مُشْكَلِي قَادِرٌ بَه شَكْسَتِ تَوَكَّلِ كِنْدَه بَه خِدَاوَنَد، نَيْسَت.

۳- مَتَى أَصْبَحَتْ هِيلِين كِيلِر مَعْرُوفَةً فِي الْعَالَمِ؟ - لَمَّا بَلَغَتِ الْعَشْرِينَ مِنْ عُمُرِهَا، أَصْبَحَتْ مَعْرُوفَةً فِي الْعَالَمِ. هِلَن كلر چه وقت در جهان معروف شد؟ - وقتی به سن بیست سالگی رسید، در جهان معروف شد.

۴- كَمْ كِتَابًا أَلْفَتْ «هِيلِين كِيلِر»؟ - أَلْفَتْ «هِيلِين كِيلِر» ثَمَانِيَةَ عَشْرٍ كِتَابًا. هِلَن كلر چنَد كِتَاب نِگَاشْت؟ - كلر ۱۸ كِتَاب نِگَاشْت.

۵- مَا اسْمُ كِتَابِ كَرِيَسْتِي بِرَاوَن؟ - قَدَمِي الْبَيْسَرِي
نام کتاب کریستی براون چیست؟ - پای چیم

بِعِلْمِهَا بَرَكِدْ

مَعَانِي الْأَفْعَالِ النَّاقِصَةِ

فعل های پرکاربرد «كَانَ، صَارَ، لَيْسَ وَ أَصْبَحَ» افعال ناقصه نام دارند.

★ **كَانَ** چند معنا دارد:

- ۱- به معنای «بود»؛ مثال: كَانَ الْبَابُ مَغْلَقًا. در بسته بود.
- ۲- به معنای «است»؛ مثال: ﴿إِنَّ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ الْأَحْزَاب: ۲۴
بی‌گمان خدا آمرزنده و مهربان است.
- ۳- كَانَ به عنوان «فعل کمکی سازنده معادل ماضی استمراری»؛ مثال: كَانُوا يَسْمَعُونَ: می‌شنیدند.
- ۴- كَانَ به عنوان «فعل کمکی سازنده معادل ماضی بعید»؛ مثال: «كَانَ الطَّالِبُ سَمِعَ» و «كَانَ الطَّالِبُ قَدْ سَمِعَ» به این معناست: «دانش آموز شنیده بود».
- ۵- «كَانَ» بر سر «ل» و «عند» معادل فارسی «داشت» است؛ مثال:
كَانَ لِي خَاتَمٌ فَضَّةٌ. انگشتر نقره داشتم. كَانَ عِنْدِي سَرِيرٌ خَشَبِيٌّ. تختی چوبی داشتم.
مضارع كَانَ «يَكُونُ» به معنای «می‌باشد» و امر آن «كُنْ» به معنای «باش» است.

★ **صَارَ وَ أَصْبَحَ** به معنای «شد» هستند. مضارع صَارَ «يَصِيرُ» و مضارع أَصْبَحَ «يُصْبِحُ» است؛ مثال:

﴿... أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَةً﴾^{۷۶} الْحَجَّ: ۶۳
از آسمان، آبی را فرو فرستاد و زمین سرسبز می‌شود.

نَظَّفَ^{۷۷} الطَّلَبَ مَدْرَسَتَهُمْ، فَصَارَتِ الْمَدْرَسَةُ نَظِيفَةً.
دانش‌آموزان مدرسه‌شان را تمیز کردند و مدرسه تمیز شد.

★ **لَيْسَ** یعنی «نیست»؛ مثال:

﴿... يَقُولُونَ يَا فُؤَادِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ﴾ آل‌عمران: ۱۶۷
با دهان‌هایشان چیزی را می‌گویند که در دل‌هایشان نیست و خدا به آنچه پنهان می‌کنند داناتر است.

وقتی این افعال بر سر جمله اسمیه (که از مبتدا و خبر ظاهر تشکیل می‌شود) می‌آیند، خبر را منصوب می‌کنند؛ مثال:

الْبَسْتَانُ جَمِيلٌ. صَارَ الْبَسْتَانُ جَمِيلًا^{۷۸}.
الْبَسْتَانُ: مبتدا و مرفوع / جَمِيلٌ: خبر و مرفوع
صَارَ: فعل ناقص / الْبَسْتَانُ: اسم فعل ناقص و مرفوع / جَمِيلًا: خبر فعل ناقص و منصوب

^{۷۶} الْمُخْضَرَّةُ: سرسبز

^{۷۷} نَظَّفَ: تمیز کرد

^{۷۸} «اسم افعال ناقصه» فقط در حالت ظاهر تدریس شده و «خبر مقدم» تدریس نشده است.

که اِخْتَبِرَ نَفْسَكَ (۱): عَيْنِ اسْمِ الْأَفْعَالِ النَّاقِصَةِ وَ خَبَرَهَا.

۱- كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أُسْوَةً حَسَنَةً لِلْعَالَمِينَ.
فرستاده خدا گویای نیکو برای جهانیان است.
كَانَ: فعل ناقص / رسولٌ: اسم فعل ناقص و مرفوع / أُسْوَةٌ: خبر فعل ناقص و منصوب

۲- صَارَ كُلُّ مَكَانٍ مَمْلُوءًا بِالْأَزْهَارِ الْجَمِيلَةِ.
همه جا پر از شکوفه‌های زیبا شد.
صَارَ: فعل ناقص / كُلٌّ: اسم فعل ناقص و مرفوع / مَمْلُوءٌ: خبر فعل ناقص و منصوب

۳- أَصْبَحَ الشَّاتِمُ نَادِمًا مِنْ عَمَلِهِ الْقَبِيحِ.
دشنام دهنده از کار زشتش پشیمان شد.
أَصْبَحَ: فعل ناقص / الشَّاتِمُ: اسم فعل ناقص و مرفوع / نَادِمًا: خبر فعل ناقص و منصوب

۴- لَيْسَ الْكَاذِبُ مُحْتَرَمًا عِنْدَ النَّاسِ.
دروغگو نزد مردم مورد احترام نیست.
لَيْسَ: فعل ناقص / الْكَاذِبُ: اسم فعل ناقص و مرفوع / مُحْتَرَمًا: خبر فعل ناقص و منصوب

۵- أَلَيْسَ الصَّبْرُ مِفْتَاحَ الْقَرْحِ؟
آیا صبر کلید گشایش نیست؟
لَيْسَ: فعل ناقص / الصَّبْرُ: اسم فعل ناقص و مرفوع / مِفْتَاحَ: خبر فعل ناقص و منصوب

که اِخْتَبِرَ نَفْسَكَ (۲): تَرْجِمَ هَذِهِ الْآيَاتِ.

۱. ﴿وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ﴾ مريم: ۵۵
و خاندان خود را به نماز و زکات فرمان می داد.

۲. ﴿أَوْفُوا^{۷۹} بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾ الإسراء: ۳۴
و به پیمان [خود] وفا کنید، زیرا که از پیمان پرشش خواهد شد.

۳. ﴿... يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾ الْفَتْح: ۱۱
چیزی را که در دلهایشان نیست بر زبانهای خویش می رانند.

۴. ﴿لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ آيَاتٌ^{۸۰} لِلسَّائِلِينَ﴾ يوسف: ۷
قطعاً در [سرگذشت] یوسف و برادرانش نشانه‌هایی برای پرسشگران است.

۵. ﴿وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ^{۸۱} بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾ آل عمران: ۱۰۳

^{۷۹} أَوْفُوا: وفا کنید

^{۸۰} آیات: نشانه‌ها

^{۸۱} أَلَّفَ: همدلی کرد، پیوست

نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل‌های شما الفت انداخت، تا به لطف او برادران هم شدید.

که التمارین برگرد

التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: عَيْنِ الْجُمْلَةِ الصَّحِيحَةِ وَغَيْرِ الصَّحِيحَةِ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ.

۱- الْأَبَاشِيرُ مَادَّةٌ بِيضَاءُ أَوْ مُلَوَّنَةٌ يُكْتَبُ بِهَا عَلَى السَّبُورَةِ وَ مِثْلَهَا: **صحيح** ✓
گچ، ماده سفید یا رنگی است که با آن روی تخته سیاه و مانند آن نوشته می‌شود.

۲- الْأَبْكُمْ مَنْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَتَكَلَّمَ، وَ مَوْثُهُ «بَكْمَاءَ»: **صحيح** ✓
لال کسی است که نمی‌تواند سخن بگوید و مؤنث آن بکماء است.

۳- الْأَصَمُّ مَنْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَرَى، وَ مَوْثُهُ «صَمَاءَ»: **خطأ** ✗
کر کسی است که نمی‌تواند ببیند و مؤنث آن صماء است.

۴- ارْتِفَاعُ حَرَارَةِ الْجِسْمِ مِنْ عَلَائِمِ الْمَرَضِ: **صحيح** ✓
بالا رفتن حرارت بدن از نشانه‌های بیماری است.

۵- شَمُّ الْقَطِّ أَقْوَى مِنْ شَمِّ الْكَلْبِ: **خطأ** ✗
حس بویایی گربه قوی‌تر از حس بویایی سگ است.

التَّمْرِينُ الثَّانِي: تَرْجِمِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ.

۷. يُكْتَبُ مِثْلَ عَلَى الْجِدَارِ. ضرب المثلثی روی دیوار نوشته می‌شود.	۱- كُنْتُ أَكْتُبُ إجاباتی. جواب‌هایم را می‌نوشتم.
۸. قَدْ كُتِبَ عَلَى اللَّوْحِ. روی تخته نوشته شده است.	۲- مَنْ يَكْتُبُ يَنْجَحُ. هرکس بنویسد، موفق می‌شود.
۹. أَكْتُبُ بِخَطِّ وَاضِحٍ. با خطی واضح بنویس.	۳- لَا تَكْتُبْ عَلَى الشَّجَرِ. روی درخت ننویس.
۱۰. سَأَكْتُبُ لَكَ الْإِجَابَةَ. برایت جواب را خواهم نوشت.	۴- كَانُوا يَكْتُبُونَ رَسَائِلَ. نامه‌هایی می‌نوشتند.
۱۱. لَنْ أَكْتُبَ جُمْلَةً. جمله‌ای نخواهم نوشت.	۵. لَمْ يَكْتُبْ فِيهِ شَيْئًا. در آن چیزی ننوشت.
	۶. أَخَذْتُ كِتَابًا رَأَيْتُهُ. کتابی را که دیده بودم (دیدم) گرفتم.

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: تَرْجِمِ الْآيَةَ وَ الْأَحَادِيثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱- ﴿وَ لَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيَّاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾^{۸۷} (الْجَارُ وَالْمَجْرُورُ) و از رحمت خدا نومید مباشید، زیرا جز گروه کافر (گروه کافران هم گفته اند) کسی از رحمت خدا نومید نمی شود. (تنها مردم کافر از رحمت خدا نا امید می شود.)
الْجَارُ وَالْمَجْرُورُ : مِنْ رَوْحِ

۲- لَيْسَ الْحَلِيمُ مَنْ عَجَزَ فَهَجَمَ، وَ إِذَا قَدَرَ انْتَقَمَ، إِذَا الْحَلِيمُ مَنْ إِذَا قَدَرَ عَفَا، وَ كَانَ الْحَلِيمُ غَالِبًا عَلَى كُلِّ أَمْرِهِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (اسْمُ الْفِعْلِ النَّاقِصِ وَ خَبْرُهُ)

بردبار کسی نیست که ناتوان شود پس هجوم آورد، و هرگاه توانمند شود درگذرد، و بردباری بر هر کارش غالب باشد.

الْفِعْلُ النَّاقِصُ: لَيْسَ اسْمُ الْفِعْلِ النَّاقِصِ: الْحَلِيمُ وَ خَبْرُهُ: مَنْ
 الْفِعْلُ النَّاقِصُ: كَانَ اسْمُ الْفِعْلِ النَّاقِصِ: الْحَلِيمُ وَ خَبْرُهُ: غَالِبًا

۳- مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ، فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ. الْإِمَامُ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ (اسْمُ التَّفْضِيلِ)
 هر کس بخواهد توانمندترین مردم باشد، پس باید به خداوند توکل کند.
اسْمُ التَّفْضِيلِ: أَقْوَى

۴- أَعْظَمُ الْبَلَاءِ انْقِطَاعُ الرَّجَاءِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الْمُبْتَدَأُ وَ الْخَبْرُ)
 بزرگترین بلا، قطع امید کردن است.
الْمُبْتَدَأُ: أَعْظَمُ وَ الْخَبْرُ: انْقِطَاعُ

۵- مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ ذَلَّتْ لَهُ الصَّعَابُ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (نَوْعَ الْفِعْلِ وَ صِيغَتَهُ)
 هر کس به خدا توکل کند، سختی‌ها برایش خوار می شود.
الْفِعْلُ: تَوَكَّلَ نَوْعَ الْفِعْلِ: فَعْلٌ مَاضِي وَ صِيغَتُهُ: مَفْرُدٌ مَذْكَرٌ غَائِبٌ
الْفِعْلُ: ذَلَّتْ نَوْعَ الْفِعْلِ: فَعْلٌ مَاضِي وَ صِيغَتُهُ: مَفْرُدٌ مُؤنَّثٌ غَائِبٌ

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: تَرْجِمِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ.

- ۱- أَرِيدُ أَنْ أُكْتُبَ تَرْجَمَةَ النَّصِّ مُسْتَعِينًا بِالْمَعْجَمِ. می خواهم که ترجمه متن را با کمک فرهنگ لغت بنویسم.
- ۲- نَصَحَ الْأَسْتَاذُ طَلَبَهُ لِيَكْتُبُوا بِخَطِّ وَاضِحٍ. استاد دانشجویانش را سفارش کرد تا با خطی آشکار بنویسند.
- ۳- لَنْ أُكْتُبَ شَيْئًا عَلَى الْأَثَارِ التَّارِيخِيَّةِ. روی آثار تاریخی چیزی نخواهم نوشت.

۴- سَأَكْتُبُ ذِكْرِيَا السَّفْرَةَ الْعَلْمِيَّةَ.
خاطرات گردش علمی را خواهم نوشت.

۵- كَانَ زَمَلَانِي يَكْتُبُونَ رَسَائِلَ.
همکلاسی‌هایم نامه‌هایی می‌نوشتند.

الْتَمَرِينُ الْخَامِسُ: عَيْنِ اسْمِ الْأَفْعَالِ النَّاقِصَةِ وَ خَبَرَهَا.

۱- أَلَا، لَيْسَ الظُّلْمُ بَاقِيًا. آگاه باشید، ظلم و ستم ماندگار نیست.
الْفِعْلُ النَّاقِصُ: لَيْسَ اسْمُ الْفِعْلِ النَّاقِصِ: الظُّلْمُ وَ خَبَرُهُ: بَاقِيًا

۲- يَصْبِحُ الْجَوُّ حَارًّا غَدًا. فردا هوا گرم می‌شود.
الْفِعْلُ النَّاقِصُ: يَصْبِحُ اسْمُ الْفِعْلِ النَّاقِصِ: الْجَوُّ وَ خَبَرُهُ: حَارًّا

۳- كَانَ الْجُنُودُ وَاقِفِينَ لِلْحِرَاسَةِ. سربازان برای نگهبانی ایستاده بودند.
الْفِعْلُ النَّاقِصُ: كَانَ اسْمُ الْفِعْلِ النَّاقِصِ: الْجُنُودُ وَ خَبَرُهُ: وَاقِفِينَ

۴- صَارَ الطَّالِبُ عَالِمًا بَعْدَ تَخَرُّجِهِ مِنَ الْجَامِعَةِ. دانشجو بعد از دانش‌آموختگی‌اش از دانشگاه، دانا شد.
الْفِعْلُ النَّاقِصُ: صَارَ اسْمُ الْفِعْلِ النَّاقِصِ: الطَّالِبُ وَ خَبَرُهُ: عَالِمًا

الْتَمَرِينُ السَّادِسُ: عَيْنِ التَّرْجَمَةِ الصَّحِيحَةِ، وَ عَيْنِ الْمَطْلُوبِ مِنْكَ.

۱. ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ﴾ هود: ۴۷
گفت: پروردگارا، من به تو ...

(الف) ... پناه بردم که از تو چیزی بپرسم که به آن علم ندارم.

(ب) ... پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که به آن دانشی ندارم.
الْإِسْمُ النَّكِرَةُ: عِلْمٌ وَ الْفِعْلُ النَّاقِصُ: لَيْسَ

۲. ﴿... وَ أَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ النساء: ۳۲

(الف) و از خدا بخشش او را بخواهید؛ زیرا خدا به هر چیزی داناست.

(ب) و از فضل خدا سؤال کردند، قطعاً خدا به همه چیزها آگاه بود.

الْإِسْمُ النَّكِرَةُ: كُلُّ شَيْءٍ، عَلِيمًا وَ الْفِعْلُ النَّاقِصُ: كَانَ

۳. ﴿... يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ النبأ: 40

روزی که...

(الف) ... آدمی آنچه را با دستانش پیش فرستاده است می‌نگرد و کافر می‌گوید: کاش من خاک بودم.

(ب) ... مرد آنچه را با دستش تقدیم کرده است می‌نگرد و کافر می‌گوید: من همانند خاک شدم.

الْفِعْلُ الْمَضَارِعُ: يَنْظُرُ، يَقُولُ وَ الْفِعْلُ النَّاقِصُ: كُنْتُ

۴. كُنْتُ سَاكِتًا مَا قُلْتُ كَلِمَةً، لِأَنِّي كُنْتُ لِأَعْرِفُ شَيْئًا عَنِ الْمَوْضُوعِ.
 الف) ساکت شدم و کلمه‌ای نمی‌گویم؛ برای اینکه چیزی از موضوع نمی‌دانم.
 ب) ساکت بودم و کلمه‌ای نگفتم؛ زیرا چیزی درباره‌ی موضوع نمی‌دانستم.
 الْمَفْعُولُ: كَلِمَةً، شَيْئًا وَ الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ: عَنِ الْمَوْضُوعِ

۵. كَانَ الشَّبَابُ يَلْعَبُونَ بِالْكَرَةِ عَلَى الشَّاطِئِ وَبَعْدَ اللَّعِبِ صَارُوا نَشِيطِينَ.
 الف) جوانان در کنار ساحل با توپ بازی می‌کردند و پس از بازی با نشاط شدند.
 ب) مردان در کنار ساحل توپ بازی کردند و بعد از بازی پر نشاط خوشحال هستند.
 الْمَجْرُورُ بِحَرْفِ الْجَرِّ: الْكَرَةِ، الشَّاطِئِ وَ الْمُضَافُ إِلَيْهِ: اللَّعِبِ

الْتَّمِرِينَ السَّابِعُ: عَيْنِ الْكَلِمَةِ الْمُنَاسِبَةَ لِلتَّوْضِيحِ.

- ۱- يَسْتَعْمِلُهُ رُكَّابُ الطَّائِرَاتِ وَ السِّيَّارَاتِ لِسَلَامَتِهِمْ. (حِزَامُ الْأَمَانِ / الْأَمْرِي / الْجُوزِ)
- ۲- مَنْ يَرَسِّمُ بِالْقَلَمِ أَشْكَالًا، أَوْ صُورًا، أَوْ خُطُوطًا. (الرَّسْمُ / الرَّسَامُ / الرَّسُومُ)
- ۳- حَالُهُ مَرَضِيَّةٌ تَرْتَفِعُ فِيهَا حَرَارَةُ الْجِسْمِ. (الْحَرْبُ / الْحَفَلَةُ / الْحُمَى)
- ۴- مَنْ يَشْتَغِلُ فِي مِهْنَةٍ أَوْ صِنَاعَةٍ. (الْعَامِلُ / الْمَعْمَلُ / الْعَمِيلُ)
- ۵- الْأَيْدَانِ وَ الْقَدَمَانِ وَ الرَّأْسِ. (الْأَعْجِيبُ / الْأَطْرَافُ / الْجِدْعُ)

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ بَرَكْد

اُكْتُبْ آيَاتٍ أَوْ أَحَادِيثَ أَوْ آيَاتًا أَوْ أَمْثَالًا أَوْ حِكْمًا حَوْلَ أَهْمِيَّةِ الرَّجَاءِ فِي الْحَيَاةِ.

﴿وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ ^{۸۳} يوسُف: ۸۷
 و از رحمت خدا نومید مباشید، زیرا تنها گروه کافر از رحمت خدا نا امید می‌شوند.

~~~~◆◆◆~~~~

الإمام الصادق عليه السلام :

لَمَّا سَأَلَ عَنْ قَوْمٍ يَعْمَلُونَ بِالْمَعَاصِي وَ يَقُولُونَ : نَرْجُو، فَلَا يَزَالُونَ كَذَلِكَ حَتَّى يَأْتِيَهُمُ الْمَوْتُ ؟ - : هُوَ لِأَنَّ قَوْمًا يَتَرَجَّحُونَ فِي الْأَمَانِيِّ كَذَّبُوا لَيْسُوا بِرَاجِينَ، إِنَّ مِنْ رَجَا شَيْئًا طَلَبَهُ وَ مِنْ خَافَ مِنْ شَيْءٍ هَرَبَ مِنْهُ.  
 امام صادق عليه السلام :

هنگامی که به ایشان عرض شد : عده‌ای هستند که گناه می‌کنند و می‌گویند ما [به رحمت خدا] امیدواریم و پیوسته در همین حال‌اند تا مرگشان در رسد - فرمود : اینها مردمانی هستند که در آرزوها و خیالات خود غرقند .

<sup>۸۳</sup> الرَّوْحُ: رحمت

دروغ می گویند . آنها امیدوار نیستند ؛ زیرا هرکه به چیزی امید داشته باشد در طلب آن می کوشد و هرکه از چیزی بترسد از آن می گریزد. الکافی: ۲/۶۸/۵

~~~~~◆◆◆~~~~~  
زندگی را نفسی ارزش غم خوردن نیست
و دلم بس تنگ است
باز هم می خندم
آنقدر می خندم که غم از روی رود...
زندگی باید کرد
گاه با یک گل سرخ
گاه با یک دل تنگ
گاه باید روید در پس این باران
گاه باید خندید بر غمی بی پایان...
(سهراب سپهری)

~~~~~◆◆◆~~~~~  
الهي ... مالي سواك  
يا من يري ما في الضمير ويسمع  
أنت المَعِدُّ لِكُلِّ ما يَتَوَقَّعُ  
يا من يرجي للشدائد كُلِّها  
يا من إليه المَشْتَكِي والمُفْزَعُ  
يا من خزائن رزقه في قول كُنْ  
أَمُنْ فَإِنَّ الخَيْرَ عندك أجمعُ  
ما لي سوى قَرعي لبابك حيلةُ  
فَلَنْ رُدَّتْ فَأَيُّ بابٍ أقرعُ  
(أبو القاسم السهيلي)

~~~~~◆◆◆~~~~~  
ضرب المثل

عسى البارقه لا تخلف.

امید است که ابرهای بارانزا ببارند و خلف وعده نکنند.

~~~~~  
به هنگام سختی مشو نا امید  
در نومیدی بسی امید است  
که ابر سیه بارد آب سفید نظامی  
پایان شب سیه سپید است نظامی

~~~~~  
از این ستون به آن ستون فرج است.

~~~~~◆◆◆~~~~~  
جوزيف أديسون:

إذا أردت أن تنجح في حياتك فاجعل المثابرة صديقك الحميم والتجربة مستشارك الحكيم والحدَر أخاك الأكبر  
والرجاء عبقريتك الحارسة.

اگر می خواهی که در زندگی ات موفق شوی پس صبر و پایداری را، دوست صمیمی خود؛ و تجربه را مشاور  
دانائیات؛ و هوشیاری (احتیاط) را برادر بزرگتر خود؛ و امیدواری را عقل و نبوغ حافظ خود، قرار بده.